

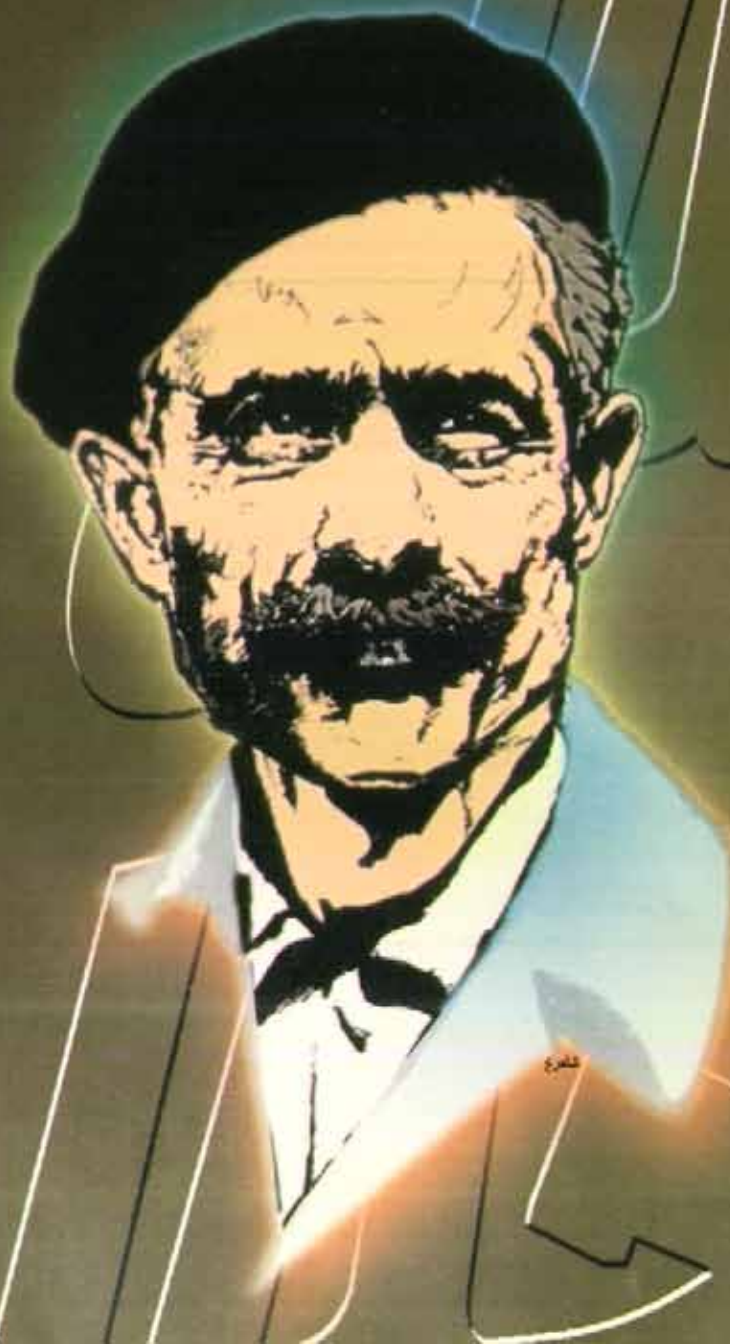
آموزش ادب فارسی ۴۶

سال دوازدهم

بهار ۱۳۷۷

نهاد ۲۰۰۰ ریال

رشد



طبری



آموزش ادب فارسی

در این شماره:

۲ مقاله

۴ اقتراح پیرامون روش های تدریس زبان و ادبیات

۹ جنبه هایی از تفاوت رفتار کلامی زن و مرد در ایران / عباس امام

۱۲ وجوه اشتراک و افتراق در عرایس شعری / علی محمد رادمنش

۱۶ یاد یاران (جلال آل احمد) / دکتر حسن ذوالفقاری

۲۴ دروغ های موعده نشینان، خطایر قدس / فتح الله عباسی

۲۸ کاربرد الگوی طرح درس روزانه در آموزش زبان و ... / حسین قاسم پور مقدم

۳۲ کتاب شناسی توصیفی زبان و ادبیات فارسی

۳۸ معلمان شاعر

۴۰ در حاشیه دستور زبان فارسی / غلامرضا عراقی

۴۵ روایت عطار از «بر خار کرخن حسنگ وزیر» / اسامه تاجی

۴۸ گویش ها، بهترین پشتیبانان و یاوران یاران / علی رفیعی جیردی

۴۹ زبان و فرهنگ فارسی در بلغارستان / دکتر محمد شمیری

۵۲ لطایف و قرائف

۵۴ تاهلی یو یو بیت / عبدالرزاق ربیعا

۵۶ تاثرات سبزه

۵۸ املای دو کلمه / اسروژن سبهری فر

۵۹ تفاوت های تقلید و تائید / ابراهیم افضل پاشا

۶۲ معرفی کتاب

دفتر انتشارات کمک آموزشی، این مجلات را نیز منتشر می کند:

رشد کودک (ویژه پیش دبستان و دانش آموزان کلاس اول دبستان)

رشد نو آموز (برای دانش آموزان دوم و سوم دبستان)

رشد دانش آموز (برای دانش آموزان چهارم و پنجم دبستان)

رشد نوجوان (برای دانش آموزان دوره راهنمایی)

رشد جوان (برای دانش آموزان دوره متوسطه)

مجلات رشد معلم، تکنولوژی آموزشی، آموزش ابتدایی،

آموزش فیزیک، آموزش شیمی، آموزش کشاورزی،

آموزش زبان، آموزش راهنمایی، آموزش ریاضی،

آموزش زیست شناسی، آموزش جغرافیا، آموزش معارف اسلامی

(برای دبیران، آموزگاران، دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و

کارشناسان آموزش و پرورش)

وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی



دفتر انتشارات کمک آموزشی

شماره مسلسل: ۱۱

سال تحصیلی ۷۷ - ۱۳۷۱

پهار ۱۳۷۲

مدیر مسئول: سیدمحسن گلداننار

سردبیر: دکتره محمدرضا سنقری

مدیر داخلی: دکتر حسن ذوالفقاری

ویراستار: افسانه حاجی طباطبایی

طراح گرافیک: شاهرخ خیره غانی

نشانی دفتر مجله: صندوق پستی ۱۰۸۸/۱۰۸۷۵

تلفن: امور مشتریان ۰۱-۸۸۳۱۱۱۱ داخلی ۱۱۱

تلفن دفتر مجله: ۰۱-۸۱۱۲۳۱۱، داخلی ۱۱۱

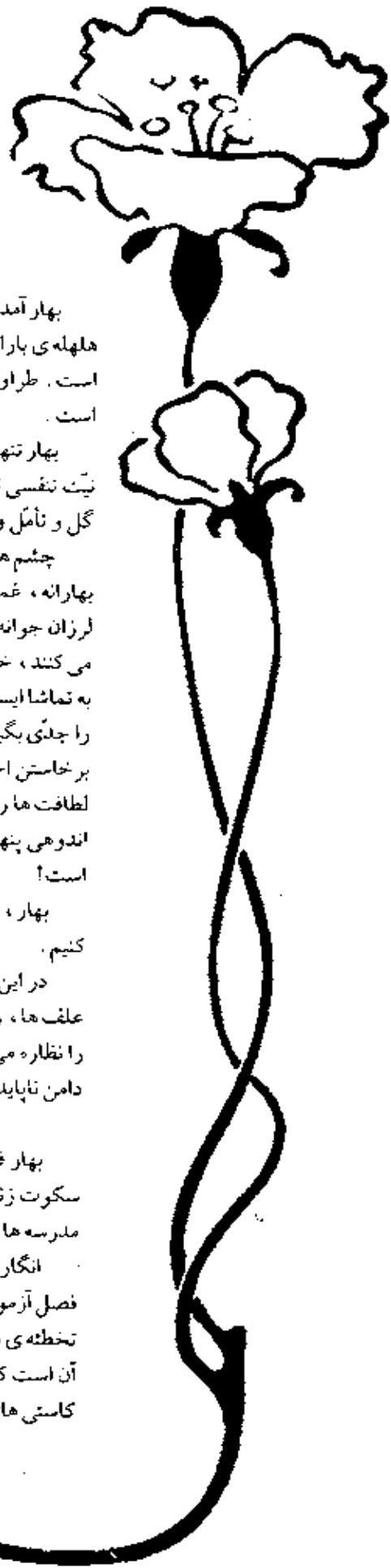
تلفن مرکز توزیع: ۷۳۳۳۱۱

جای افسانه سهامی عام

در مقاله ما، ضرورتاً با سبک نظر دفتر انتشارات کمک آموزشی نیست و میبایست با سبکهای خوب اندکان، با خود در بیستید، اما هر چند که در این مجله از یک طرف و از دیگر طرف از دیدگاه یک معلم و یک دانشجو، به هر دو مورد از آن دو طرف نگاه میکنیم و سعی میکنیم تا حد امکان با هم هماهنگ شویم. در صورت امکان به شما نیز فرصت میدهیم تا نظر خودتان را در موردی که در سریات عمومی درج شده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می پذیرد. به شما میگوییم که در صورت امکان به شما نیز فرصت میدهیم تا نظر خودتان را در موردی که در سریات عمومی درج شده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می پذیرد. به شما میگوییم که در صورت امکان به شما نیز فرصت میدهیم تا نظر خودتان را در موردی که در سریات عمومی درج شده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می پذیرد. به شما میگوییم که در صورت امکان به شما نیز فرصت میدهیم تا نظر خودتان را در موردی که در سریات عمومی درج شده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می پذیرد.

شرح جلد: یاد یاران، جلال آل احمد
شرح از: شاهرخ خیره غانی

سرمقاله



بهار آمده است؛ همه‌ی نسیم در لابه لای برگ‌های نورسته، زمزمه‌ی جویبار، هلهله‌ی باران، غلغله‌ی چشمه‌سار و تبسم گل‌ها، گستره‌ی دشت و کوه را پوشانده است. طراوت و نشاط، شکفتن و رستن، آدم و عالم را رنگ و جلوه‌ای دیگر بخشیده است.

بهار تنها فرصت گلگشت و تماشای بیرون نیست؛ زمان گشودن دریچه‌ی قلب به نیت تنفسی تازه در هوایی تازه نیز هست. بهار فصل رنگ‌ها و درنگ‌ها، هنگامه‌ی گل و نامل و فصلی درس‌های بزرگ و عبرت‌های سترگ است.

چشم‌هایی که ژرف‌تر می‌بینند و آن‌سوی پدیده‌ها را می‌کاوند، در دل شادی‌های بهارانه، غمی مبهم و اندوهی مرموز را نیز در درون خویش احساس می‌کنند؛ در تن لرزان جوانه‌هایی که پوسته‌ی خاک را می‌شکافتند و چشم در چشم خورشید تبسم می‌کنند، خود را می‌بینند که باید سر از قفس نارخاک بیرون کنند و روشنایی بیرون را به تماشا ایستند. در گریز همه‌ی دانه‌ها از خاک می‌آموزند که هجرت از زمین به آسمان را جدی بگیرند و نذارک ببینند. بهار تداعی سفر ناگزیری است که پیش روی ماست و برخاستن اجتناب‌ناپذیری که سرنوشت همه‌ی خفتگان در خاک است. آنان که این لطافت‌ها را در آینه‌ی بهار می‌نگرند، در شیارهای ذهن و ضرابهنگ قلب خویش اندوهی پنهان را احساس می‌کنند و به همین دلیل بهار، آمیزه‌ی قه‌قه‌ها و آه‌آه انسان است!

بهار، فرصتی است تا خود را ببینیم و هزار آینه برای تماشای بلافاصله‌ی «او» پیدا کنیم.

در این فصل، نگاه‌های فرابین، در شکفتن گل، پژمردن ناگزیر، در پای کوبی علف‌ها، رنگ‌پریدگی فردا و در غوغای پرنندگان، سکوت سنگین و بهت سرد پاییز را نظاره می‌کنند و همین در گوششان می‌خوانند که دل به مرگ پذیرها نسپارند و در دامن ناپایداری نیاویزند.



بهار فصل آغازین سال اما فصل پایانی تحصیل و درس و مدرسه است. آغاز سکوت زنگ دل‌نشین کلاس! بهار فصل بذرافشانی و شروع شکوفایی است اما در مدرسه‌ها، زمان برداشت بذرهایی است که افشانده‌ایم و نهال‌هایی که نشانده‌ایم.

انگاره‌ی ناروایی است اگر پایان بهار را تنها فصل سنجش دانش‌آموزان بدانیم که فصل آزمون و کشف میزان همت و تلاش و کارایی معلمان نیز هست. در این میان، نه تخطئه‌ی مطلق دانش‌آموزان درست است و نه تیره‌ی مطلق معلمان. داورى منصفانه آن است که سهم خویش را در سقوط‌ها و صعودها واقع‌بینانه دریابیم و معترف صادق کاستی‌های خویش باشیم و آن‌گاه با عزمی معلمانانه به تصحیح خویش پردازیم.

تجدید نظر دائمی در خویش، هنر قبول شدن در آزمون الهی است. تجدید نظر در روش‌ها، منش‌ها و نگرش‌ها و تنها به مدد همین بازنگری است که می‌توان مقصد را زیارت کرد و مطلوب و محبوب را در آغوش کشید.

سال گذشته، تجربه‌ی موفق نخستین مجمع آموزش زبان و ادب فارسی را در شهر شعر و زیبایی و هنر - شیراز - پس پشت نهادیم و اینک اندوخته‌ها و آموخته‌های دیروز چراغ راه امروز است تا دومین مجمع پربارتر، بالنده‌تر و سازنده‌تر از پیش برگزار شود. میزبان دومین مجمع، تیریز است؛ سرزمینی که همیشه نخستین بوده است و نهضت‌های صدساله‌ی اخیر - به ویژه آخرین آن انقلاب مقدس اسلامی - گواه پیشتازی و سبقت این سرزمین شور و شعر و شعور است. مهارت‌های هفت گانه‌ی زبان و ادب، درون مایه‌ی مقالات و پژوهش‌ها و سخنرانی‌های دومین مجمع خواهد بود. چشم امید به راه مقاله‌های سخته و پخته‌ی همدلان فرهیخته و فرزانه دوخته‌ایم تا این بار گامی فراتر و برتر را شاهد باشیم که مولای فرزندگان جهان، علی (ع)، فرموده است: من استوی بوماه فهور مغبون. آن که در روزش برابر باشد زبان کار است و لابد آن که دو سالش مساوی، زبان کارتر.

برنامه‌های متنوع جانبی هم چون نمایشگاه کتاب، پرسش و پاسخ، شب شعر و پیش از هر چیز فرصت ارجمند دیدار استادان و صاحب نظران عرصه‌ی زبان و ادب فارسی، در کنار بازدید از شهری که قرن‌ها پایگاه فرهنگ و ادب و اندیشه بوده و هست و چهارده آفتاب شعر شکوهمند پارسی - از اسدی توسی تا شهریار - را در مقبره‌الشعرا در قلب خویش نهفته است، خاطره‌هایی فراموش ناشدنی را برای شرکت کنندگان در دومین مجمع به ارمغان خواهد آورد. از پیش کوشش و همت بلند پارانمان را در آموزش و پرورش دیار شهریار پاس و سپاس می‌داریم.

تایستان فراروی ماست و در این تابستان دو کتاب زبان فارسی (۳ و ۴) و ادبیات فارسی (۳ و ۴)، ادامه‌ی ان شاء الله موفق کتاب‌های پیشین خواهد بود. امید است این کتاب‌ها پیش از موعد فراهم شود و صاحب نظران و دبیران کارآزموده، فرصت نقد آن‌ها و ارائه‌ی نظریات خویش را بیابند تا کتاب‌ها با عبور از صافی نگاه و نقد آنان ساخته‌تر و پرداخته‌تر در چرخه‌ی آموزش قرار گیرند و کلاس‌های تابستان همراه با آمادگی افزون‌تر و مطالعه‌ی قبلی تدارک دیده شوند. از خدا توفیق ادب بیشتر و ادبیات پیراسته‌تر و آراسته‌تر را طلب می‌کنیم تا نسل نو شکفته‌ی انقلاب را با گنجینه‌های ارجمند دیروز و امروز آشناتر سازیم تا بدانند چه دارند، چه باید داشته باشند و چگونه پاسدار داشته‌ها و سرمایه‌های عظیم و گران سنگ خویش باشند.

اقتراح پیرامون روش‌های تدریس زبان و ادبیات فارسی



قسمت دوم

انتخاب نمونه‌های غیر از کتاب در مرحله‌ی ارزش‌یابی تکوینی، زیبایی و گیرایی اشعار مدنظر قرار می‌گیرد تا علاوه بر لذت بردن از شعر، عمق اطلاعات شعری دانش‌آموزان بیشتر شود و هم نمونه‌هایی غیر از مثال‌های کتاب را ببینند. در آخر، یک بار دیگر مباحث گفته شده به طور شفاهی ارزیابی می‌شود.

محمود باقرپسند

دبیر دبیرستان‌های خدابنده



روش تدریس درس عبرت از کتاب ادبیات فارسی ۱ و ۲: جلدی از کتاب مثنوی معنوی مولانا را به عنوان وسیله‌ی کمک آموزشی، به کلاس درس می‌بریم و صفحه‌ها یا صفحاتی از آن را می‌خوانیم؛ آن

اشاره: در شماره‌ی گذشته با نظریات پیشنهادات و تجربیات تعدادی از همکاران در خصوص روش‌های تدریس مناسب درس زبان و ادبیات فارسی، روش‌های فعال نگه داشتن کلاس، نحوه‌ی تدریس مواد درسی و ابزارهای مناسب کمک آموزشی آشنا شدید. اکنون بخشی دیگر از این نظریات را با هم بررسی می‌گیریم.

سوال یک

یکی از مواد درسی را انتخاب کنید و روش تدریس خود را بنویسید.
میترا هاشمی - خصینی شهر اصفهان



روش تدریس درس آرایه‌های ادبی:

کلاس آرایه‌های ادبی شامل دو بخش است: مرور و تمرین درس گذشته و تدریس درس جدید. معمولاً پس از مقدمات (حضور و غیاب، احوال‌پرسی و احوالت‌آرغف اشکال) و حل تمرینات توسط بچه‌ها با نظارت معلم (۵۰ دقیقه) حدوداً ۳۰ دقیقه را به تدریس اختصاص می‌دهم. قبل از هر چیز، داشتن یک طرح درس منظم و رفع تمامی موانع کتاب را که می‌تواند در امر

یادگیری ایجاد مزاحمت کند، برای معلم ضروری می‌دانم. روش تدریس به شرح زیر است:

ابتدا عنوان درس (مثلاً یکی از صنایع ادبی) و سپس، یک بیت از ابیات مندرج در آغاز هر بحث را روی تخته سیاه می‌نویسم و توجه دانش‌آموزان را به آن جلب می‌کنم. در مورد مطلب مورد بحث ایجاد سؤال می‌کنم؛ معمولاً مطلب توسط بچه‌ها کشف می‌شود و معلم صحبت‌ها و نظریه‌های آن‌ها را سر و سامان می‌دهد.

درصد کمی از بچه‌ها با ارائه‌ی اولین مثال، مطلب را درمی‌یابند ولی با آوردن مثال‌های بعدی و توضیحات بیشتر ابهام تا حدودی برطرف می‌شود. پس از آن که دانش‌آموزان درس را به طور کاربردی فراگرفتند، صنعت موردنظر را تعریف می‌کنم و معنای لغوی آن را توضیح می‌دهم. سپس، مطالب کتاب توسط چندتن از شاگردان خوانده می‌شود و به قدر کافی شرح و توضیح ارائه می‌گردد. بعد از آن، یک مثال از تعریف‌های کتاب و چند نمونه خارج از کتاب روی تخته می‌نویسم و از شاگردان می‌خواهم به نمونه‌ها فکر کنند و پاسخ دهند. با این روش، ارزش‌یابی تکوینی انجام می‌گیرد تا در صورت مشاهده‌ی مشکلات دانش‌آموزان، مطالب با توضیح و تفسیر بیشتر مطرح شوند. در ضمن، در

سؤال دو

به نظر شما مطلوب ترین روش تدریس درس زبان و ادبیات فارسی کدام است؟



زهرا حیدرپور - میمه ای اسفهان

مطلوب ترین روش تدریس زبان و ادبیات فارسی روش کار گروهی است. باید فراگیرندگان را در فعالیت های کلاس دخالت داد و از آن ها خواست که اگر نظر یا پیشنهادی دارند، مطرح کنند؛ مثلاً گاهی موضوع انشا را آن ها پیشنهاد کنند یا از آن ها بخواهیم قبل از شروع کلاس هر کدام یک موضوع انشا طرح کنند و آن را با ذکر نام روی یک برگ کاغذ بنویسند. برگه ها را روی میز می گذاریم و هر کس یک برگ را انتخاب می کند و درباره ی آن انشا می نویسد. به این ترتیب، دانش آموزان را وادار به تفکر کرده ایم و چون خودشان موضوع را انتخاب کرده اند، رغبت بیشتری برای نوشتن دارند. در تدریس متون فارسی هم هنگام معنی کردن شعرها بهتر است ابتدا نظر دانش آموزان را در مورد هر بیت جویا شویم و در آخر، از مجموع معانی شاگردان و معنی مورد نظر خود یک معنی واحد به دست دهیم. در تدریس تاریخ ادبیات هم بعد از تدریس هر بخش، از دانش آموزان می خواهیم هر کدام پنج سؤال طرح کنند و سؤال ها رد و بدل شود و هر کس به سؤال های طرح شده توسط دیگری پاسخ دهد. برای تدریس نگارش می توان از مهارت های مختلفی استفاده کرد؛ مثلاً اگر موضوع انشا توصیفی است، در صورت امکان شیء مورد وصف با تصویری از آن را به کلاس بیاوریم و از دانش آموزان بخواهیم هر چه از آن می فهمند، بنویسند. گاهی به جای این که موضوع انشا را مستقیماً در اختیارشان بگذاریم، با طرح چند سؤال آن ها را به

پشتیبان: پشتی بان - پشتی همان شمعک یا چوبی که بر پشت دیوار نصب می کنند جهت محافظت و جلوگیری از ریزش دیوار و «بان» پسوند محافظت است. - بدین شیوه بیت ها، یکی پس از دیگری با روش پرسش و پاسخ، دادن اطلاعات و ... معنی می شود و مفهوم آن ها بیان می گردد.

ارزش یابی حین درس: از دانش آموزان می پرسیم که بیت قبل را چگونه بررسی کردیم، (سطح دانش) یا می پرسیم چه رابطه ای بین بیت ۱ و ۲ مشاهده می کنید (سطح فرا دانش).

در بخش پایانی می پرسیم: ۱- چه نتیجه ای از داستان گرفتید؟ (هدف از ارائه ی درس) جواب ها را می شنویسم و پاسخ درست را تأیید می کنیم.

۲- آیا درباره ی فابل - داستانی که قهرمان آن حیوانات هستند - مطلبی می دانید؟ دبیر با دانش کافی، نظر کامل و نهایی را ابراز می کند.

۳- آیا نمونه ی تمثیل و فابل را در ادبیات فارسی، سراخ دارید؟ در جلسه ی آینده نمونه ای را در دفتر کار خود بنویسید و در کلاس بخوانید (تکلیف).

۴- حیوانات، در این داستان نماینده و مظهر چگونه انسان هایی هستند؟

گرگ: مظهر انسان های طمع آ و خودبین؛ روباه: مظهر انسان هایی که از زندگی دیگران عبرت می گیرند؛ شپش: مظهر قدرت.

۵- درس «عبرت» کدام مهارت را در شما تقویت می کند؟ تشخیص نوع فابل، قرائت صحیح شعر و ...

۶- با خواندن درس «عبرت» چه نگرشی در شما پدید آمد؟ آموختیم که خودبین را عاقبت عقوبت است. تسلیم محض حق بودن، پرواز به اوج است، عبرت گرفتن از سرنوشت دیگران و ...

تاه سؤالات ورودی به بحث و درس مطرح می شود. (ارزش یابی ابتدایی):

- آیا با مولوی و افکار او آشنا هستید؟ جایگاه مولوی را در ادبیات فارسی بیان کنید؛ کدام آثار او را می شناسید؟ ...
سخن های دانش آموزان متناسب با اطلاعات آن ها است؛ بنابراین، از روش تشویق بهره می گیریم. معمولاً دانش آموزانی وارد بحث می شوند که کم تر خجالت می کشند. برای به میدان کشانیدن دانش آموزان دیگر، آن ها را با اسم کوچک مخاطب قرار می دهیم و به پاسخ های نادرست آن ها نیز با حوصله گوش می سپاریم. سپس، پاسخ های دانش آموزان را به طور منسجم بیان می کنیم (معلم).

- شعر (متن) به وسیله ی معلم با یکی از دانش آموزان که در قرائت مهارت دارد، خوانده می شود تا دیگران با تلفظ درست کلمات و موسیقی شعر آشنا شوند. معانی و مفهوم ابیات، ابتدا به وسیله ی دانش آموزان مطرح می شود؛ سپس، معلم نظر قطعی را صادر می کند. برای تشویق دانش آموزی که معنی درست شعر را مطرح کرده است، از او می خواهیم که معنی و مفهوم بیت را برای کل کلاس بازگو کند.

- در این بیت چند سکنه ی بلاغی مشاهده می کنید؟ (در سطح کاربرد)، بیت هم، بین شاه و شام جناس وجود دارد.

- در بیت یکم کدام یک از موارد سنوری به چشم می خورد؟ کلمه ی «تو» هسار که مشتق است (سطح کاربرد).

- در بیت ۱۳ از روش «دادن اطلاع» بهره می گیریم؛

سخن درباره ی سایش حروف در کلمات «یشکار» «یشکم» «یشپند» «یشتر»

واژه ی «بشت» در بیت ۲: ظهر، بالا، زیر، روی، پی، دنبال، صلب، مدد، بوت.

موضوع هدایت می‌کنیم. یکس دیگر از کارهایی که می‌شود انجام داد، تقلید از سبک نویسندگان بزرگ است؛ مثلاً یکی از آثار جلال آل احمد را در کلاس بخوانیم و از شاگردان بخواهیم به همان سبک بنویسند. به هر حال، با اعمال این روش‌ها و روش‌هایی شبیه به این می‌توان کلاس درس را فعال نگه داشت.



عبدالرضا نخعی - مشهد



در تعلیم و تربیت جدید، فراگیرنده باید محور اصلی آموزش باشد؛ زیرا هدف اساسی آموزش، تقویت استعدادهای نهفته در فراگیرندگان و هدایتشان به سمت کمال و رسیدن به ارزش‌های والای انسانی است. در مثلث: تعلیم و تربیت، معلم و فراگیرنده، رکن اصلی دانش‌آموز است؛ لذا شرکت دادن او در بحث‌های کلاس از عوامل موفقیت در آموزش است و در تدریس، انتخاب هر روشی که این هدف را تأمین می‌کند، با ارزش خواهد بود. از جمله روش‌های مطلوب برای تدریس ادبیات فارسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- روش پرسش و پاسخ: به منظور



تبادل نظر و تشویق به اظهار عقیده در باب موضوعی که مورد بحث است.

۲- روش بحث گروهی یا مباحثه: در این روش کلاس به طور کلی در امر یادگیری فعال خواهد بود.

۳- روش استندالالی: به ویژه در زمینه‌ی درک مطالب ادبی و مسائل دستوری مفید است.

۴- روش نمرسین و تکرار و همانندسازی مطالب آموخته شده.

۵- روش تلفیقی که در واقع جامع روش‌های مختلف تدریس است.

محمد شهری - مشهد

معلم ادبیات نباید نقش یک کتاب لغت را داشته باشد که تنها کلمات و عبارات‌های مشکل را معنی کند بلکه بیش از هر چیز باید اندیشه‌ی شاگرد را به حرکت درآورد و ذوق و نیروی خیال وی را برورد. البته ناگزینی است که کتاب‌های درسی بر مبنای مهارت‌های عملی تألیف نشوند و شیوه‌ی امتحان-خواه امتحانات دبیرستان خواه امتحانات ورودی دانشگاه‌ها- منحوک نشود، دبیران ما هر چند علاقه مند، ورزیده، کارآمد، متخصص و باتجربه باشند، در اعمال این روش توفیق لازم را به دست نخواهند آورد.

۲- معلم پیش از رفتن به کلاس باید درس را مطالعه و طرح درس را در ذهن خویش مرور کند. بدین منظور بهتر است دفتری داشته باشد که در آن نکات اصلی، مشکلات، زمینه‌ی پیدایی اثر، رئوس مطالب و نکاتی را که برای تدریس لازم است، یادداشت کند تا هنگام تدریس نکته‌ای را نگفته نگذارد.

۳- استفاده از وسایل و ابزار کمک آموزشی در تدریس زبان و ادبیات فارسی بسیار مؤثر است. گرچه ابزار هر درس با درس دیگر تفاوت دارد؛ مثلاً برای تدریس متون ادب فارسی اگر معلم منبع و

مأخذی را که درس از آن نقل شده، با خود به کلاس ببرد و به دانش‌آموزان معرفی کنند بسیار مؤثر است.

۴- پیش از تدریس درس جدید خلاصه‌ای از درس گذشته را با پرسش‌هایی متنوع از دانش‌آموزان، مرور کند و آن‌گاه سراغ درس جدید برود. پس از پایان تدریس نیز با طرح پرسش و تمرین، یک بار دیگر درس را مرور کند و آن‌گاه تکالیفی متناسب با درس برای دانش‌آموزان تعیین نماید؛ به خصوص در سال‌های بالاتر نباید به تکالیف کتاب اکتفا کرد.

۵- معلم نباید در کلاس متکلم و حد باشد. باید از دانش‌آموزان کمک بگیرد و آنان بیاموزد که ذهنشان را ورزش بدهند برای رسیدن به این منظور، باید پرسش‌های متعددی وابسته به موضوع درس طرح کرد. حل آن را از دانش‌آموزان خواست.

۶- معلم باید دانش‌آموز را به مطالعه تشویق کند. در درس‌های مختلف می‌توان از شگردهای متفاوتی استفاده کرد؛ مثلاً در متون از دانش‌آموز خواست تا پیش آمدن به کلاس درس جدید را در منزل مطالعه کند. در درس نگارش کتاب‌هایی را برای مطالعه به دانش‌آموزان معرفی کرد و به برگزاری مسابقه‌های مختلف (شعرخوانی، مšaعره، مناظره، قطعه‌نویسی، قصه‌گویی، تشویق دانش‌آموزان به تهیه دفتر یادداشت و خاطرات و مانند آن) و مطالعه را در دانش‌آموزان برانگیخت.

سؤال سه

شما در تدریس هر یک از موارد درسی از چه مهارت‌هایی برای فعال نگه داشتن کلاس استفاده می‌کنید؟



میترا هاشمی، خمینی شهر اصفهان

شرکت دادن دانش آموزان در جریان تدریس / وادار کردن آن‌ها به تکرار و سپس پاسخ گویی به پرسش‌ها / دادن اطلاعات ادبی روز به دانش آموزان / خواندن اشعار زیبا و گیرا از سوی معلم و خود شاگردان / معرفی کتاب‌های ادبی در کلاس / صحبت درباره‌ی شعرای معاصر / تعریف داستان‌های جالب و شیرین مربوط به زندگی شعرا و علمای پیشین (از کتاب‌هایی چون ۱۰

مقاله) / دادن تمرین‌های گروهی / تشویق کردن دانش آموزان / کمک گرفتن از دانش آموزان ممتاز برای شرح بیشتر مطالب در کلاس.

در پایان چند روش را برای فعال کردن کلاس اشنا متذکر می‌شوم:

۱- دادن انشاهای گروهی به بچه‌ها تا هر کس ناب‌ترین جمله‌ی خود را در کنار جملات گروه قرار دهد.

۲- نظرخواهی از شاگردان برای انتخاب موضوع انشا.

۳- مشاعره و خواندن اشعار زیبا از سوی معلم و شاگردان.

۴- دادن موضوعات انشا در حیطه‌های مختلف: الف: موضوعات ادبی، عاطفی.

ب: موضوعات اخلاقی، م: موضوعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی.

۵- بحث‌های گروهی درباره‌ی مسائل اجتماعی، شخصی، فرهنگی و ...

۶- تصحیح انشاهای کوناه در خارج از کلاس و نوشتن اشکالات دانش آموزان (جلوگیری از اتلاف وقت).



۱- در آغاز درس جدید سعی می‌کنم اهداف مهم درس را برای دانش آموز بیان کنم تا بداند برای چه این درس را باید بخواند؛ کاری که در کتب نظام جدید سال اول در آغاز فصل‌ها انجام شده است.

۲- ابزار کار و لوازم آزمایشگاهی و کارگاهی ما معلمان ادبیات کتاب است. لذا بنده

برای تدریس هر درس جدید سعی می‌کنم منابع آن درس را تهیه نمایم و با خود به کلاس ببرم.

برای تدریس درس دهم متون ادب فارسی چهارم انسانی یک نسخه با چند نسخه از نهج البلاغه‌ی علی (ع) را به کلاس می‌برم و ضمن معرفی کردن به دانش آموزان، آن‌ها را به مطالعه‌ی بیش‌تر آن تشویق و ترغیب می‌نمایم یا برای تدریس رستم و سهراب در کلاس اولی یا دوم حتماً حدائق رزم‌نامه‌ی رستم و سهراب را به کلاس می‌برم و هم چنین برای دیگر دروس ...

۳- در تدریس متون نظم و نثر درس ادبیات سعی می‌کنم همه‌ی شعرها و نثرهای ادبی و مهم را به روش خطایی تدریس کنم. یا صدای رسا و جذاب بخوانم تا دانش‌آموز با علاقه به درس گوش فرا دهد. جذب و جلب توجه دانش‌آموز به متن: ادامه‌ی کار را آسان‌تر می‌کند.

۴- هم در آغاز کلاس و هم در حین تدریس و هم به هنگام حل تمرین و پرسش و خودآزمایی درس فرصت اظهار نظر به دانش‌آموزان داده می‌شود. به طوری که خیلی وقت‌ها کلاس‌ها از آغاز تا پایان به صورت دوطرفه اداره می‌شود و بدون این که دانش‌آموز متوجه گذشت زمان باشد و احساس خستگی کند، تا پایان وقت فعال باقی می‌ماند. در این حال، معلم، متکلم و حده نیست که دانش‌آموز نیز ظاهراً مجبور باشد گوش کند و مصداق حاضر عیب باشد.



محمد شهری - مشهد

۱- پس از تدریس مدتی بین ۷ تا ۱۰ دقیقه به شاگردان فرصت می‌دهم تا درس را مرور کنند. سپس درس را از آنان می‌پرسم.

۲- در درس آرایه‌های ادبی معمولاً کتاب متون را با خود به کلاس می‌برم و پس از تدریس، شعر یا قطعه‌ای مشهور از این کتاب انتخاب می‌کنم و از شاگردان می‌خواهم مواردی از صنایع یا مباحث تدریس شده را در

متن مورد نظر پیدا کند. سپس یافته‌های آنان را در کلاس بحث و بررسی می‌کنم.

۳- در درس عروض و قافیه معمولاً دیوان حافظ یا غزلیات سعدی را با خود به کلاس می‌برم و پس از تدریس وزن مورد نظر، غزل‌هایی بر همان وزن از سعدی یا حافظ برای دانش‌آموزان می‌خوانم، قافیه‌ی آن‌ها را روی تخته می‌نویسم و وزن برخی از آن‌ها را به صورت سماعی با شاگردان تمرینی کنم.

۴- در درس انشا با برگزاری مسابقه‌های شعرخوانی، مشاعره و مناظره، در دانش‌آموزان ایجاد شوق و رغبت می‌کنم و از آن‌ها می‌خواهم یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات خود را برای هم کلاسی‌هایشان بخوانند. اگر به نازگی کتابی خوانده‌اند و به نظر آنان جالب آمده، آن را با خود به کلاس بیاورند و به دانش‌آموزان دیگر معرفی کنند. گاهی چند ضرب‌المثل را روی تخته می‌نویسم و از دانش‌آموزان می‌خواهم درباره‌ی معنی و مفهوم و کاربرد آن‌ها یک یا دو سطر توضیح دهند.

۵- پیش از تدریس تاریخ ادبیات از شاگردان می‌خواهم که درس جدید را در منزل مطالعه کنند. اثر یا آثاری که مربوط به موضوع درس باشد، با خود به کلاس می‌برم و پس از تدریس، از دانش‌آموزان می‌خواهم اطلاعات تکمیلی خود را درباره‌ی مبحث یا شخصیت معرفی شده در درس، برای دوستان خود بازگو کنند.

۶- در کلاس دستور زبان پس از تدریس مبحث ناره از یک یا چند نفر از دانش‌آموزان می‌خواهم با حل تمرین‌های اضافی که با خود به کلاس آورده‌ام، درس را تکرار کنند.



سید ابوالحسن صدراپی - تهران

کلاس درس ما زمانی به بار خواهد نشست که از لطف سرشار برخوردار باشد. تلطیف روحیه‌ی کلاس و پرداختن به توانایی‌های دانش‌آموز از وظایف مهم معلمی است.

عواملی چون احاطه‌ی معلم به دانش و پیش و استیلا‌ی او بر کتاب مورد نظر - عطف توجه به طرح درس و روحیه‌ی دانش‌آموزان و داشتن نگرشی عمیق در مورد مطالب درسی، بی‌تردید در پویا ساختن کلاس درس مؤثر هستند. شرکت دادن دانش‌آموزان در فرآیند یاددهی و یادگیری نیز در فعال بودن کلاس صد البته تأثیر به‌سزایی دارد. یا قبول این نکته، معلم نباید متکلم و حده باشد؛ زیرا متکلم و حده بودن او موجب خستگی شدید دانش‌آموزان می‌شود. حفظ ارتباط معقول و ایجاد روابط منطقی با دانش‌آموزان موفقیت ما را تضمین می‌کند. از این گذشته، دادن اطمینان به دانش‌آموزان مبنی بر این‌که به پرسش‌های آنان در نهایت پردازی و با طیب خاطر پاسخ داده خواهد شد و اجتناب از عملی‌که زمینه‌های خستگی را در دانش‌آموزان فراهم سازد، در پیشرفت امر تدریس مؤثر است. ایجاد رقابت سالم بین دانش‌آموزان و تعیین جوایز و دادن کفرتاس به وسیله‌ی دانش‌آموزان و تشویق مرتب و پرسش‌های پی‌در پی در فعال ساختن کلاس اهمیت فراوانی دارد.

○ ○ ○



عبدالرضا نغمی - مشهد

۱- لازم است در جریان یاددهی - یادگیری، دانش‌آموز را محور فعالیت آموزشی قرار دهیم؛ بنابراین، در تدریس سهم عمده‌ای از فعالیت‌ها را به دانش‌آموز محول می‌کنیم؛ مثلاً در تدریس متون کتاب فارسی بر حسب سادگی یا پیچیدگی متن، فرانت را به دانش‌آموز وامی‌گذاریم. شرکت در جریان آموزش علاوه بر ایجاد آمادگی برای ابراز وجود در عرصه‌های اجتماعی آینده، باعث تقویت فن بیان و قدرت سخن‌گویی او می‌شود. از طرفی نیز، سبب می‌گردد که دانش‌آموز بر کلیت مطلب احاطه‌ی نسبی بیابد و مفهوم ارائه شده را تا حدودی

دریابد.

۲- به کار بستن روش پرسش و پاسخ نیز که به تدریج ذهن فراگیرنده را برای درک مطلب آماده می‌کند، باعث فعال نگه داشتن کلاس می‌شود. صحبت کردن و اظهار نظر در هر مورد سبب ایجاد و تقویت روحیه نقادی در دانش‌آموزان می‌شود و توان تحلیل‌گری را در آنان بالا می‌برد.

۳- پیشرفت صنعت و ساخت وسایل علمی دقیق باعث شده است انسان در بیشتر ابعاد زندگی اجتماعی تأثیر گذار باشد. ورود این وسایل و دست‌ساخته‌های فکری بشر، به عرصه‌ی تعلیم و تربیت در ایجاد پیوند بین اندیشه‌ی فراگیرنده و مفاهیم درسی و تجسم بخشیدن به مفاهیم انتزاعی و محرک نقش‌انکار ناپذیر دارد. البته اهمیت این گونه وسایل کمک آموزشی در تدریس علوم پایه و تجریمی مشهودتر است و کاربرد آن حتمی‌تر اما در زمینه‌ی آموزش ادبیات به ویژه اشعار نیز، می‌توان از وسایل کمک آموزشی مختلف نظیر نوارهایی که توسط خوانندگان تنظیم شده است، کمک گرفت تا فراگیرندگان ضمن التذات روحی، مفاهیم کلیدی کلام شاعر را نیز دریابند. از طرفی استفاده از فیلم و اسلاید به ویژه در تدریس زندگی شخصیت‌های ادبی و بیان جریان‌های تاریخی که به نحوی با ادبیات پیوند دارند، روشی دیگر برای جلب علاقه‌ی فراگیرندگان است.

۴- برای جلب توجه دانش‌آموزان، ارزش بخشیدن به یک اثر ادبی و عینیت دادن به اندیشه و تخیل شاعر با نویسنده، به همراه داشتن آثار این بزرگان و نمایش آن‌ها در کلاس، بسیار مؤثر است.

۵- گروهی از هنرمندان قطعه‌هایی از آثار ادبی را با خط خوش به رشته‌ی نحریر درآورده‌اند. نمایاندن این گونه آثار خوش‌نویسی، هم از جهت ارج نهادن به

اثر ادبی و خالق آن و هم از جهت آموزش بخوش‌نویسی و ایجاد رغبت در فراگیرندگان و جلب نظر آن‌ها به این هنر با ارزش، راه دیگری برای ایجاد فعالیت و انگیزه در آن‌هاست.

۶- یکی دیگر از کارهایی که دانش‌آموزان را به فعالیت وامی‌دارد آن است که بعد از تدریس به ویژه در زمینه‌ی نگارش و دستور یا آرایه‌های ادبی، خودآزمایی‌هایی با توجه به مطلب تدریس شده به منظور بالا بردن میزان یادگیری در اختیار فراگیرندگان قرار گیرد تا تمرین و تکرار، اندوخته‌هایشان را در ذهن استوار گرداند.

۷- در بعد وسیع‌تر، از دیگر کارهایی که باعث ایجاد فعالیت بیشتر فراگیرندگان در خارج از محیط کلاس می‌شود، الزام آن‌ها به تهیه‌ی مقاله‌ها و گزارش‌هایی است که جنبه‌ی عملی و تحقیقی دارند تا اولاً آن‌ها به طور عملی به تحقیق بپردازند و از این راه برای انجام تحقیق‌های وسیع در آینده آماده شوند و ثانیاً بر میزان یادگیری مطالبی که به طور نظری آموخته‌اند، افزوده شود و در عمل تحقیق کنند و تجربه به دست آورند.

۸- آموزش یک هنر است و معلم هنرمندی است که نه تنها شیوه‌های معلمی را به طور اکتسابی آموخته است و در طول سال‌های خدمت آن‌ها را در تجربه‌های خویش آزموده است بلکه با برخورداری از ذوق و غریزه‌ی ذاتی به آموزش مفاهیم ادبی می‌پردازد. از این رو، میزان ابتکار و قدرت خلاق معلم، موقعیت کلاس، استعداد و توان فراگیرندگان و میزان علاقه‌ی آن‌ها به ادبیات بر فعال بودن کلاس می‌افزایند.



جنبه‌هایی از تفاوت رفتار کلامی زن و مرد در ایران

یک طرح اولیه

عباس احام

دبیر زبان و ادبیات فارسی
دانشجوی دکتری زبان شناسی

مقدمه

همه‌ی اعضای جامعه‌ی انسانی، زبان را به

طریقه‌ی کاملاً مشابهی مورد استفاده قرار نمی‌دهند. در واقع،

استفاده کنندگان از زبان بر اساس برخی عوامل اجتماعی زبان را به گونه‌ای مورد دخل و تصرف قرار می‌دهند تا نیازهای گوناگون آنان را تأمین کند. پس از اعمال این گونه دخل و تصرفات، مجموعه‌ای از صورت‌های مختلف یک زبان واحد به وجود می‌آید که با یکدیگر متفاوت اما دارای یک هسته‌ی مشترک هستند. این صورت‌های متفاوت یک زبان واحد را در زبان شناسی (یا جامعه‌شناسی زبان) با عنوان «گونه‌های زبانی» مورد اشاره قرار می‌دهند.

گونه‌ها از چند جنبه با یکدیگر تفاوت دارند؛ از جمله تلفظ (موضوع مطالعه‌ی واج شناسی)، دستور زبان (موضوع مطالعه‌ی نحو) و گزینش واژه (موضوع مطالعه‌ی واژگان شناسی). به اعتقاد زبان‌شناسان، خاستگاه این گونه‌های زبانی ممکن است منطقه‌ی جغرافیایی محل اقامت گویشور باشد؛ به عنوان مثال، می‌توان به گونه‌های فارسی مورد تکلم در اصفهان، شیراز و همدان اشاره کرد که در علم زبان شناسی به گویش، لهجه (dialect) یا گونه‌ی

منطقه‌ای مرسوم هستند. ممکن است علت پیدایش گونه‌های زبانی، طبقه‌ی اجتماعی یا زمینه‌ی تحصیلاتی گویشوران باشد؛ مثلاً گونه‌ی فارسی مورد تکلم روحانیون شیعه یا گونه‌ی فارسی مورد استفاده‌ی افراد

بی‌سواد یا کم‌سواد معروف به جاغل و داش مشدی. این نوع گونه‌های زبانی را در اصطلاح «لهجه‌ی اجتماعی» (sociollect) یا «گونه‌ی اجتماعی» می‌نامند. علاوه بر این، کاربرد گونه‌های زبانی ممکن است به واسطه‌ی میزان رسمیت موقعیت خاص در به کارگیری زبان باشد؛ مثلاً گونه‌ی فارسی مصطلح در برنامه‌های جدی و رسمی صدا و سیما (موسوم به فارسی معیار) یا فارسی مورد استفاده‌ی مردم کوچه و بازار (فارسی محاوره‌ای). مطالعه‌ی چنین تفاوت‌هایی در استفاده از زبان، موضوع تحقیق شاخه‌ای از علم زبان شناسی یعنی جامعه‌شناسی زبان (sociolinguistics) است. کار این رشته از زبان شناسی (با به نوشته‌ی فرهنگ زبان شناسی کاربرد ی لانگ من ۱۹۸۷) عبارت است از مطالعه‌ی زبان در پیوند با عوامل اجتماعی نظیر طبقه‌ی اجتماعی، سطح و نوع تحصیلات، سن، جنسیت، خاستگاه قومی و ...

روش تحقیق در جامعه‌شناسی زبان

هم چنان که اشاره شد، وظیفه‌ی جامعه‌شناسی زبان تبیین گونه‌ی گوئی‌های زبانی بر حسب عوامل اجتماعی از قبیل سن، جنسیت، وضعیت اجتماعی-اقتصادی و زمینه‌ی تحصیلی گویشوران است.

آن دسته از قواعد زبان شناسی که مبین این گونه‌ی گوئی‌ها در کاربرد زبان هستند، در اصطلاح جامعه‌شناسی زبان «قواعد متغیر» نامیده می‌شوند. در واقع، جامعه‌شناسان زبان از این قواعد متغیر استفاده می‌کنند تا نشان دهند که هر یک از این گونه‌های زبانی با توجه به نظام مند بودن قالب و کاربرد آن توسط گویشوران، یک دست (autonomous) تلقی می‌شوند یا خیر.

به هر حال، قبل از بیان هر گونه فاعده‌ی متغیر که از نظر رشته‌ی جامعه‌شناسی زبان دارای اعتبار باشند، لازم است مراحل زیر را

دقیقاً پشت سر گذاشت:

□ گردآوری اطلاعات

□ گزینش گویشور یا آگاهی‌گر

□ بررسی متغیرهای اجتماعی دخیل

از همین دیدگاه است که تراس گیل

(Trudgill, 1974) جامعه‌شناسی زبان را این

گونه تعریف می‌کند:

«جامعه‌شناسی زبان عبارت است از مطالعه‌ی زبان در چهارچوب یافت اجتماعی (خواه این مطالعه با تأکید بر مسائل جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و جغرافیایی باشد و خواه جز آن) و این گونه مطالعات نوعاً تلاش در جهت یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی است که از نظر زبان‌شناسان اهمیت دارند. پرسش‌هایی از این دست که مثلاً چگونه می‌توانیم برداشت‌های خود را در مورد ماهیت زبان رشد دهیم؟ کیفیت و علت تحولات زبانی به چه صورتی است؟ (ص ۳۳)»

بنابر این، مقاله‌ی حاضر نیز

خواهد کوشید کمابیش در همین مسیر، با به کارگیری شیوه‌ی پژوهشی مشابه، برخی جنبه‌های تفاوت رفتار کلامی گویشوران زن و مرد فارسی زبان را مورد بررسی قرار دهد.

تفاوت جنسیت و رفتار کلامی

زن و مرد نه تنها از نظر خصوصیات جسمی و نحوه‌ی استفاده از پوشاک با هم تفاوت‌هایی دارند، بلکه رفتار کلامی ایشان نیز از پاره‌ای جهات متفاوت است. به نظر می‌رسد تفاوت‌های (های) رفتار کلامی زن و مرد عمدتاً ناشی از موقعیت اجتماعی (از جمله موقعیت خانوادگی فرد، زمینه‌ی تحصیلی و نیز سن و طبقه اجتماعی) آن‌ها باشد. در واقع، این تفاوت‌ها سبب ایجاد ویژگی‌هایی بارز در رفتار کلامی آنان می‌شود. مردم عادی به زبان غیر فنی، به این دو شیوه‌ی گفتاری در اصطلاح «مردانه» یا «زنانه» می‌گویند.

بر خلاف تصور، زبان‌هایی که در آن‌ها

گفتار جنس مؤنث و مذکر (با زن و مرد) دارای تفاوت های جزئی و عمده است، آن چنان کم هم نیستند (Hass, 1964). بنا به گفته ی همان پژوهشگر، زبان شناس و مردم شناس معروف آمریکایی، ادوارد سائپیر (1929) شواهدی را منتشر کرده که بر اساس آن‌ها، چنین تفاوت هایی در زبان yana (از زبان های افوام سرخ پوست ساکن ایالت کالیفرنیا در آمریکا) یافت شده است.

پژوهشگر دیگری نیز به نام جنسس (Jenness, 1942) از وجود تفاوت هایی مشابه در زبان های افوام بدوی ساکن کسانادا سخن گفته است. بر اساس گزارشات موجود در کتب و مقالات زبان شناسی و مردم شناسی، این پدیده در بسیاری از مناطق جهان (از آمریکای شمالی گرفته تا آمریکای جنوبی و از اروپا گرفته تا آسیا) مشاهده می شود. تفاوت های مورد مشاهده در زمینه های واژگان (مثلاً برخی واژه ها فقط توسط زن ها کاربرد داشته) و دستور زبان و نحو (مثلاً در مورد صورت های متفاوت فعل، ضمایر، صورت های ندایی، و ...) بوده است.

اکنون از خود می پرسیم، چرا زن و مرد به صورت های متفاوتی سخن می گویند؟ این تفاوت های کلامی و گفتاری چگونه ایجاد می شود؟ به طور مثال، علت چیست که یک مرد ایرانی فارسی زبان می تواند در موقعیت های رسمی با عنوان «بنده» (مثلاً در جمله «بنده این را نمی پذیرم») به خود اشاره کند، در صورتی که معمولاً به ندرت یک خانم ایرانی فارسی زبان با این عنوان (بنده) به خود اشاره می کند. علت چیست که وقتی یک خانم ایرانی به هنگام خشم یا تعجب عبارت «او خاک عالم را بریان می کند، کاملاً طبیعی به نظر می آید ولی اگر همین عبارت از زبان یک آقا شنیده شود، او را به عنوان یک مرد «زن صفت» انگشت نشان می کنند. به راستی، این گونه تفاوت های گفتاری و کلامی را چگونه می توان توجیه کرد؟ بر همین سباق، باید پرسید چرا مثلاً خانم های ایرانی شهر نشین در مقایسه با آقایان عموماً بیشتر از آن دسته صورت های زبانی

استفاده می کنند که رابطه ی تنگاتنگی با صورت های زبانی موجود در فارسی معیار (یا مثلاً فارسی تهرانی) دارند یا چرا مردم عموماً بر این باورند که خانم ها هنگام به کار گیری زبان در موقعیت های رسمی دقت بیشتری (نسبت به آقایان) دارند؟

نکته ی جالب این جاست که نراد گبیل (1974) نیز در مورد دلیل (یا دلایل) نمایزات موجود در گفتار زن و مرد در جوامع غربی، سؤالات مشابهی را مطرح کرده است. از این جالب تر نظر اوست مبنی بر این که مانعی توانیم دلایل پیدایش گونه های متفاوت کلامی در زبان زن و مرد را دقیقاً به همان صورت وجود گویش های مختلف طبقاتی، قومی و جغرافیایی توجیه کنیم. به نظر می رسد که این گفته، به نوعی رد کردن (یا دست کم انگاشتن) رهیافت جامعه شناختی زبان برای بررسی این موضوع است ولی دنباله ی سخنان نراد گبیل مزید چنین استنتاجی نیست؛ چرا که با تعبیر جامعه شناسی (که ظاهراً مغایرتی با رهیافت جامعه شناسی زبان ندارد) توضیحات او چنین است:

«... گونه های زبانی جغرافیایی، قومی و طبقاتی (حداقل تا حدودی) حاصل فاصله ی اجتماعی (social distance) هستند. در حالی که گونه های زبانی مورد استفاده ی زن و مرد از تفاوت اجتماعی (social difference) آن ها ناشی می شوند (ص 95).» [تأکیدها از ماست]

به همین دلیل، این رهیافت او صحیح به نظر می رسد؛ چرا که گونه های متفاوت کلامی در زن و مرد صرفاً به این دلیل ایجاد شده اند که زبان اصولاً پدیده ای است اجتماعی که با نگرش های اجتماع (اجتماعی) ارتباطی تنگاتنگ دارد. در این زمینه نیز بهتر است سخنان نراد گبیل (1974) را مرور کنیم.

«... زن و مرد دارای منزلت اجتماعی متفاوتی هستند؛ چرا که جامعه نقش های اجتماعی متفاوتی را برای آن ها تعیین کرده است و در نتیجه، الگوهای رفتاری متفاوتی را نیز از ایشان انتظار دارد. زبان صرفاً بازتاب این

واقعیت اجتماعی است. به طور کلی، این نکته بازتاب این واقعیت است که همیشه از زبان رفتار اجتماعی در ست تری انتظار می رود.»

[تأکیدها از ماست]

در نتیجه، شاید بتوان از دیدگاه جامعه شناسی زبان به این نتیجه ی مناسب رسید که زن و مرد نیز به ناچار رفتار کلامی مناسب جنس خود را برمی گزینند و به کار می گیرند. انواع متفاوت و گوناگون فشارهای اجتماعی بر هر دو جنس، این نوع هنجارگرایی رفتاری - کلامی را تقویت و تشدید می کند.

تحلیل داده ها و نتایج

نوعی از این تفاوت های کلامی را می توان در منابعی یافت که به تعبیر پژوهشگران «منابع ثانویه» نام دارند (برخلاف منابع اولیه در جامعه شناسی زبان که عبارت است از مطالب زنده و غالباً ضبط شده بر روی نوار کاست یا ویدئو). از جمله ی این منابع می توان به رمان ها یا داستان های کوتاه اشاره کرد که در آن ها شخصیت های داستانی (چه زن و چه مرد) به صورت شفاهی در مقابل اشخاصی از جنس خود یا جنس مخالف، واکنش کلامی نشان می دهند. به منظور گردآوری اطلاعات لازم در این خصوص، تصمیم گرفته شد مجموعه ای از آثار داستانی (رمان و داستان کوتاه) نوشته ی داستان نویسان ایرانی، به عنوان منابع ثانویه انتخاب شوند. آثار برگزیده عبارت بودند از:

- ۱- علویه خانم نوشته ی صادق هدایت
- ۲- سه تار و پنج داستان نوشته ی جلال آل احمد
- ۳- دختر رعیت نوشته ی به آذین
- ۴- به کی سلام کنم نوشته ی سبیمین دانشور

شده حوض سلطون و باغ بلور نوشته ی محسن مخملباف

از آثار فوق تنها مورد (۴) را یک زن نوشته است اما در تمامی آثار یاد شده، زنان (از نظر گفتاری و کلامی) به صورتی فعال درگیر هستند؛ به طور مثال، در کتاب علویه خانم، شخصیت محوری داستان زنی است از طبقات

یابین جامعه، با در سه تار و پنج استکان، راوی برخی از داستان‌ها، شخصیت‌های زن هستند. حتی در هر دو داستان حوض سلطون و باغ بلور، راوی زن است.

تا آن جا که به تفاوت رفتار کلامی زن و مرد در این آثار داستانی بر می‌گردد، پژوهش‌نگارنده متوجه هیچ گونه تمایز واج شناسی با ریزی بین گفتار زن و مرد ایرانی نشد (اگر چه باید یادآوری کرد که داده‌های ما منحصر به داده‌های مکتوب بوده و طبق سنت، تفاوت‌های واجی یا واج‌گونه‌ای در منابع مکتوب هرگز اعمال نمی‌گردد).

در زمینه‌ی تمایزات واژگانی، این نکته آشکار شد که گزینش واژگان (Lexical choice) دارای اهمیت خاصی است. همین مسئله باعث می‌شود که هر یک از دو جنس مخالف از برخی واژه‌ها و ترکیبات خاص استفاده کنند و از این رهگذر به «زنانه» یا «مردانه» رفتار کردن در گفتار شناخته شوند؛ به عنوان مثال، برخی افلام واژگانی که در جملات ذیل در زیر آن‌ها خط کشیده شده است، در ذهن شنونده یا خواننده این نکته را تداعی می‌کند که بی‌تردید گوینده‌ی آن‌ها یک زن است.

الف - الهی گور به گور شی فبر، الهی که جز جیگر بزنی (مورد ۵، ص ۱۹).

ب - نذر حضرت رقیه کردم که تا فردا صبح به فرجی بشه (مورد ۵، ص ۴۵).

پ - خواستم بزیم به سینه م نفرینش کنم (مورد ۵، ص ۹۲).

ت - و یارم که بود دلم زغال احسنه می خواست (مورد ۵، ص ۱۰۸).

ث - حالا چشم شیطان کور، گوش شیطان کر، به اندازه به پیرامن بدنش گوشت گرفته (مورد ۱، ص ۲۱).

ج - از دست شما جون مرگ شدم (مورد ۱، ص ۵۷).

در سطح گفتار نیز وقوع هر یک از عبارات برجسته شده‌ی فوق، شاخص زن بودن گوینده است؛ چرا که جامعه صرفاً از یک زن انتظار بیان چنین تمیزاتی را دارد.

دومین مورد ویژگی خاص گفتار زنانه، در

عبارات تعجبی یافت می‌شود که زنان ایرانی نو عا در هنگام خشم یا تعجب اقدام به ادای بعضاً ناگهانی و ناخودآگاه آن‌ها می‌کنند؛ مثلاً:

الف - اوا، صفر اخانوم، خاک بر سرم (مورد ۲، ص ۲۸).

ب - روم سپاه فاطمه خانوم (مورد ۲، ص ۳۲).

پ - وای، الهی خدا مرگم بده (مورد ۵، ص ۲۰).

ت - اوا، خاک عالم (مورد ۵، ص ۶۵، ۸۷ و مورد ۴، ص ۲۵۲).

از سوی دیگر، رفتار کلامی مردان در جامعه‌ای مردسالار - نظیر جامعه‌ی ما - همواره با خصوصیت خشونت (از نظر انتخاب افلام واژگانی) شناخته شده است و این گونه‌ی تعبیرویی بیشتر از مردها انتظار می‌رفته تا زن‌ها. مواردی از تعبیرویی آشکار خشن مردانه را در مثال‌های زیر می‌توان مشاهده کرد:

الف - ننه سگ دزد!! این جا هم زبون درازی می‌کنی؟ (مورد ۳، ص ۱۱۲)

ب - که حالا قلدر هم شدی، پدر سوخته! هر ... دلت می‌خواد بخور! (مورد ۲، ص ۶۹)

پ - ممد آقا، شکمشو سفره کنم. (مورد ۲، ص ۶۰)

برای ارزیابی قابلیت اعتماد برخی نظریات فوق‌الذکر در مورد تندی و خشونت رفتار کلامی مردان ایرانی، تصمیم بر این شد که پژوهش اولیه در این زمینه صورت گیرد. این کار به یقین مستلزم ابزار پژوهشی مناسب بود تا از طریق آن اطلاعات لازم به دست آید. به علت نبود یک طرح پژوهشی معتبرتر تصمیم گرفته شد، پرسش‌نامه‌ای به عنوان ابزار پژوهشی تهیه شود. پرسش‌نامه تنظیم و هفت موقعیت گوناگون در آن گنجانده شد. بعد از هر موقعیت یک پرسش قرار داده شد تا بعداً از افراد آزمون پذیر تقاضا شود جواب خود را به هر موقعیت فرضی به صورت کتبی در جلو آن بنویسند. افراد آزمون پذیر عبارات بودند از گروهی ۴۰ نفره از دانشجویان (پسر و دختر و زن و مرد) دانشکده‌ی ادبیات (رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و تاریخ) دانشگاه شهید چمران

اهواز که ظاهراً از طبقه‌ی متوسط بودند و به لحاظ سنی بین سنین ۲۰ تا ۲۰ قرار داشتند.

پس از توزیع پرسش‌نامه‌ها و دریافت پاسخ‌های دانشجویان، نوبت به تجزیه و تحلیل پاسخ‌ها بر حسب بار اخلاقی مورد مشاهده رسید. در این زمینه، به صورت مقایسه‌ای به تند و خشن‌ترین پاسخ‌ها که چهار امتیاز داده شد. پاسخ‌های ضعیف‌تر یا دارای خشونت کم‌تر به ترتیب امتیازاتی کم‌تر تا حدود صفر گرفتند. در مورد پاسخ‌های متوسط به موارد شماره‌ی ۱، ۲ و ۵ از نظر میزان خشونت واژگانی افراد آزمون پذیر آقایان از خانم‌ها پیشی گرفته‌اند. در مجموع، بر اساس پاسخ‌های به دست آمده از هفت موقعیت مختلف، نسبت خشونت واژگانی آقایان نسبت به خانم‌ها (طبق جدول زیر) ۴۵ درصد در مقابل ۲۲ درصد بود.

جدول درصد تفاوت خشونت واژگانی بین مردها و زن‌ها

مرد	زن
۳۵%	۳۰%
۱۵%	۱۰%
۴۰%	۳۰%
۴۵%	۳۰%
۳۵%	۲۰%
۴۰%	۲۰%
میانگین ۳۵%	میانگین ۲۲%

بدین ترتیب، ادعایی که قبلاً در مورد خشونت رفتار کلامی مردها (بالاخص در مورد گزینش واژگانی) مطرح شده بود، به صورت عملی و تجربی به اثبات رسید. از نظر نحوی، پژوهش فعلی موفق به تعیین هیچ گونه تفاوت نحوی خاصی، بین گفته‌های زنان و مردان ایرانی نشد. در نتیجه، تا فراموش شدن زمینه‌ی یک تحقیق دقیق، شاید بتوان ادعا کرد که تفاوت‌های رفتار کلامی بین مردها و زن‌های ایرانی عمدتاً تفاوت واژگانی است.

وجوه اشتراک و افتراق در عرایس شعری

عطا محمد رادمنش

سرایش داستان های عاشقانه در ادبیات جهان و از آن جمله در گستره ی ادب فارسی، از دیرباز مورد توجه بوده است؛ هستند منظومه هایی از این دست که آمیختگی با احساسات رقیب شاعرانه ماندگاری آن ها را تضمین کرده است. عشق - سلسله جیان خلق این افسانه ها - همواره یک سان نبوده است؛ در داستانی به صورت خاکی و حیوانی و در قصه ای به شکل علوی و انورایی رخ می نماید؛ هر قدر داستان کهن تر و صورت آن اصیل تر باشد، عشق در آن، ساده تر و محسوس تر و طبیعی تر است و هر قدر تاریخ اصل داستان و زمان سرودن آن به عصر ما نزدیک تر باشد، احساسات عاشقانه عمیق تر، لطیف تر و روحانی تر می شود.^۱

در این گفتار تنها به پاره ای از وجوه اشتراک و افتراق مفاصل مشهور: «وامق و عذرا»^۲، «عصری، «ورقه و گلشاه»^۳، «عیوفی، «ویس و رامین»^۴، اسعد گرگانی (از منظومه های معروف قرن پنجم هـ. ق.)، و «خسرو و شیرین»^۵ و «لیلی و مجنون»^۶ نظامی (از داستان های نامدار قرن ششم هـ. ق.) بسنده شده؛ آن هم به اختصار به جنبه های: بالندگی و جمال، پرورش و دانش اندوزی و سخنوری، بیک ها و اهرم های ارتباطی و وفاداری و مرگ و مدفن دل دادگان پرداخته و سرانجام از سخنان حکیمانه و نگوشتی جرح در این منظومه ها یاد شده است.

بالندگی و جمال

عرایس منظومه های مورد بررسی از جهت کودکی، بالندگی و جوانی به تقریب، وصفی نزدیک به هم دارند و در جمال و زیبایی از میان همگان کم تر می توان برایشان نظیری یافت.

چنان که در وامق و عذرا، عذرا چنین به وصف آمده:

هر آنکه کز بوی و رنگ آمدی
جهان بر گل و مشک تنگ آمدی
و در وصف وامق آمده است:

نگه کرد بدان روی وامق درنگ
کز و خیره شد آن بت آرای گنگ
همی کرد عذرا به وامق نگاه
یکی شاه دید از در تاج و گاه

و در ورقه و گلشاه از گلشاه و ورقه چنین یاد شده:

چو گلشاه و چون ورقه ی تیز مهر
نیود و نیرو گردان سپهر
یکی گوهری بود پر نام و رنگ
یکی گلبنی بود پر بوی و رنگ

در ویس و رامین از زیبایی ویس چنین سخن می رود:

یکی لؤلؤ که چون نه مه بر آمد
از و تابنده ماهی دیگر آمد
یکی دختر که چون آمد ز مادر
شبه نارنگ را بزود چون خور

و رامین، این گونه به تصویر کشیده

می شود:

دریشان آفتابی بود رامین
دو چشم از نرگس و عارض ز نسوین
دو زلف انگور و رخ چون آب انگور
غلام هر دو گشته مشک و کافور
در لیلی و مجنون از لیلی بدین سان یاد

می شود:

ماد عربی به رخ نمودن
تُرک عجمی به دل بردن
زلفش چو شس، رخس چو باغی
با مشعله ای به چنگ زراعی

محبوبه ی بیت زندگانی
سه بیت قصیده ی جوانی

و از مجنون این چنین سخن می رود:

ایزد به تضرعی که شاید
دادش بسری چنان که باید
نورسته گلی چو نار خندان
چه نار و چه گل؟ هزار چندان

روشن گهری ز تابناکی
شبه روز کن سرای خاکی
خسرو، در منظومه ی نظامی بدین سان

وصف می شود:

گرامی دری از دریای شاهی
جراحی روشن از نور الهی
شکر خنده لبی از نوش کش تر
شکر خند بدنی از صبح خوش تر

چنان مشهور شد در خوب روی
که گشتی^۷ یوسف مصر ست گویی

و صفت زیبایی شیرین این گونه سروده می شود:

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سبه چشمی چو آب زندگانی
کشیده فامنی چون نخل سببین
دو رنگی بر سر نخلش رطب چین
ز ماهش در قصب صد رخته یابی
چو ماهش رخته ای در رخ نیابی^۸
گر اندازد ز چشم خویش گیرد
بر آبروی صد آمو پیش گیرد^۹

دانش اندوزی و سخنوری و پرورش

عذرا در دو سالگی خواندن آموخت و در هفت سالگی ستاره شناس شد.

چو دو ساله شد راه آموختن
گرفت او به دانش دل آموختن
چو بر هفته شد سال دانش پذیر
ستاره شمر گشت و چابک دبیر

و وامق در سخنوری بدان حد رسید که

فرز انگان دو گاه شهریار دربارش گفته اند:
بگفتند هرگز نه ما دیده ایم
نه از کس به گفتار بشنیده ایم
به بخت نرایی نامور شهریار،
به دست تو انداختش روزگار

در منظومه ی ورقه و گلشاه، آن دو دلداره

و دلدار در ده سالگی فرهیخته شدند.
معلم به تعلیم شد در شتاب
کی تا هر دو گشتند فر هنگ باب

هنریاب گشتند و فر هنگ باب
سخن گوی گشتند و حاضر جواب
در منظومه‌ی خسرو و شیرین، خسرو نزد
آموزگار، دانش‌اندوزی می‌کند.
پدر ترتیب کرد آموزگارش
که تا ضایع نگردد روزگارش
چنان قادر سخن شد در معانی
که بحری بود در گوهر فشانی
فصیحی کوی سخن چون آب گشتی
سخن با او به اسطرلاب گشتی"
و از شیرین چنین باد می‌شود:
نشیدم نام او شیرین از آن بود
که در گفتن عجب شیرین زبان بود
طبرزد^{۱۲} را چو لب پر نوش می‌کرد
شکر را حلقه‌ها در گوش می‌کرد
کسی را کان سخن در گوش رفتی
گر افلاطون بدی مدهوش رفتی
در لیلی و مجنون نیز هر دو به مکشَب
فرستاده می‌شوند:
با آن پسران خرد پیوند
هم لوح^{۱۳} نشسته دختری چند
قیس هنری به علم خواندن
یا قوت لبش به در فشاندن
بود از صدف دگر قبيله
ناسفته در پیش^{۱۴} هم - طوبله^{۱۵}
شکر شکنی به هر چه خواهی
لشکر شکن از شکر چه خواهی
ویس و رامین در خوزان^{۱۶}، نزد یک دایه
پرویش می‌یابند.
به هم بودند آن جا ویس و رامین
چو در یک باغ آذرگون و نسیرین
به هم رُستند آن جا دو نیازی^{۱۷}
به هم بودند روز و شب به بازی
چو سالی ده بماندستند نازان
پس آنگه رام^{۱۸} بردند زی خراسان
در خسرو شیرین، خسرو را نیز به دایه
می‌سپردند:
گرفته در حریرش دایه چون مشک

چو مروارید تر در بنه‌ی خشک
چو میل آن شکر^{۱۹} در شیر دیدند
به شیر و شکرش می‌پروریدند
در داستان لیلی و مجنون، مجنون نیز به
دایه سپرده می‌شود.
فرمود و را به دایه دادن
تا رسته شود ز مایه دادن
دورانش^{۲۰} به حکم دایگانی
پرورد به شیر مهربانی
هر شیر که در لبش سرشند
حرفی ز وفا برو نوشتند

بیک‌ها و اهرم‌های ارتباطی و وفاداری

وامق و عذرا یک دیگر را در بتخانه‌ای
می‌بینند و بیکان عشق بر دلشان می‌نشینند.
وامق از آزمونی که فرزاتگسان^{۲۱} در گاه شاه (پدر
عذرا) ترتیب می‌دهند، سرفراز بیرون می‌آید.
طوفان، دوست وامق - که مشاور و همسرای
اوست - وی را از این عشق بر حذر می‌دارد:
بدو گفت ای مهر پیوند تو
دم ازدها را پذیره مشو
در ورقه و گلشاه، عشقی پاک از کودکی
دل آن دو را گرم کرده است. مادر گلشاه و به
تبع او، پدرش، عشق گلشاه را به ورقه نادیده
می‌گیرند و او را به ملک محسن، پادشاه شام،
می‌دهند. آن هم به خاطر دل بستگی‌های
مادی. دوست گلشاه که دختری حور سیمیا و
پری پیکر است - رازها را بر ورقه می‌گشاید:
کنیزک همه رازهای نهنت
همه هر چه دانست بدو باز گفت
کنند عشق محبوب، ورقه را به شام و
سرانجام به درگاه پادشاه می‌کشاند ولی در
حالی که دلش مالا مال از شور گلشاه است،
به دلیل جوان مردی‌های شاه و پای بستگی به
پاکی‌ها آن دیار را ترک می‌کند.
در ویس و رامین، ویس، در آغاز همسر
و پرو^{۲۲} می‌شود و بعد با شاه موبد ازدواج
می‌کند. او در ابتدا بر پاک دامنی پای می‌نشارد

و به دایه - که عامل ارتباط او و رامین است -
می‌گوید:

مرا شوخی و بی‌شرمی مباحوز
که بی‌شرمی زنان را بد کند روز^{۲۳}
اما سرانجام در برابر افسوس‌های دایه
مقاومت خود را از دست می‌دهد و در غیاب
شوی، در دام رامین، گوهر پاک دامنی خویش
را در می‌بازد.
بسفت آن نغز در پُربهارا
نکرد^{۲۴} از پارسایی، پارساوا (ص ۱۶۱)
ب ۱۰۲ نیز ر. ک: صص ۶۷ - ۴۱

در خسرو و شیرین، آن سان که شیرین
پاک است، خسرو نبوده است؛ شاپور که
واسطه‌ی شاه است - به او اطمینان می‌دهد که
دل شیرین را بر او گرم کند و با نرغند، نسیال
عشق خسرو را در جانش بکارد و دلارام را بدو
برساند.

نخمس تا نخسانم سرت را
نیایم تا نیارم دلیرت را
بروش^{۲۵} آرم به نیروی و به نیرنگ
چو آتش ز آهن و چون گوهر از سنگ
در این داستان، شیرین عشق را با فسق
نمی‌آمیزد و تا پیش از پیوند به آیین، به رغم
خواست خسرو، بی‌وسعی نمی‌کند؛ خسرو
که نمی‌تواند شیرین را اسیر عوس‌های خود
کند، زنی دیگر برمی‌گزیند ولی شیرین، بر سر
عشق پایدار می‌ماند.

در لیلی و مجنون، بین عاشق و معشوق
عشقی بی‌امیغ وجود دارد؛ زید و نوفل بیک
آنان هستند، نوفل برای رساندن مجنون به لیلی
حتی به جنگ نیز روی می‌آورد.
نوفل چو شنید حال مجنون
گفتا که ز مردمی ست اکنون
کاین دل شده را چنان که دانم
کوشم که به کام دل رسانم
چون بر در آن قبيله زد گام
قاصد طلبید و داد پیغام
لیلی به من آورد حالی

ورنه من و نیخ لایهالی^{۲۲}

خوبشان لیلی، از ازدواج او با مجنون -
به دلیل شوریدگی اش - سر باز زدند و او را به
نکاح این سلام - که مردی مالدان بود -
درآوردند. لیلی در سرای ابن سلام، هم چنان
در مهر و وفای مجنون باقی ماند و در عشق
خویش هرگز به بدرگی و کج پلاسی دست
نیاورد و ابن سلام را از وصالی خود ناامید و
ناکام گذاشت.

هرگ دل دادگان

مرگ و امان و عذرا در داستان روشن
نیست؛ احتمالاً... آخر این کهنه کتاب افتاده
است.

مرگ، ورقه را زودتر از گلشاه درمی باید؛
گلشاه در فراق بار چنین می سراید:

دل سوخته در غم مهر تو

همی برد خواهم به نزد اله^{۲۳}

بگفت این و بگسشنش از تن نفس

تو گشتی همان یک نفس بود و بس

گلشاه، پس از ورقه چندان نیاید.

من اندر وفای تو جان را دهم

بیایم رخت بر زخم بر نهم

ز دنیا برفت آن بت قدهار^{۲۴}

به عقی بر آن وفادار یار

در ویس و رامین، مرگ زودتر به سراغ

ویس می آید:

پس آن که مرگ ناگه از کمینگاه

بیامد در ربود آن کاسته ماه

دل رامین به دردش کان غم شد

هم آیدون چشم رامین زان دژم شد

رامین، پس از ویس در آتشکده مجاور

می شود و:

چو اندر تن توانایی نماندش

که شکیب یزدان پیش خواندش

به یزدان داد جان پاک بسته

ز دست دشمن بسیار رسته

در خسرو و شیرین، شیرویه، فرزند بد

نهاد خسرو، دست او را زودتر از شیرین از

دنیا کوتاه می کند:

به بالین شه آمد تیغ در مشت

چگر گاهش درید و شمع را کشت

شیرین، شیرویه ی دژخیم را - که مهری

ننگین بدو دارد - می فریبد و پس از آن که اموال

خسرو را به محتاجان می بخشد به آیین ملوک،

همسر را به خاک می سپارد و خود:

در گنبد به روی خلق در بست

سوی مهد ملک شد، دشته در دست

بر آن آیین که دید آن زخم را ریش

همان جا دشته ای زد بر تن خویش

که جان با جان و تن با تن بیوست

تن از دوری و جان از دوری رست

در لیلی و مجنون، مرگ، لیلی را زودتر

از مجنون از جهان می رباید:

لیلی ز سر بر سر بلندی

افتاده به چاه دردمندی

گر مای تموز زاله را برد

باد آمد و برگ لاله را برد

و مجنون بر روضه ی لیلی جان

می سپارد:

برداشت به سوی آسمان دست

انگشت گشاد و دیده بریست

کای خالق هر چه آفریدی

سوگند به هر چه برگزیدی^{۲۵}

کز محنت خویش وارهام

در حضرت یار خود رسانم

مجنون ز جهان چو رخت بریست

از سر زنش جهانیان رست

مدفن و آرامگاه دل دادگان

چنان که گفتیم، در امان و عذرا،

چگونگی مرگ عاشق و معشوق روشن نیست

چه رسد به آرامگاهشان؛ گمان می رود ابیات

فرجامین این منظومه افتاده باشند. ورقه و

گلشاه، در کنار هم به خاک سپرده شدند و گور

آن ها به زیارتگاه تبدیل شد:

نهاد اندرو ورقه را نزد ماه

چنان چه بیایست آن یادشاه

مر آن گورها را بزرگان شام

قبور شهیدانش کردند نام

ویس و رامین را نیز در کنار هم دفن
کردند.

تنش را هم به پیش ویس بردند

در خاک نامور را جنت کردند

خسرو و شیرین، در زیر یک گنبد به
خواب ابدی فرو رفتند.

در صاحب تاج را هم تخت کردند

در گنبد برایشان سخت کردند

در لیلی و مجنون، پس از آن که مرگ دو
عاشق را دریافت، در یک دخمه به خاک سپرده
شدند.

پهلوی که دخمه را گشادند

در پهلوی لیلی اش نهادند

سخنان حکیمانه و نکوهش چرخ

تقریباً در همه ی این منظومه های
عاشقانه، حکمت و موعظه، نکوهش از
جهان و بد عهدی آن به چشم می خورد.

ورقه و گلشاه:

دریغاً که بد مهر گردان جهان

نقار و وفا با کسی جاودان

نباید همی بست دل را در اوی

که بس نابکار است و بس زشت روی

ویس و رامین:

جهان بر ما کمین دارد شب و روز

نو پنداری که ما آهو و او یوز

همی گردیم تا زان در چراگاه

ز حال آن که از ما شده آگاه

خسرو و شیرین:

مدارا کن که خوی چرخ تند است

به همت رو که پای عمر کند است

گهی نبشی زند کین نوش اعضاست

که آرد تشری ای کین دفع صفر است

اگر عیسی است صد تیار با اوست

و گر برگ گلی صد خار با اوست

لیلی و مجنون:

بنگر که جهان چه سرفشانده ست

وز چند ملوک باز مانده ست

بر کام جهان، جهان بپرداز

کان به که نو مانی از جهان باز

- ۱- ماهنامه ی صدف، صص ۲۹۵-۲۹۴
 ۲- این داستان - که اصلی آن یونانی است - در قرن پنجم هـ. ق به وسیله ی عصری بلخی در بحر مغارب (مشمس مقصود یا محذوف) به نظم درآمده... ابوریحان بیرونی نیز این افسانه را به زبان عربی ترجمه کرده... پرفسور محمد شفیع از محققان بی نظیر پاکستان از روی روایت طرسوسی و باقی مانده ی ابیات وامق و عذرای عصری بخش مهمی از این افسانه را در هم پیوسته است... از اتفاقات نیک قسمی از این مثنوی عصری شامل ۲۷۶ بیت که در مباحثی جلد کتابی کهن صحافی شده بود، به دست پروفیسور محمد شفیع افتاد... (سخن و سخنوران، صص ۱۱۶-۱۱۲).
 ۳- ورقه و گلشاه از متن های کهن و پرارزش فارسی است که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم در بحر مغارب (مشمس مقصود یا محذوف در ۲۲۳۹ بیت) از اصحاب عربی، توسط عیوبی منظوم شده... (ورقه و گلشاه، صص ۳۰).
 در اختصاصات این منظومه آوردن غزل های عاشقانه در بین مثنوی است... (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، صص ۶۰۲).
 ۴- ویس و رامین یکی از داستان های عاشقانه ی کهن ایرانی است که توسط فخرالدین اسعد گرگانی (در بحر هزج مدسّس مقصود یا محذوف) در حدود سال ۴۲۶ هجری قمری مستقیماً از زمان پهلوی به نظم فارسی درآمد... (ماهنامه صدف، صص ۲۹۵).
 اسعد گرگانی در اشتقاق بعضی کلمات در این منظومه از پهلوی دانسی خود دم زده است:
 زبان پهلوی هر کار شناسد
 خراسان آن بود کز وی خورد آمد
 خراسان را بود معنی خور آیان
 کجا زو خود بر آید سوی ایران (سخن و سخنوران، صص ۳۶۶)
 شد خسرو و شیرین و انظامی در سال ۵۷۶ هـ. ق در ۶۵۰۰ بیت در بحر هزج مدسّس مقصود یا محذوف تنظیم و به اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان بن ایلدگز تقدیم کرده است (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، صص ۸۰۲).
 عربیلی و مجنون و انظامی در سال ۵۸۴ هـ. ق (در بحر هزج مدسّس خرب مهبوس محذوف یا مقصود) به نام ابوالمنظر اخستان بن متوجهر (ممدوح
- خاقانی) در ۲۵۰۰ بیت سروده است (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، صص ۸۰۲).
 ۷- وزن در رکن اول مصراع اول منشوش است مگر «ه» به لفظ نیاید
 ۸- لولؤ: مرورید.
 ۹- این ترکیب دو مرصاد العباد نیز آمده است:
 ترک جمعی است عشق و دانی
 کز ترک عجیب بیست غبارت
 (مرصاد العباد، صص ۵۹)
 ۱۰- کش: خوش و نیک (برهان قاطع).
 ۱۱- در نسخه ی چاپ وحید دستگردی چنین آمده:
 که مطلق یوسف... (صص ۲۱ ب ۱).
 ۱۲- قدما اعتقاد داشتند که مهتاب کتاب یا قصب را می پوسانند - سعدی گوید -
 تو را که گفت که برفغ بر افکن ای فتاح
 که ماه روی تو ما را بسوخت چون کتاب
 (کلیات سعدی، فصاحت، صص ۴۵)
 ۱۳- آهو گرفتن: بر شمریدن عیب و نقص، ایراد گرفتن.
 ۱۴- سخن با اسطرلاب گفتن: با ملاحظه و دقت بسیار سخن گفتن.
 ۱۵- طرززد: معرّب تیززد، نماند و قند سفید (برهان قاطع)
- ۱۶- هم - لوح: مجازاً هم درس.
 ۱۷- قیس: قیس عامری (مجنون).
 ۱۸- ناسفته در: استعاره از لیلی.
 ۱۹- هم - طویله: هم رشته، مجازاً هم درس.
 ۲۰- خوانان: نام شهری در خسروستان (گنت نامه).
 ۲۱- نیازی: محبوب (فرهنگ معین).
 ۲۲- رام: رامین.
 ۲۳- شکر: استعاره از خسرو.
 ۲۴- ویر: برادر ویس.
 ۲۵- ویس و رامین: ماگالی شود او... صص ۱۴۵ ب ۹۹.
 ۲۶- بگرد از یارمایی: از یارمایی به در برد.
 ۲۷- لا ابالی: باک نداشتن؛ تیغ لا ابالی: شمشیر بی پروا.
 ۲۸- بیسی از غرلی است: ← ۴ (توضیحات).
 ۲۹- قدهار: نام میبلی است در گنگ گلهاء.
 ۳۰- در نسخه ی چاپ وحید دستگردی چنین آمده است:
 ... آفریدست... برگزیده ست (صص ۲۶۴ ب ۱۱).

فهرست مأخذ

- ۱- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ اول در دوره ی جدید، تهران: ۱۳۷۲-۱۳۷۳ هـ. ش.
 ۲- سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله؛ کلیات، تصحیح محمد علی فروغی (ذکر الملک) انتشارات آفتاب، تهران: ۱۳۴۰ هـ. ش.
 ۳- صفاء ذبیح الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ و ۲، انتشارات ابن سینا، تهران: ۱۳۵۲-۱۳۵۱ هـ. ش.
 ۴- عصری، ابوالقاسم حسن بن احمد؛ وائق و عفر؛ با مقدمه و تصحیح و تحشبه ی مولوی محمد شفیع به اهتمام احمد ربانی، انتشارات دانشگاه پنجاب، لاهور، جون ۱۹۶۶ میلادی.
 ۵- عیوبی، -؛ ورقه و گلشاه؛ به اهتمام ذبیح الله صفاء، انتشارات دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۴۲ هـ. ش.
 ۶- اسعد گرگانی، فخرالدین؛ ویس و رامین؛ تصحیح مجتبی میروی*، انتشارات کتابفروشی بهرداد و رحیم و پسران، تهران: ۱۳۳۸ هـ. ش.
 ۷- ویس و رامین؛ تصحیح ماگالی تودوا- الکساندر گواخاریا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران: ۱۳۴۹ هـ. ش.
 ۸- فرزانفر، بدیع الزمان؛ سخن و سخنوران؛ انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران:
- ۱۲۶۹ هـ. ش
 ۹- محبوب، محمد جعفر؛ نظر احوالی به سیر عشق در شعر فارسی؛ ماهنامه صدف، شماره ۴، دی ماه ۱۳۳۶ هـ. ش.
 ۱۰- خلف تبریزی؛ محمد حسین، برهان قاطع؛ به اهتمام محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۶۲ هـ. ش.
 ۱۱- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران: ۱۳۵۳-۱۳۵۲ هـ. ش.
 ۱۲- نجم الدین ولزی (دایه) امیرکبیر بن محمد؛ مرصاد العباد؛ به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۷۳ هـ. ش.
 ۱۳- نظامی گنجه ای، حکیم ابوالمحمد الفیاس؛ خسرو و شیرین؛ به تصحیح بهروز ثرونیان، انتشارات توس؛ چاپ اول، تهران: ۱۳۶۶ هـ. ش.
 ۱۴- لیلی و مجنون؛ به تصحیح بهروز ثرونیان، انتشارات توس؛ چاپ اول، تهران: ۱۳۶۳ هـ. ش.
 ۱۵- سیمه ی نظامی؛ به تصحیح و تحشبه ی شادروان حسن وحید دستگردی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۶۳ هـ. ش.

۵ ابیات شاهد این مقاله از نسخه ی مصحح استاد مینوی است.



یاد یاران

جلسه آل احمد

□ دکتر حسن ذوالفقاری

شب بود که آن حنجره فریاد کشید

سوار چو کوه پنجه در باد کشید

از اوج بلند برج ایمان و شرف

شمشیر قلم بر شب جلاد کشید

حسن حسینی

اشاره:

یکی از اهداف مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی معرفی جهره‌های برجسته‌ی ادبیات معاصر ایران است که در کتاب‌های درسی به نحوی از آثار آنان استفاده شده است یا خود دست‌اندرکار تألیف کتاب‌های درسی بوده‌اند.

در این شماره با گوشه‌ای از زندگی، آثار، اندیشه و سگ جلال

آل احمد، نویسنده‌ی متعهد و صاحب سبک ادبیات معاصر، آشنا می‌شویم.

او علاوه بر تأثیری که بر اندیشه و ادب در عصر حاضر نهاد، دو سال نیز مشاور کتاب‌های درسی بود. از طرفی، بخش‌هایی از بعضی آثار او در کتاب‌های درسی موجود از جمله فارسی سال سوم راهنمایی درس «سفری به شهر بادگیرها»، کتاب اول دبیرستان درس «پیر مرد چشم ما بود»، کتاب زبان فارسی پیش‌دانشگاهی درس «اورازان» و کتاب ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی درس «مدیر مدرسه» گنجانیده شده و در بخش نگارش نیز جای‌جای از نوشته‌های وی به عنوان نمونه و شاهد مثال استفاده شده است.

امیدواریم مقاله‌ی حاضر بتواند در تدریس موفق این درس‌ها و شناخت بیشتر سسل جوان از آل احمد مؤثر واقع شود.

ان شاء الله

هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی رشد

آموزش زبان و ادب فارسی

... کارش که تمام شد، خسته‌ای از روی رضایت بر لب آورد و گفت: «خسته‌ام، اما نمی‌توانم مراعات خستگی را بکنم. وقت من کم است و خیلی کار هست که باید تمامشان کنم. با این حال، حالا باید کمی استراحت کنم».

استراحتش این بود که کتاب «سفرنامه‌ی ماه» را آورد و شروع به خواندن کرد. تا نیمه‌ی کتاب را خوانده بود که هوا تاریک شد. غروب دهکده، خیلی رود سر می‌رسد.

جلال گفت: «سیمین، شمعدان را بیاور. دیگر نمی‌شود حروف کتاب را دید». شمعدان را آورد؛ جلال شمع را روشن کرد.

یادم نیست برای چه کاری از اتاق بیرون رفتم. پس از چند دقیقه دوباره به اتاق برگشتم. ناگهان جلال انگار که تعادلش به هم خورده باشد، چند تکان شدید خورد. دستش به شمعدان اصابت کرد، شمعدان افتاد؛ جلال هم

افتاد. سرمایه به طرفش دویدم. چشم‌هایش نیم‌بسته بود. دیگر نفهمیدم چه شد. از اتاق بیرون دویدم؛ باید دکتر می‌آوردم. راه دراز بود. پنج کیلومتر باید راه می‌رفتم تا به خانه‌ی اولین دکتر می‌رسیدم. نمی‌دانم راه را چه طور طی کردم... و نمی‌دانم کی دوباره به خانه‌ی روستایی برگشتم.

این بار، تنها نبودم، دکتر همراهم بود. ولی بی‌فایده. جلال تمام کرده بود؛ ساعت ۷ بعد از ظهر بود.

هوا چه قدر تاریک شده بود.

تاریک‌ترین غروب عمر من...

سکوت... سکوت...

تاریکی... تاریکی...^۲

○○○

جلال آل احمد در سال ۱۳۰۲ در محله‌ی باجانر تهران و در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدرش، «سید احمد حسینی طالقانی» و

پدر بزرگش «سید محمد تقی طالقانی» اصلاً از اهالی اورازان طالقان بودند.

او دوران کودکی را تحت تربیت روحانی پدر طی کرد و پنج ساله بود که پدرش به دلیل فشار حکومت وقت، رضاخان، مجبور شد محضر و مسجد را تعطیل کند. جلال در این سال‌ها فانوس کش پدر بود. پس از پایان دوره‌ی دبستان، پدر استادکاری به نام «سید هادی طالقانی» را برایش برگزید و دیگر اجازه‌ی ادامه‌ی تحصیل را به او نداد. جلال مجبور شد روزها به کارهایی چون سبیم‌کشی، ساعت‌سازی، چرم‌فروشی و... بپردازد و شب‌ها دور از چشم پدر در دارالفسون درس بخواند.

در سال ۱۳۲۲، مقارن جنگ جهانی دوم، پدر او را به نجف اشرف نزد برادر بزرگش فرستاد اما او سه ماه بعد بازگشت.

جلال در سال‌های آخر دبیرستان با کسروی



و مجلات آن روزگار چون پیمان، مرد امروز، تفریحات شب و دنیا آشنا شد. در همین سال‌ها طرفدار حزب نوده شد و انجمنی به نام «انجمن اصلاح» برپا کرد. خود در این باره می‌نویسد: «چیزی درست کرده بودیم به اسم انجمن اصلاح. کوچکی انتظام، امیریته و شب‌ها در کلاس هایش مجالس فارسیه درس می‌دادیم و عربی و آداب سخنرانی و روزنامه‌ی دیواری داشتیم به قصد واریسی کار اجزایی که همچون فارچ رویده بودند. هر کدام مأمور یکی شان بودیم و سرکشی می‌کردیم به حوزه‌ها و مینینگ‌هاشان... و من مأمور حزب نوده بودم.»^۴

او در همین سال، اولین اثرش را که ترجمه‌ی جزوه‌ای از عربی به اسم «عزاداری‌های نامشروع» بود چاپ کرد. این جزوه نوشته‌ی حجة الاسلام سید محسن عاملی و در انتقاد به رسومی کراهت‌آمیز چون قه زنی، قتل بندی و... بود. قشریان بازاری آن را یک جا خریدند و آتش زدند.

در این سال، جلال وارد دانشسرای عالی شد و به تحصیل در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی پرداخت. سال بعد نیز رسماً به حزب نوده پیوست و در عرض چهار سال از یک عضو عادی به عضویت کمیته‌ی حزبی ارتقا یافت. سال ۱۳۴۴ مصادف بود با چاپ اولین قصه‌اش با نام «زیارت» در مجله‌ی سخن. بعدها این داستان به همراه چند داستان دیگر وی در کتاب دید و بازدید به چاپ رسید. «با دیدی انتقادی و طنز و خام و تری تازه کار که محیط تربیتی یک خانواده‌ی مذهبی را به تصویر کشیده.»^۵

آل احمد در این سال با صادق هدایت، نویسنده‌ی مشهور، آشنا شد. در سال ۱۳۲۵ ماهنامه‌ی مردم را زیر نظر احسان طبری چاپ کرد. در همین سال کتاب «از رنجی که می‌بریم» منتشر شد. این داستان مجموعه‌ی دوازده قصه

درباره‌ی شکست در مبارزات کارگری حزب است. سبک آن به قول خود جلال رفالیسم سوسیالیستی بود.

جلال در خرداد همین سال از دانشسرای عالی فارغ‌التحصیل شد. در آزمون دوره‌ی دکتری دانشگاه تهران شرکت کرد و قبول شد اما هیچ‌گاه از رساله‌اش دفاع نکرد. او همواره می‌گفت: یکی از لطف‌های خدا در حق من این بود که هوس دریافت دکتری را از دل من بیرون کرد.

آل احمد در نیمه‌سال ۱۳۲۶ به خدمت وزارت فرهنگ درآمد. حرفه‌ی معلمی از یک سو و درگیری‌های سیاسی و حزبی و مسائل مذهبی و خانوادگی از سوی دیگر دست‌مایه‌ی او برای تحریر قصه‌های بعدی شد.

در همین سال او به همراه تعداد زیادی از هم‌فکرانش چون خلیل ملکی از حزب نوده جدا شد و کتاب «حزب نوده بر سر دو راهی» را نوشت. این کتاب حاوی تقریرات دکتر اسحق ابریم در تحلیل شکست‌های حزب نوده است.

جلال پس از تأسیس حزب سوسیالیست و اتهامات مطبوعات مجبور به سکوت شد. برخی از آثار او حاصل این دوره‌ی سکوت است؛ از جمله «سه نار» که آن را به دوستش خلیل ملکی تقدیم کرده است.

در این مجموعه، جلال کوشید تا از دنیای بسته‌ی خانواده‌ی پدری و حزبی بیرون آید و به دنیایی آزاد گام نهد.

در همین سال کتاب «محمد آخر الزمان» اثر پل کازانو را به تشویق صادق هدایت و احسان طبری ترجمه کرد. این کتاب با عکس‌العمل شدید بدر جلال و روحانیت روبه‌رو شد و هیچ‌گاه به چاپ نرسید.

ترجمه‌ی قمارباز داستایوسکی به نوصیه‌ی ابراهیم گلستان باب‌آشنایی جلال را با ادبیات روسی گشود. او «یگانه‌ی آلبر کامو را با

همکاری اصغر خیره‌زاده به فارسی برگرداند. جلال این آثار را با حال و هوای ایران آن عصر مطابقت می‌دید.

آل احمد در سال ۱۳۲۹ با سپهر دانشسرا نویسنده، استاد دانشگاه و مترجم نامی ازدواج کرد. از این پس، آثار جلال قبل از انتشار مورد نقادی و ارزیابی همسرش واقع می‌شد.

او در این زمان، مدیریت مجله‌ی «شاهد» علم و زندگی و نیروی سوم را بر عهده داشت و برای تأسیس حزب زحمتکشان ایران فعالیت می‌کرد. «سوءنقاص» آلبر کامو را نیز در همین سال ترجمه کرد. مبارزات سیاسی جلال با شروع مبارزات مصدق برای ملی کردن نفت شدت گرفت. او به همراه خلیل ملکی حزب جدیدی به نام نیروی سوم را تشکیل دادند که جهت‌گیری سوسیالیستی داشت. «زن زیادی» (چاپ ۱۳۳۱) محصول همین سال هاست که ابتدا با مقدمه‌ی دکتر خائوری چاپ شد اما در چاپ‌های بعدی در اعتراض به این که خائوری به مشاغل بالای حکومتی رسیده بود، مقدمه را حذف کرد. داستان خداداد خان در این مجموعه اصلاً شرح حال احسان طبری است و به قصد نمونه‌ی حساب با او به رشته‌ی تحریر درآمده است. آل احمد در سال ۱۳۳۱ به تعبیر خرد سیاست را یوسید و گذاشت کنار و این سرآغاز دوره‌ی جدید نویسنده‌گی‌اش بود.

جلال در همین سال «دست‌های آلوده» (نمایش‌نامه‌ای در چند پرده) از ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف معروف فرانسوی را ترجمه کرد.

در سال ۱۳۳۲ به علت اخراج دوستش ناصر وثوقی از حزب و در اعتراض به این اقدام از نیروی سوم کناره گرفت اما روابط خود را با خلیل ملکی هم چنان ادامه داد. در این زمان او بیشتر به فعالیت‌های ادبی می‌پرداخت؛ به عبارتی از قلم خود چون سلاحی سیاسی استفاده می‌کرد.



آل احمد در سال ۱۳۳۲ «بازگشت از شوروی» اثر آندره ژید، نویسنده‌ی نام‌آور فرانسوی را ترجمه کرد. این کتاب سفرنامه‌ای است که وضع شوروی پس از انقلاب اکتبر را نشان می‌دهد و جلال آن را به عنوان بازخواست حزب توده و حامی‌اش، شوروی، ترجمه کرد. جلال در این سال با نیما یوشیج آشنا شد و تا پایان عمر همسایه و هم‌نشین وی بود. نیما هم چنین وی را به عنوان وصی خود به همراه دکتر محمد معین و ابوالقاسم جنتی عطایی برگزید. جلال مقالات فراوانی درباره‌ی نیما و سبک جدید وی در مطبوعات آن روز نوشت.

جلال سه سال اخیر را در زندگی خود از برابرتین سال‌های نشر و فکر و اندیشه و نقد می‌دانتست. او در این سال به همراه باقر کمیلی، بنگاه مطبوعاتی رواق را تأسیس کرد.

آل احمد به دلیل دلبستگی‌اش به تحقیقات مردم‌شناسی به زاد بوم اجدادی‌اش، روستای «اورازان» سفر کرد و دریافت‌های خود را از مردم، آداب و رسوم، ویژگی‌های جغرافیایی، طبیعی، اقلیمی، زبانی و ... در قالب یک تک‌نگاری (صوگرافی) به نام «اورازان» نگاشت.

این زمان به گفته‌ی خود جلال فرصتی بود «برای به جد در خویش‌ننگریستن و به جست و جوی علت آن شکست‌ها نه پسر امون خویش دقیق شدن و سفر به دور مملکت و حاصلش اورازان» نات‌نشین‌های بلوک زهرا و جزیره‌ی خارک و ...^۹

او در سال ۱۳۳۳ «مانده‌های زمینی» آندره ژید را با همکاری پرویز داریوش ترجمه کرد. «هفت مقاله» نیز در همین سال منتشر شد. این کتاب حاوی آن دسته مقالات جلال است که از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱ در مطبوعات چاپ شده‌اند. دو مقاله‌ی این کتاب «مشکل نیما یوشیج» و «هدایت و بوف کور» از دیدگاه نقد ادبی قابل توجه هستند.

جلال در سال ۱۳۳۷ کتاب «سرگذشت کندوها» را نوشت. این کتاب نخستین فسه‌ی سبتاً بلند جلال است که به سبک و کلام «یکی بود و یکی نبود» به رشته‌ی تحریر درآمده است. سرنام‌های این کتاب با ابهام و کنایه، استعمار اقتصادی به ویژه نفت و شکست جبهه‌ی ملی و

برد کبانی‌های نفی را مطرح می‌سازد.^{۱۰} دومین تک‌نگاری آل احمد با نام «نات‌نشین‌های بلوک زهرا» در همین سال منتشر شد. این تک‌نگاری گزارشی بود از دو سه روستای بومین زهرا در جنوب فزوبین که از نظر انسجام و بختگی از اورازان پیشی می‌گرفت.

به اعتبار این دو تک‌نگاری و نیز «جزیره‌ی خارک در یتیم خلیج» که در سال ۱۳۳۹ نوشته شد، مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران از آل احمد دعوت کرد که انتشار یک سلسله تک‌نگاری‌های مردم‌شناسی را سرپرستی کند.^{۱۱}

جلال در همین سال به خوزستان سفر کرد و مسیر بیبهان تا کارون را به همراه دکتر اشتراسر پیاده طی کرد.

«مدیر مدرسه» را نیز در سال ۱۳۳۷ به چاپ رساند. این کتاب نظام آموزشی ایران را در قالب نمونه‌ای کوچک یعنی یک مدرسه بررسی و تحلیل می‌کند و نارسایی‌های آن را به طور عینی و زنده نشان می‌دهد. برخی منتقدان این کتاب را حادثه‌ای در ادبیات معاصر و از بهترین داستان‌های بلند آل احمد می‌دانند. قدرت نویسندگی، توصیف‌های عالی، نثر کوتاه و تند و پرشتاب جلال آرام آرام سبک خاص او را به جامعه‌ی ادبی معرفی کرد.^{۱۲}

آل احمد در سال ۱۳۳۸ گزارشی جزیره‌ی خارک را به سفارش دوستش ابراهیم گلستان جهت تهیه‌ی فیلمی آماده کرد. این کتاب سوگ‌نامه‌ی یک فرهنگ بومی و اصیل است که رفته‌رفته در برابر تمدن و صنعت نابود می‌شود. جلال در سال ۱۳۴۰ کتاب «نرون و القلم» را چاپ کرد. این کتاب یک فسه‌ی بلند و حکایت‌نمایی است به شیوه‌ی فسه‌های قدیم در شرح واژگونی یک نظام استبدادی از طریق انقلابی سیاسی-مذهبی، چون و چراهای شکست نهضت‌های چپ معاصر و برخورد و طرز تلقی درس خواندگان و روش فکران درباره‌ی منبع قدرت.^{۱۳}

آل احمد در سال ۱۳۴۱ سرپرستی کیهان ماه را برعهده گرفت که دو شماره بیشتر دوام نیافت و توقیف شد. دلیل توقیف آن هم چاپ نخستین فصل کتاب «غرب زدگی» در این دو شماره بود.

در همین سال، کتاب جنجال برانگیز غرب زدگی به طور مخفیانه منتشر شد. این کتاب محبوب‌ترین و پرطرفدارترین اثر غیرداستانی آل احمد است. او در این اثر با لحنی خشم‌آگین پوچی و بدفرجامی تمدن معاصر غرب و غرب‌گرایی را گوشزد می‌کند و روشن‌فکران غرب زده‌ی طرفدار غربی شدن ایران را مورد سؤال قرار می‌دهد. آل احمد در این کتاب تضاد اصلی بنیادهای سنتی اجتماعی ایرانی‌ها را با آن چه به تحول و ترفی موسوم است، مطرح می‌سازد و این گونه استدلال می‌کند که این تضاد در قالب دنباله‌روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا، مملکت را به سمت مستعمره شدن می‌برد. او در این کتاب، بیماری غرب زدگی را به دقت تحلیل کرد و شناساند. آل احمد پس از این کتاب که آن را نقطه‌ی عطفی در حیات فکری خود می‌دانست، هر چه نوشت در جهت بازبانی اصالت و استقلال فرهنگی ایران بود و در بطن آن، اسلام شیعی فرار داشت.

جلال با این کتاب به خویش‌ننگری اسلامی خویش بازگشت. تحریر دوم کتاب غرب زدگی بعدها با اصلاحات جلال در سال ۱۳۵۶ توسط انتشارات رواق چاپ شد.

هم‌زمان با غرب زدگی، کتاب «سه مقاله‌ی دیگر» به چاپ رسید (ورزشکستگی مطبوعات، چند نکته در ساره‌ی خط و زمان فارسی، بلبشوی کتاب‌های درسی). این مقالات قبلاً در مطبوعات چاپ شده بود.

«کارنامه‌ی سه ساله» نیز در همین زمان چاپ و منتشر شد. این اثر مشتمل بر ده مقاله است که بین سال‌های ۲۹ تا ۳۲ نوشته شده‌اند. آل احمد در سال ۱۳۴۱ از سوی وزارت فرهنگ و برای مطالعه در کار نشر کتاب‌های درسی به اروپا سفر کرد. از این سفر که چهار ماه طول کشید، مجموعه یادداشت‌هایی برجا مانده است.

جلال در همین سال به اسرائیل سفر کرد و حاصل دیده‌ها و شنیده‌های خود را در کتاب «سفری به ولایت عزرائیل» نوشت. این کتاب در سال ۱۳۶۳ به چاپ رسید.

«ارزیابی شناخته‌شده» نیز که مجموعه‌ی هیجده مقاله در مباحث شعر و شاعری، نویسندگی، نمایش‌نامه‌نویسی، نقاشی، مردم‌شناسی و



مسائل اجتماعی است، در سال ۱۳۴۱ چاپ شد.

جلال در سال ۱۳۴۲ به زیارت خانه ی خدا رفت و خاطرات این سفر را در سال ۱۳۴۵ با عنوان «حسی در میثاق» چاپ کرد. این سفرنامه ی بیت الله که در نوع خود بی نظیر است، از چند جهت اهمیت دارد: ثرا آن پختگی و انسجام خاصی دارد و زبان آن به شعر بسیار نزدیک است. احساس و عاطفه ی شاعرانه و صداقت و صمیمیت کلام نگارنده بر شکوه آن افزوده است. در این سفرنامه نیز خط فکری جلال در قالب تأکید بر بازگشت به فرهنگ سنی و یومی و اسلامی تداوم می یابد.

آل احمد در همین سال «گرگدن» اوزن یونسکو را ترجمه و منتشر کرد و برای شرکت در کنگره ی بین المللی مردم شناسی به روسیه رفت. حاصل این سفر که ۳۱ روز به طول انجامید، مجموعه یادداشت هایی بود که در هفته نامه ی «بارو» و «پیام نوین» به چاپ رسید. مجموعه ی کامل این اثر هنوز چاپ نشده است.

جلال در سال ۱۳۴۶ به دعوت دانشگاه هاروارد به آمریکا سفر کرد. این سفر هشتاد روز طول کشید و یادداشت های آن در مجله ی «جهان نو» و «کارنامه ی سه ساله» چاپ شد.

جلال از سال ۱۳۴۰ به بعد در کنار نوشتن به هدایت و پرورش نویسندگان جوان و چهره های ادبی پرداخت. علاوه بر این، سخنرانی هایی نیز در نشست های دانشجویی برپا می کرد. از جمله ی این سخنرانی ها، سخنرانی مهم او در سال ۱۳۴۰ در جمع دانشجویان آبادانی و نیز در جلسه ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه تبریز بود. او در همین زمان با صمد بهرنگی نیز دیدار کرد.

جلال در سال ۱۳۴۶ کتاب «عبور از خط» نوشته ی ارنست بونگر آلمانی را پس از تقریر دکتر محمود هومن تحریر کرد. محور عمده ی این کتاب تصویر پوکی و پوچی فرهنگ غرب است.

آل احمد داستان بلند نفرین زمین را در سال ۱۳۴۰ چاپ کرد. این داستان بیانگر شکافی است که از دید یک معلم روستا در اثر اصلاحات ارضی در روستاهای ایران پدید آمده است. جلال در این کتاب، که آخرین رمان اوست،

روستا و مسائل آن را به خوبی توصیف می کند و برای این توصیف، از فنون ادب و سبک های قصه نویسی و هم چنین زبان تمثیل و کنایه به خوبی بهره می برد.

آخرین کتاب چاپ شده در زمان جلال در خدمت و خجالت روشن فکران در سال ۱۳۴۲ به رشته ی تحریر در آمد. او در این کتاب به مطالعه ی دقیق و جزئی نقش اجتماعی روش فکران - که در کتاب غرب زدگی به طور شتابزده به آن پرداخته بود - دست زد.

آل احمد در سال های پایانی عمر کار ترجمه ی «تشنگی و گشنگی» یونسکو را به پایان رسانید. این اثر در سال ۱۳۵۱ چاپ شد.



او داستان کوتاه «تشنگی بر گوری» را که محور آن درد ابری و بی فرزندی است، در کمال ایجاز و زیبایی نگاشت. این اثر در سال ۱۳۴۰ به چاپ رسید. حوادث مهم زندگی جلال در سال ۱۳۴۷ تحریر کنگره ی هنرمندان دربار، تشکیل کانون نویسندگان ایران، توقیف شدن کارنامه ی سه ساله، سفر به مشهد و دیدار با دکتر علی شریعتی است.

از دیگر آثار جلال که پس از مرگ او چاپ شد، می توان به «چهل طوطی»، «یک چاه و دو چاه» و «پنج داستان» اشاره کرد. چهل طوطی نقشی در حوزه ی قصه های قدمایی است با تحریری تازه. این اثر که قبلاً در مجله ی سخن

چاپ شده بود، در سال ۱۳۵۱ توسط انتشارات موج به چاپ رسید. پنج داستان، مجموعه ی پنج داستان کوتاه و طرحی پررنگ از حوادث اجتماعی دو دهه ی اول قرن چهارده، است. این مجموعه در سال ۱۳۵۰ چاپ شد. یک چاه و دو چاه نیز که در سال ۴۱ نوشته شد، در سال ۱۳۵۶ به چاپ رسید. برخی مکاتبات، یادداشت های روزانه، برخی مقالات سیاسی و چند داستان جلال هنوز به چاپ نرسیده اند و آخرین قصه ی او با نام «نسل جدید» ناتمام باقی مانده است.

سرانجام، جلال آل احمد در سال ۱۳۴۸ پس از عمری تلاش و مبارزه ی سیاسی و نگارش ده ها داستان و مقاله در ساعت ۷ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۸ شهریور در اسلام گیلان در منزل درستی اش در گذشت و در نزدیکی مسجد فیروزآبادی شهرری در جنوب نهران دفن شد.

سبعین دانشور همسر جلال درباره ی مرگ وی نوشت:

«زیبا مرد، همان طور که زیبا زندگی کرده بود و شتاب زده مرد...»

شاعر معاصر مهدی اخوان ثالث مرثیه ی زیر را در سوگ آل احمد سرود:

شک ندارم که یکی از شهدا برد جلال از صف ما چه سری رفت و گرامی گیری ای درینا چه بگوسم که چه ما بود جلال ریشه و خون و گل و گوشت رها کن، که تمام عصب شعله وور و عاصی ما برد جلال همه ش او زگ غیرت، همه خون خشم و خروش همه جان شور و شرر، نور و نوا بود جلال استخوان فرص ننی پیکره ی جهد و جهاد تن بهل، کز جنم جان جدا بود جلال دل ما بود و در آن درد دلگیری ضربان سینه اش خائضه سر و صفا بود جلال هم زبان دل ما، هم ضرمان دل ما نپش و نایش آتشکده ما بود جلال هر خط او خطری، هر قدمش اقدامی هر ننگه دایره ی نور و ذکا بود جلال پیشگامان حطر، گاه خطا تیر کنند گرچه دانسیم که معصوم نیا بود جلال دم عصمت نترده اما قدم عبرت زد جای کتمان پس جبران خطا بود جلال



فلمش پیک خطر بویه که بر لوح سکوت نازه صد سینه سخن، بلکه صدا بود جلال چه یلی از صف ما، بی بدلی از کف ما رفت و دردا که به صد درد دوا بود جلال گرچه می رفت از اولاد پیمبر به شمار من بر آنم که از آسباه خدا بود جلال گرچه در خانه نو در پیش خود رفت به خواب شک ندارم که یکی از شهدا بود جلال

● جمهوری اسلامی، ۱۹ شهریور ۱۳۵۸، شماره ۸۴

مهم ترین ویژگی و خصلت او شجاعت بود. هر چه در دل می داشت می گفت، روح او با انتقاد آمیخته شد، در کلاس درس نیز به شاگردانش اجازه می داد از او انتقاد کنند. حتی خود در کارش سازشکار و حسابگر نبود، نه نان به نرخ روز خور بود و نه تحمل نوکری داشت. رک و صریح بود؛ چه در برخورد های اجتماعی و چه در نوشته هایش.

شیخ گاه از خودش تعریف نمی کرد. منصف بود و خویش را دار.

به مردم جنوب تهران علاقه مند بود. گاه وفتش را در قهوه خانه های جنوب تهران می گذراند. با مردم بود و مشکلات مردم خصوصاً مردم روستا را می فهمید. قدم به قدم خاک ایران را می وسیله طی می کرد و با مردم دم خور شده و با آن ها زیست و اصالت زندگی را در مردم می دید. سیمین دانشور می گوید: «بارها شاهد بوده ام که در یک قهوه خانه ی دود زده در یک دهکده ی گمنام ساعت ها پای صحبت یک پیر مرد جلنبر یا یک جوان خسته ی آفتاب خورده و از کار بازگشته نشسته است و از ذهن تاز آن ها، خاطرات یا مخاطرات آن ها را با متفکر همدردی و حوصله بیرون کشیده است»^{۱۱}.

جلال روشن فکری کافه نشین و گسته از مردم نبود. جوان مرد بود و فداکار. فردای روز زلزله ی بوین زهرا در محل حضور یافت؛ بیل به دست تا قربانیان را نجات دهد^{۱۲}. هنوز آن کارگر خر مشهری، نیکو کاری جلال را به خاطر دارد^{۱۳} همچنین کولی های جنوب با آن دندان های طلائی که با آن ها عکس گرفت و به

آن ها عشق ورزید^{۱۴}.

حادثه جو و حادثه آفرین بود. یک دم قرار نداشت. مثل زنبوری به همه ی سوراخ ها سر می کشید و شهدا را فراهم می کرد. یک پارچه شور و التهاب بود.

جسارت او در اعتراض به ظلم و جهل و روشن فکر مایی بسیار نمر بخش بود. او در افشای نچریات زندگی شخصی و تحولات فکری و سیاسی اش با کمال جسارت دوگانگی حال خود را از نماز شب خواندن تا جدایی از دین و بازگشت به خود، صریح و بی پرده بیان می کند.

از زندگی مرفه و راحت می ترسید. اهل ریاضت، کم مصرف و بی تکلف بود. در لباس و غذا شخصیتی به تمام معنی خودکفا داشت. با وجود خشونت ظاهری به گفته ی همسرش «در نه دل شاعر و گاه حتی رمانتیک است و شاید این تنها وجه اختلاف او با نوشته هایش باشد. هر چند اثر شعر را در آثارش بسیار دیده ام اما اثر خیال پردازی و گریز از واقعیت تلخ را کم دیده ام»^{۱۵}.

این خود نشان دهنده ی واقع گرایی و حقیقت بینی اوست. ساده، صمیمی باصفا و مهربان بود. به جوانان علاقه داشت، دست آنان را می گرفت و با آنان می جوشید.

به معارف دینی و اسلام واقعی احترام می گذاشت و از حریم آن دفاع می کرد. نقل شده که پیش از پنجاه بار مناجات نامه ی خواجه عبدالله را درس داده است؛ حتی با مرحوم دکتر حسین خدیو جم یک بار قرار ترجمه ی قرآن را گذاشت^{۱۶}.

به سنت ها علاقه داشت و آن ها را حفظ می کرد. این را از داستان ها، یادداشت ها، تک نگاری ها و زندگی اش می توان دریافت.

شتاب زده بود و شتاب زدگی را می پستید؛ شتابی که خاص خودش بود و در این زمینه کسی به گردش نمی رسید. همیشه عجله داشت؛ برای رفتن، برای نوشتن؛ آخر کار او زیاد و وقت او کم بود. قدر وقت را می دانست نشان آن استفاده ی مفید از ۴۶ سال زندگی اش بود که ۴۲ اثر اثر گذار به جامعه تحویل داد.

جلال به شنیدن علاقه ی خاصی داشت و به آن اهمیت می داد. هر کجا کسی را گیر می آورد، سرگشت و گو را بازی کرد و از هر دری سخنی بود و او فقط گوش می داد.

به حافظه اش تکیه نمی کرد؛ هر چه را می دید یادداشت می کرد. کاغذ و قلم همیشه همراهش بود. هر شب قبل از خواب یادداشت های روزانه اش را در دفترچه ی جیبی می نوشت که اکنون حدود سه هزار صفحه ی آن باقی است و منتظر چاپ. جلال آل احمد نویسنده ای متعهد بود. این تعهد در زندگی، مبارزات و آثار و اندیشه های او به خوبی دیده می شود. او بدون ادب و اصول روشن فکری فرهنگ اعتراض را انتخاب می کند نه سکوت روشن فکر مآبانه را. تعهد او همراه التزام و عمل است. هر زمان آماده ی عمل است؛ عمل متعهدانه ی او بر جهان بینی و انسان شناسی و درد متکی است. او قلم را سلاح می داند. تعهد او را می توان در زبان صریح و بی پروای او دید. جلال از آن دسته نویسندگانی نیست که با تحمل جور، با پانس و بدگمانی بنویسد و بسراید بلکه خود نقطه ی مقابل این جور می شود.

او قلم به مزد نبود و از راه تیراژ نان نمی خورد. به دربار یا منافع قدرت وابسته نبود. «او نه به ته چاه و پیل قدرت، متقابل بود و نه انزوای سکوت» را می پذیرفت^{۱۷}.

به اعتقاد جلال ادبیات متعهد «روح خودش را با آرزوهای مردم صیقل می دهد و در مقابل، شلاق به گرده ی غفلت عوام الناس می زند»^{۱۸}. می گفت: «به گمانم آن زمان گذشته که شاعر و نویسنده، سرگرم کننده ی مجلس اشراف و بزرگان بود یا زینت دربار امیران و دور از دسترس مردم... حالا هر نویسنده ای لوح و فرمانی به دست دارد، گرچه بسیار حقیر و مستقیماً از دل مردم عالم خیر می دهد»^{۱۹}.

جلال داستان نویسی خود را با توجه به رسانش به گونه ای هدایت می کرد که برآورنده ی مقصودش باشد. مقصود او بیداری مردم و فاش کردن دردهای آن ها بود. او خود را متعهد می دانست به هنر این کشور، با قلم که در دست می گرفت با تمام عشق و ایمان می نوشت. حتی سبک نثر او متعهد بود. «بزرگ کرده و شیک و



دور از ایمان و تعهد نبود که فقط برای تخاصر و ایضاً رنگ کردن جماعت باشد. نثری بود برای کوبیدن، برای زخم زدن به پیکر دشمن^{۱۱}. او معتقد بود باید برود و راهی باز کند و ترس هم نداشت اگر جای پایش در میان جای پای مردم گم شود.^{۱۲}

و اما سبک جلال؛ سیمین دانشور در یک جمله سبک وی را چنین توصیف می کند:
«نوشته هایش تلگرافی، حماسی، دقیق، تیزبین، خشمگین، افراطی، خشن، صریح، صمیمی، منزله طلب و حادثه آفرین است»^{۱۳}.
دکتر شریعتی نشر او را «تند، موجز، طنزآمیز، صریح، خودمانی، انسان گرا، بی باک، موشکاف، لوده، نیرومند، بی تردید، یک جانبه و گزارش گونه»^{۱۴} می داند.

نثر او بزرگ ترین جنبه ی آفرینندگی ادبی او بود و هم چنین بهترین سلاح او - این نثر بازنمایی مستقیم از خود او بود. برنده، کوناه، گاه عصبی و پر آشفتگی و گاه بازیگوش و طنزناز. هر کلمه را هم چون سنگی از فلاخن فلم پرناب می کرد و چه سرها که به این سنگ پرنای شکست.^{۱۵}

جلال تحمل محصور شدن در یک قالب ننگ را نداشت و به هر شکلی سخنش را می گفت. فکر می کنم نثر من به هر صورت یک نثر زنده است. چونداره، این زبون، زبون، زنده ی حاضره؛ درست مثل یک ماری که می لغزه...^{۱۶}

نثر آل احمد شباهتی به شخصیتش دارد: متحرک و تند و تیز و نافذ با همه ی افراط و تفریط ها، آمیختگی ها و نقوش پذیری ها، تأثیر گذار است و شاخص و سازنده؛ سایه ی اصلی کلامش را از قرآن، از مکالمات مردم، از برخوانی ادبیات مشور، سعدی و ناصر خسرو... گرفته است.^{۱۷}

در مجموع، عمده ترین ویژگی های سبکی جلال را می توان این گونه برشمرد:

- ۱- کاربرد ایجاز به گونه ای هنری و ادبی؛ شیوه ی او تلگرافی است و خواننده باید در درک مطلب به نویسنده کمک کند. این شیوه به خواننده کمک می کند تا ببیند و کنجکاوای او را تحریک می کند.
- ایجاز در سبک جلال به شیوه های گوناگون

صورت می گیرد: حذف فعل، ارکان جمله و ...

۲- نثر جلال به زبان گفت و گو نزدیک است و همین خصلت گفتاری بودن بیان اوست که نثرش را از دیگران متمایز می کند.

نثر گفتاری آل احمد اغلب از بسبباری اختصاصات ساختنی و بنیادین زبان گفت و گو استفاده می کند. این اختصاصات عبارت اند از: کلمات و تعبیرات عامیانه، اصطلاح ها، ضرب المثال ها، تکیه کلام ها، کنایه ها، جمله های اسمیه و بریدگی ها و اختصاصات دیگر زبان گفتاری که در اصطلاح به آن «زبان کوچه» نیز می گویند.

نکته ی مهم این است که خصلت زبان گفتاری بر نثر آل احمد غالب است و گرنه هرگز نمی توان مشخص کرد که کدام واژه ها، صدها صدها گفتاری است و کدام یک نوشتاری و ادبی. جلال از زبان گفتاری در تمام آثارش پس از مدیر مدرسه اعم از داستان، مقاله، سفرنامه و ... استفاده می کند. همین به کار گرفتن زبان واحد برای انواع گوناگون ادبی، باعث شده است مشابهت هایی میان آثار جلال آل احمد به وجود آید؛ یعنی گاه خصلت بیان «تشریحی» مقاله و گزارش نویسی یا خصلت های بیان روایتی داستان نویسی می آمیزد و یکی را به دیگری شبیه می کند.^{۱۸}

به هر حال، جلال زبان مردم کوچه و بازار را با تمام سادگی و روانی، بی هیچ سکنه یا تعقیدی و بی هیچ گونه فشار و سختی و تکلفی می نوشت؛ چون مردم مخاطب او بودند و برای آن ها می نوشت.

۳- وصف های جلال خصوصاً در گزارش های او بسیار قوی، جامع، دقیق و جزئی و البته طرح گونه است و ملموس.

نگاه نیز او همه جا و همه چیز را می کاود. توصیفات او جاندار و زنده اند.

۴- صراحت کلام؛ این ویژگی جلال اعجاب انگیز بود. او هیچ گاه به کنیتک و فرم نن در نمی داد. آن را نرفندی می دانست و اگر چند جا به استعاره و تمثیل روی آورد به جبر زمانه بود. درباره ی نون و الفلم می گوید: «فرار کردم به همچو استعاره ای؛ چون چاره ای نداشتم.

نمی توانستم حرف هایم را صریح بزنم»^{۱۹}.
۵- نثر جلال، عصبی، تند و سلاق وار است و این در واقع، از خلق و خوی شخص و شخصیتی نویسنده سرچشمه می گیرد.

۶- توجه به طبیعت؛ طبیعت در نثر او نقش مهمی دارد. او خواننده را با خود به طبیعت و میان مردم می برد. فرهنگ عامه در جای جای آثارش خودنمایی می کند.

۷- استفاده ی معقول و مطلوب از طنز بر تمام نوشته های جلال سایه افکنده است. طنزی گزنده، گویا و گیرا.

جلال از چشم دیگران:

امام خمینی:

آقای جلال آل احمد را جز یک ربع ساعت بیشتر ندیده ام. در اوایل نهضت یک روز دیدم که آقای در اتاق نشسته اند. کتاب ایشان «غرب زدگی» در جلو من بود. ایشان به من گفتند: چه طور این جرت و پرت ها پیش شما آمده است؟ یک همچو تعبیری و فهمیدم که ایشان هستند. مع الأسف دیگر او را ندیدم. خداوند ایشان را رحمت کند.^{۲۰}

دکتر علی شریعتی:

باید با او سعی می کردم؛ آخر با هم عهد کرده بودیم که یک بار دیگر حج کنیم. این بار هم ملک الموت همان سال او را از ما گرفت. ظهوری نمانده داشت و حضوری زنده و گرم؛ صدایش را می شنیدم که پیاده می دید و آشفته و هر دم نفس نفس زدن هایش که چه تب دار بود و تشنه و عاشق.^{۲۱}

آیت الله خامنه ای:

آل احمد شاخصه ی یک جریان در محیط تفکر اجتماعی ایران است. تعریف این جریان کار مشکل و محتاج تفصیلی است اما در یک کلمه می شود آن را «نوبه ی روشن نگری» نامید. آل احمد نقطه ی شروع فصل نوبه بود. وجود چنین کسی برای یک ملت که به سوی انقلابی تمام عیار پیش می رود، نعمت بزرگی است. حداقل یک نسل را او آگاهی داده است و این برای یک انقلاب کم نیست.^{۲۲}



آیت الله طالقانی:

ظلم بسیار شیرینی داشت و من بعضی از کتاب هایش را خواندم. جلال با این که به طرف توده ای ها و مارکسیست ها جذب شد و فعلاً هم در یک خانواده یستی و مذهبی پرورش یافته بود، مع ذلک به برداشت های عمیق و تعبیر جالبی درباره ی مسائل اسلامی رسیده بود. به خصوص این اواخر هر چه می گذشت، درباره ی اسلام و تشیع به بصیرت و بینش بهتری می رسید.

دینا یوشیچ:

دوست جوان من! من شما را به هر لباسی که در بیاید می شناسم. چرا خودتان را از من پنهان می دارید؟ برفلمون ها را پیش انداخته می خواهید بگویند که که خدا ر منم همیند؟ ولی شما او نیستید. من می دانم شما جلال آل احمد

هستید که به این صورت درآمده اید. از خیلی وقت پیش به هواداری شعرهای من برخاسته بودید. زمانی که من عقل داشتم و شعر می گفتم، حسن می کردم که شما محرومیت های مرا درک کرده، فقط بهره ای را که شعر است و آن را در زندگی نتوانسته اند از دست من بگیرند، به جا آورده اید. من هم از شما کمال امتنان را داشتم.

دکتر پرویز نائل خانلری:

آنای جلال آل احمد که تاکنون (۱۳۳۱) چهار مجموعه از داستان های کوتاه منتشر کرده اکنون به حق در صف نویسندگان خوب فارسی جا گرفته است اما این آثار هنوز طبیعتی نویسنده گی اوست. با شوق و ایمانی که به هنر خود دارد و کوششی که در این راه نشان می دهد، هنوز می توان چشم به راه آثار دیگر او داشت. من گمان می کنم این نویسنده ی جوان و هنرمند

یادداشت ها:

درباره ی مقاله این منابع زیر	آل احمد، شمس، یاد جلال، کیهان فرهنگی، ۵ (۱۳۶۷) ش ۶ ص ۲۵-۳۲	۱) در نگارش این مقاله از منابع زیر که گزیده ی مهم ترین مقالات و نوشته ها درباره ی جلال آل احمد هستند، استفاده شده است.
نگاهی به نهد و آثار آل احمد (سروش، ۱۴ شهریور، ۱۳۶۶، ش ۲۹۶)	جلال، روان، ۱۳۶۲	آریان پور، امیر حسین، او مدرسه تا مدرسه (با جلال آل احمد) کلک، ۱ (۱۳۶۹) - شماره ۶ ص ۸۲، ۱۳۶۹، ش ۶: ۸۲، ۹۲
دانشور، سیمین، جلال از خاطره ی سیمین، آرش، شهریور ۱۳۶۰	جمعی از نویسندگان، جلال آل احمد مردی در کشاکش تاریخ معاصر؛ تبریز، نشر کاوه، ۱۳۵۷	آشوری، داریوش، جلال آل احمد، آرش، دوره ی پنجم، سال ۱۳۶۰-۷۶-۸۸
دانشور، سیمین، لحظه های پایان، کیهان، ۱۴ شهریور ۱۳۵۸	جمعی از نویسندگان، یادنامه ی جلال آل احمد، هنر مقاومت، دهتر جنبش ادبی، ش ۴	آشوری، داریوش، مردی بر خنک نریزی قلم، نگین، ش ۱۴۸، شهریور ۱۳۵۶ ص ۱۸-۲۲
دانشور، سیمین، شوهر من جلال، اندیشه و هنر، سال پنجم، کاوه، شهریور ۱۳۶۰	حامد، انگار، سرگشته ی بی تاب حقیقت، ترجمه ی اکبر اخلاقی، کیهان، ۱۷ خرداد، ۱۳۶۷، ش ۱۴۱۴	آغداشلو، آبدین، در اقلیم نثر جلال آل احمد، اندیشه و هنر، سال پنجم
دانشور، سیمین، گزارش منتشر شده ی ساواک از کتاب های آل احمد، شهریور، ۱۳۵۹	خامنه ای، انور، خاطراتش از جلال، کلک ش ۱۹، مهر ۱۳۷۰، ۱۶۰، ۱۶۳	آل احمد، شمس، از چشم برادر، انتشارات اندیشه، چ دوم، ۱۳۷۶
درویشیان، علی اشرف، سه شنبه های بااد جلال آل احمد، کلک، ۱ (۱۳۶۹) ش ۶، ۱۱۰، ۱۱۵	خدیو جم، سید حسین، یادای از جلال آل احمد، کیهان فرهنگی، شهریور ۱۳۶۲، ش ۶	آل احمد، شمس، گاهواره، روان، ۱۳۵۶
رحیمی، مصطفی، جلال دیگر نخواهد نوشت، جهان نو، بهمن ۱۳۴۵	خویی، اسماعیل، پندار اهل شوخی نبود، فردوس-شهریور ۱۳۵۱	آل احمد، شمس، آثار جلال از چشم برادر، سروش، ۱۹ شهریور، ۱۳۶۷، ۲۲۲
رفعی، جلال، جلال به برداشت های عمیقی از اسلام رسیده	دانشور، سیمین، غروب جلال، روان، ۱۳۶۰	آل احمد، شمس، از چشم برادر، سروش، ۱۹ شهریور، ۱۳۶۷، ۲۲۲



بود، اطلاعات، ۲۰ شهریور، ۱۳۵۹
 و هنورد، زهرا، او را کشتند چون
 زبان تیری داشت و سری نرس،
 اطلاعات، ۲۰ شهریور، ۱۳۵۹
 * زمانی، مصطفی، فرهنگ
 جلال، رواق، ۱۳۶۱
 سام، احمد، در خدمت و خیانت
 روشن فکریان، کرمان، ش ۲ پاییز
 ۱۳۷۰، ص ۶۷-۶۸
 سعید زنجانی، علی، ای
 میثاق نشین، نگین، ۳۰ مهر، ۱۳۵۷
 سلیمانی، فهردان، نون و انتم
 آل احمد در نگاه دیگر، کیهان هوایی،
 ۳۰ شهریور، ۱۳۶۷، ش ۷۹۵
 شریعتی، دکتر، باید با او سعی
 می کردم، کیهان، ۱۴ شهریور، ۱۳۵۹
 * صافی، فاسم، قلمرو اندیشه‌ی
 آل احمد، دانشگاه تهران، مرکز اسناد،
 ۱۳۶۴
 صفارزاده، طاهره، نقدی بر آثار
 جلال، زدن روز، ۱۹ شهریور، ۱۳۶۷
 طاهباز، سیروس، بادی از جلال
 آل احمد، کیهان فرهنگی، ۵ (۱۳۵۷)
 ش ۶: ۳۶
 طاهباز، سیروس، آل احمد و
 داستان‌های کوتاهش، اندیشه و هنر،
 سال پنجم، ش ۵
 عادل، محمدرضا، ترجمه‌ی
 خسی در میثاق به انگلیسی، کلک ۶،
 (۱۳۶۹) ش ۶: ۱۱۶-۱۱۷
 غیائی، محمدتقی، بادی از جلال
 آل احمد و سال شمار و کتاب شناسی،
 آدینه، ش ۲۷ (شهریور ۱۳۶۷) ۴۰-۲۲
 فتحی، خسرو، جلال آل احمد،
 کاوه، ش ۷، سال ۱۳۴۸
 فرامش، فاسمعلی، جلال و
 روحانیت، جمهوری اسلامی، ۲۰
 شهریور ۱۳۵۹
 فرامش، فاسمعلی، نوشتن برای
 جلال حکم نفس کشیدن داشت،
 سروش، ۱۷ شهریور، ۱۳۶۳
 ک. ا. آل احمد تصویرگر

جامعه‌ای نابه سامان، نشر دانش، ۳
 (۱۳۶۳) ش ۵ ص ۷۹-۷۸
 کاتوریان، محمدعلی، خاطراتی
 از آل احمد و غرب زدگی، کلک
 (۱۳۶۹) ش ۶: ۹۷-۹۲
 کیرایی، محمود، درباره‌ی
 جمال زاده، هدایت، آل احمد، نگین،
 ش ۸۳، فروردین ۱۳۵۱ ص ۲۰
 کیانوش، محمود، آل احمد و
 داستان‌های کوتاهش، اندیشه و هنر،
 سال پنجم
 متین، غلامحسین، ترجمه‌ی آثار
 آل احمد در شوروی، کلک ۱،
 (۱۳۶۹) ش ۱: ۹۸-۱۰۱
 محبی، سعید، سلی مشمول به
 جلال، کیهان فرهنگی، ۶ (۱۳۶۸)
 ش ۶ ص ۵۹
 محبی، سعید، سبک نثر جلال
 شناسنامه‌ی او، کیهان هوایی، ۲۹
 شهریور ۱۳۶۸، ش ۸۷۶
 محبوب، محمدجعفر، توب
 مروارید هدایت، نشر فریانی ادبی،
 کتاب جمعه، ش ۱۱ و تابستان ۱۳۶۷
 ص ۴-۲۶
 معیز، مرتضی، به مناسبت
 خاموشی جلال آل احمد، نگین،
 شهریور ۵۱
 موسوی، نایب، شب شعرو
 داستان، (به یاد جلال آل احمد)
 کلک ۱، (۱۳۶۹) ش ۶ ص ۱۲۲-
 ۱۲۷
 موسوی گرماردی، علی، در
 پاسخ کیرایی درباره‌ی هدایت و
 آل احمد، نگین ش ۸۵ و خرداد ۱۳۵۱
 ص ۲۴
 * میرآخوری، فاسم و حبیب
 شجاعی، مرغ حق (زندگی و اندیشه‌ی
 جلال آل احمد) (مجموعه مقالات) نشر
 جامی ۱۳۶۷
 میراحمدی، مریم، تأثیر نفوذ
 مذهب در آثار جلال آل احمد، سخن
 ۳۶ و ۱۳۵۷، ۱۰۷۷-۱۰۸۱

میراحمدی، مریم، تحلیلی
 تاریخی از نون و انتم، نهمین کنگره‌ی
 تحقیقات ایرانی ۱ (۱۳۵۸) ص ۱۰۶-
 ۱۱۲
 میراحمدی، مریم، جهان بیسی
 آل احمد، اقبالیات ۱ (۱۳۶۴)، ص
 ۱۵۱-۱۵۶
 میراحمدی، مریم، نقش زن در
 آثار جلال آل احمد، اقبالیات ۳ (۱۹۸۸)
 ش ۱، صص ۱۷۷-۱۸۴
 میرشکاک، یوسفعلی، برج شب
 از خورشیدهای برادر پُر شد، کیهان،
 ۱۸ شهریور، ۵۹
 نودوستی، امید [درباره‌ی افکار
 آل احمد] جنگ، سال اول، طلعه، ش
 ۱ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷
 نوین، فریدون، کاوشی در دنیای
 هدایت و آل احمد، نگین، ش ۱۸۳،
 فروردین ۱۳۵۱ ص ۱۰۸
 نستان، منوچهر، حای پای
 مانده... کیهان، شهریور ۵۸
 ونوفی، ناصر، اوراق تاخارک،
 اندیشه و هنر، سال پنجم
 مصایونی، صادق، جلال
 آل احمد، بعما، ش ۲۲ تهران ۱۳۷۰
 ص ۲۲۲-۲۳۰
 ۲- دانشور، سیمین، کیهان، ۱۴
 شهریور ۱۳۵۸، شماره‌ی ۱۰۸۰۰
 ۳- یک چاه و دو چاله، ص ۲۹
 ۴- از چشم برادر، ص ۱۹۵
 ۴-۲، ر. ک: به مقالات کتاب
 انبیا چشم جلال بوده، تهران، کتاب
 سیامک، ۱۳۷۶
 ۵- یک چاه و دو چاله: ص ۵۰
 ۶- ک. ک میراث قصه نویسی
 جلال، زن روز، ۱۵ شهریور ۱۳۵۹،
 شماره‌ی ۷۸۰
 ۷- کیهان فرهنگی، شهریور
 ۱۳۶۷، شماره‌ی ۶
 ۸- ر. ک: زن روز، ۱۵ شهریور
 ۱۳۵۹، شماره‌ی ۷۸۰
 ۹- ر. ک: کیهان هوایی، ۳۰

شهریور/زن روز، ۱۵ شهریور ۱۳۵۹،
 ش ۷۸۰
 ۱۰- غروب جلال، ص ۲۹
 ۱۱- شوهر من جلال، ۲۰ شهریور
 ۱۳۵۹
 ۱۲- جمهوری اسلامی: ۲۰
 شهریور، سال ۱۳۵۹، ش ۳۷۰
 ۱۳- کیهان، ۱۸ شهریور ۱۳۵۹،
 شماره‌ی ۱۱۰۸۷
 ۱۴- همان
 ۱۵- شوهر من جلال،
 اطلاعات، ۲۰ شهریور، ۱۳۵۹
 ۱۶- کیهان فرهنگی، شهریور
 ۱۳۶۳، ش ۶
 ۱۷- ارزیابی شتاب زده، ص ۸۷
 ۱۸- همان، ص ۵-۶۴
 ۱۹- کارنامه‌ی سه ساله، ص ۱۱۷
 ۲۰- هفته نامه‌ی پویا، شماره‌ی
 ۱۲۴، خرداد ۱۳۵۸
 ۲۱- ر. ک: زن زیادی، داستان
 جای پا
 ۲۲- غروب جلال
 ۲۳- مجموعه آثار، شماره‌ی ۳۵،
 صص ۸۶-۸۴
 ۲۴- آشوری، داریوش، یادنامه‌ی
 جلال آل احمد صص ۵-۲۵۴
 ۲۵- ارزیابی شتاب زده، ص ۴-۹۳
 ۲۶- صفارزاده، طاهره، نقدی بر
 آثار جلال، اطلاعات ۲۰ شهریور
 ۱۳۵۹، شماره‌ی ۱۶۲۳۶
 ۲۷- برای اطلاع بیشتر، ر. ک:
 ادبیات داستانی، همان میرصادقی،
 تهران، انتشارات شفاء، ۱۳۶۶
 ۲۸- کیهان هوایی، ۲۹ شهریور
 ۱۳۶۸، شماره‌ی ۸۴۶
 ۲۹- اطلاعات، ۲۷، ۷، ۱۳۵۹
 ۳۰- حج- دکتر علی شریعتی
 ۳۱- جلال از چشم برادر، ص ۴۶۰
 ۳۲- کیهان، ۲۰ شهریور ۱۳۵۹
 ۳۳- مقدمه‌ی زن زیادی، چاپ اول
 ۵ موارد شماره دار (۵) عنوان کتاب‌های
 مستثنی درباره‌ی آل احمد است.

در رثای

صومعه نشینان

نظری بر «سی و سه بند» نیز تبریزی



نور احمد مهر را چو فتح آفتاب شد
 زمت از او نور امامان و فی
 شه بروج سیز آن نور صفی
 پس برآمد نور پاک فاطمه
 آن مبارک فاتحه را خاتمه

مرثیه سرایی به سبب اشتغال بر طرایف روحی و ذوقی شاعران و گویندگان جزو ادب غنائی است و به اعتبار رقت و لطافت خاص خود، از انواع مهم کلام منظوم و حتی متور محسوب می شود.

فراتر از این، حتی نخستین تراوشات ذهنی بشر را که قوه‌ی نظم در آن دخیل بوده از نوع «مرثیه» می دانند؛ صاحب «المعجم» بر این اعتقاد است که: «... بعضی از اصحاب نواریخ، اولیبت شعر را به آدم - صلوات الله علیه - حواله کرده اند و این ابیات را در مرثیه‌ی هابیل که قابیل او را بگشت، به وی نسبت داده، ... و بعد ابیاتی را نقل می نمایند که به ذکر بیش از آن بسنده می کنیم:

قوا اسفلکین هابیل ابی
 قبله تضعفه الضریح

قدمت سوگ سرود در ادب پارسی به قدمت کلام منظوم است و همان گونه که اهل ادب آگاه اند، مرثیه‌ی مؤثر و شیوای ابوالحسن، رودکی سمرقندی در باره‌ی ابوالحسن مرادی شاعر از آغاز تکوین شعر فارسی در اذهان عموم از جایگاه خاصی برخوردار بوده است و پس از قرن‌ها هنوز آوای حزن انگیز آن، آندوه را در دل‌های ناآرام دامن

نویسنده

اغلب با شنیدن نام رثا و مرثیه گویی ذهن انسان ناخودآگاه متوجه مصایب و ممرات‌های حضرات ائمه (ع) می گردد. گویی این نوع گویندگی، هم نام و هم ردیف نام آن بزرگواران در جریده‌ی عالم به ثبت رسیده است و از هر نایبی حلاوتی دارد.

باید توجه داشت که مرثیه، خاصه برای ائمه از روزگار نضج گیری سلاطین صفوی در ایران به اوج می رسد و نقطه‌ی عطف آن روزگار شاه طهماسب اول، دومین پادشاه مقتدر صفوی است که به قول «اسکندر بیگ منشی» صاحب «عالم آرای عباسی»: «وی در پاسخ به محتشم کاشانی که با سرودن قصیده‌ای غرأ انتظار صله‌ای از شمشاد داشت، پیغام می فرستد که بهتر است میرزا در مدح حضرات ائمه شعر بسراید. گویی سرنوشت مرثیه سرایی با این بی مهری وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد و این قالب از شعر به طور گسترده به حوزه‌ی پر بار شعر فارسی گام نهاد؛ گرچه قدمتی به دیربگی شعر فارسی داشت. در طول تاریخ شاعران شیعه مسلک حتی نقد عمر گرنامه‌ی رابر سر مهر ائمه و اعتسای نام آنان نهادند. مصداقی بارز این امر، حکیم فرزانه‌ی توس است که در ارج خصوصت یا رافضیان و خار جیان بی محابا می سراید:

بزار این زانم و هم بز این بگذارم

یقین دان که خاک پی حیدرم

ناملی در شعر شاعران بزرگ که عموماً به لحاظ اوضاع مذهبی و سیاسی حاکم، پیرو مذاهب اهل

سنت بوده اند، نظیر: تلمیذی، عطار، مولانا و سعدی، نشان می دهد که مذایح و مناسبات این بزرگواران در باب علی (ع) و اولاد او از مذایحی که در حق دیگر خلفا گفته شده، نغزتر و مفصل تر است و در آن‌ها گاه به صراحت و گاه به طور ضمنی حقیقت این خاندان یادآوری شده است. چنان که سنایی فرماید:

چون همی دانم که شیخ علم را حیدر تراست
 خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن
 عطار در منطق الطیر فرماید:
 مقدای دین به استحقاق اوست
 مفتی مطلق علی الاطلاق اوست
 و سعدی امیدوارانه فرماید:
 فردا که هر کسی به شفیع زنده دست
 ماییم و دست و دامن معصوم مر نضا

نقطه‌ی اوج مرثیه سرایی، مولانا محتشم کاشانی است که کثر بی سابقه‌ی او یعنی سرایش آن «ترکیب بند» جان سوز مبدأ یک تحول ادبی فرار گرفت. بعد از او گویندگانی چون: بیغمای جندقی، سروش اصفهانی، وصال شیرازی، عمان سامانی و ... آثاری متأثر از سبک ترکیب بند او خلق کردند و هر کدام در حوزه‌ای خاص و با سبکی مجزا، شکوایه‌ها و دردهای فروخورده‌ی خویش را از ستم آل امیه ابراز داشتند.

در روزگارانی نزدیک به روزگار خود ما نیز «سی و سه بند» جان سوز از زبان شاعری منعقد و درد آشنا برآمده که چون «در بیتی» مناسفانه دیدگان اهل ادب به دور مانده است.



در این نوشته بر آئیم تا پاره‌هایی از این منظومه‌ی روح نواز را فراهم آوریم.

مرحوم (آقا میرزا) محمد تقی حجة الاسلام، منخلص به «تیر» تبریزی، شاعر عارف و عابد بزرگوار در سال ۱۲۴۸ هجری قمری در تبریز دیده به جهان گشود و پس از ۶۴ سال زندگی پربرکت در ۱۲ رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روح پر فتوحش از تخته بند ترکیب‌رهای یافت و به ریاض جنت پر و بال گشود.

دیوان اشعار آن بزرگ «آتشکده» نام دارد که حاوی غزلیات پر شور و چند مثنوی و آثاری نظیر: صحیفه‌الابرار، معانیح الغیب، لآلی منظومه و ... است. مؤثرتر و دل‌انگیزتر از همه‌ی این موارد، ترکیب‌بند اوست که چون تاجی مرصع بر صدر کلمات منظوم او می‌درخشد.

و فور ترکیبات بدیع، احاطه‌ی گوینده را بر ادبیات فارسی و عربی می‌رساند و همراهِ با صناعات مختلف ادبی، تلمیحات متعدد، وجود تشبیهات و کنایه‌برد استعارات کم‌نظیر، خصوصیات بارز این سی‌وسه بند جهان‌سوز را شکل می‌دهند. مضاف بر این که عشق به دودمان علی (ع) از حرف‌حرف این ترکیب‌بند هویداست.

تیر تبریزی در نخستین بند اثر خود، با ذراعت استهلال نخست، خواننده را در فضایی اندوه بار قرار می‌دهد و با حسن مطلسمی بر دل انگیز داد سخن می‌دهد و بر آن است که خطوط این رخداد سرنوشت ساز (محرم و شهادت امام

حسین) و عظیم (را در مخدوده‌ی فکر شنوندند ترسیم کند؛ آری تابلویی زنده و گویا از بعد از ظهر غمبار عاشورا که:

چون کرد خور ز توسن زین نجی رگاب

افتاد در ثواب و سیاره انقلاب

غاز تکوان شام به یقما کشود دست

بکسیخت از مرادق زرتار خود طناب

کردند سر ز پرده برون مخزان نقش

با کیسوی بریده. سر اسیمه بی نقاب

و این تصویرهای زیبا و شاعرانه ذهن خواننده را بی‌اختیار به اهمیت رویداد سوق می‌دهد. در نهایت، کلام به یک بیت «استفهامی تأکیدی» ختم می‌شود که:

گفتم: مگر غیامت موعود اعظم است

آهد نذا ز عرش که ماه محرم است

این حسن ختام بند نخست، بی‌تردید مهارت گویندگان نامداری چون فردوسی و... و ویژه-فروخی را فریاد می‌آورد؛ آن جا که در فصبده‌ای در رثای محمود غرّسوی، ۲۱ بیت در دگرگونی شهر غزنین و آشفتنگی آن سامان می‌سراید تا در نهایت، این تحولات را نتیجه‌ی مرگ محمود قلعه‌داد می‌کند.

در بند دوم، گویی با یادآوری محرم، قلم بی‌شکیب، عنان از کف می‌دهد و ناآرام از کربلا می‌گوید و این گونه می‌سراید:

چشم فلک شسته ز خون شفق هنوز

از دود خیمه‌های نگویند کربلا

فریاد بانوان سربرده‌ی عفاف

ایده‌هنوز از در و دیوار کربلا

شد یوسف عزیز، به زندان غم اسیر

در هم شکست رونق بازار کربلا

در بند سوم با ضمیر «ما» به نحو اختصاصی ردیفی زیبا و بدیع خلق می‌کند و مجلس تودیع سیدالشهدا (ع) و معبود باران و هم‌زمانش را به تصویر می‌کشد.

گفت: ای گروه، هر که ندارد هوای ما

سر گیرد و برون رود از کربلای ما

هم‌راز بزم مانبود، طالبان جاه

بیگانه باید از دو جهان، آشنای ما

این لحظه، لحظه‌ی بسیار اندوه‌باری است که بیان آن ظرایف خاصی را می‌طلبد.

«عمان سامانی» (۱۳۲۲-۱۳۶۴) هم

از معدود کسانی است که درباره‌ی این اوقات غم‌افزا سروده و زیبا هم سروده است که:

تا گریزد، هر که او بالایی است

درد را مگر، طرب را شایق است

تا گریزد، هر که او ناقابل است

عشق را شکره، هوس را مایل است

این خطاب حسین (ع) به همه‌ی دنیا گریانی است که به تعبیر خواجه‌ی شیراز «مستحق هجران اند» و باز عمان سامانی از قول امام به حضرت علی اکبر (ع) می‌گوید:

که دلم بیش تو، گاهی بیش اوست

رو که در یک دل نمی‌کنجد دو دوست

و باز یادآوری صبح عاشورا که صبحی

می مانند است و به راستی جلوه ای از صبح باشکوه
قیامت تواند بود در نظر خدا بیجان :

چون سرزده از سزاق جناب نیلگون
صبح قیامتی که نتوان گفتش که چون
صبحی زنی جو شام ستم دیدگان سیاه
روزی ولی جو روز دل اسیردگان زبون
و بر آمدن آفتاب عاشورا که اضطراب انلاکیان و
خاصان حریم الهی و آشننگی کائنات را موجب
می شود :

گفتی زهم گسیخته آشوب رستخیز
سیرازه ی صیغیه ی اوزاق کاف و نون
افتاد شور و غنقله در تفاق نه رواق
چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون
* * *

و در بند پنجم با خلق صحنه هایی محسوس
و ملموس از صبح عاشورا، احوال ساکنان خیم
را بیان می کند :

سرگشته بانوان سرا پرددی عفاف
زد حلقه کرده او. جان هاله کرده ماه
آن سرزنان به ناله که شد حال ما زبون
وین موکتان به کزیه که شد روز ما تیره
و مگر در این نقطه ی عطف عاشورایی می توان از
زیب نام المصابب - سخن نگفت؟ هم او که در
زیارت نامه اش هم می خوانیم : «السلام علیک یا
مَنْ ظَهَرَتْ سَجَّتْهَا لِلْحَسَنِ الْمَظْلُومِ فِي مَوَارِدِ
عَدِيدَةٍ وَ تَحْمِلُ الْمَصَائِبَ الْمُحَرَّفَةَ لِلْقُلُوبِ مَعَ
تَحْمَلَاتٍ شَدِيدَةٍ». تیر تیریزی نیز به جا او یاد
می کند :

پس یا دل شکسته چکر گوشه ی بنول
از دل کشیده ناله و افغان که با آغاه
لختی عیان بدار که کردم به دور تو
وز پات ز آب دیده نشانم بخار راه
من یک تن غرییم و دشمنی بر از هراس
وین بر شکستگان ستم دیده بی پناه
گفتم: نودم من به نگاهی دوا کنی
رفتی و ماند در دلم، آن حسرت نگاه

در بند ششم ترکیب بند، حسین از نهایت رسانیش
می گوید : که جهانگیر نیست و صرفاً در پی انجام
فرامین حضرت دوست قدم به عرصه گاه خطر
نهاده است :

لیکن نموده شوق حریم لقای دوست
سیرم ز زندگانی این دهر چایلوین
نی طالب حجازم و نی مایل عراق

نی در هوای شامم و نی در خیال توین
و اسند لالی می چون و چرا ی او این است که :
در کار عشق حاجت تیر و خندنگ نیست
آن جا که دوست جان طلبد. جای جنگ نیست
* * *

در بند هفتم شاعر، حسین (ع) را مصداق
راستین اراضیه مرضیه ای می داند که در قرآن به
آن نفس قدسی خطاب آمده که «ار جمی الی ربک»
و شوق حسین (ع) و شاید نماز آخرینش در ظهر
عاشورا، نمادی از این شوق و آرزو مندی برای
رسیدن به بارگاه قدس الهی باشد. حقیقت ناب
«ثار الله و این ناره» در این بند جلوه گر است :

چون پرکشود در تن او تیر جان شکار
با مرغ جان نمود به صد ذوق دل خطاب
بیکویام دوست به در حلقه می زند
ای جان بر لب آمده. لختی به در شمایه
چون تیر کین. عیان قرارش ز کف ربود
کرد از سمن بادیه بیما. تھی رنگاب
آمد ناز پرده ی غیبتش به گوش جان
کای دانه آب. نخل یلا ز خون ناب
مقصود ما ز خلق جهان جلوه ی تو بود
بعد از تو خاکد بر سر این عالم خراب

و این نکته ی مغز عرفانی که «مقصود ما ز خلق
جهان جلوه ی تو بود» تفسیر مقابله ی عارفانه ی
خداوند و ملائکه است که «... الطاف الوهیت و
حکمت ربوبیت به سر مایکه فرو می گفت : «انی
اعلم ما لاتعلمون». شما چه دانید که ما را با این
مشق خاک از ازل تا بند چه کارها در پیش است؟
و به راستی «ملائکتان را از ذوق حلاوت ملاحتیان
چه جاشنی؟». اوج این بندگی را از حسین - امام
شهدان - بشنویم که چه عاشقانه به خداوند عرضه
می دارد :

گفت: ای حبیب دادگر. ای کردگار من
امروز بود در همه عمر انتظار من
این خنجر کشیده و این خنجر حسین
هر گونه بهر نوست. نباید به کار من

و این تفسیر روشن آن نکاتی است که خداوند
می داند و دیگر مخلوقات و فرشتگان نمی دانند و
باز جلوه ی بارزتری از آن عهد الهی در کلام
آسمانی زینب تجلی می باید که با دیدن حسین
می فرماید : الهی رضی بفضانتک و تسلیحاً
لأمرک. لذا حسین (ع) که دل در گرو میثاق ازلی
خداوند دارد، بی محابا می گوید :

کو ناره های طره ی اکبر به باد رو
تا یاد توست مؤمن شب های تار من
و در ایات بعد «مناخره ی» حسین گوش نواز
است :

عین اگر زدار بلا زنده بود جان
این نقد جان بدمت سر نیزه دار من
در گلشن جنان به خلیل ای صبا بگو
بگذر به کربلا و ببین لاله زار من
* * *

و در بند دهم باز عظمت قاجمه رخ می نماید
و مصیبت عظمای قتل شاه دین، فرا روی شاعر
علوی قرار می گیرد و او بی تابانه می سراید :
ای دست حق که علت ایجاد عالمی
علت چه شد که در کف و دوان زبون شدی
امروز در ممالک جان دست. دست تو نیست
الله چگونه دستخوش خصم دوان شدی
کاش آن زمانی که خصم به روی تو بست آب
این خاکدان غم. همه در پای خون شدی

در بیت اخیر، با مراعات نظیری بی نظیر با
کلمانی چون آب و خاکدان و دریای خون و ...
تصویرسازی شده است. شاعر نشنگی امام (ع) را
با این بیت شاعرانه و زیبا بیان کرده است؛ به
گونه ای که نوعی استغنا و بی نیازی از آب دنیوی
از آن دریافت می شود.

در همین بند خطاب به خورشید می گوید :
ای خورش چو شد به نیزه سر شاه مشرقین
شرمت نشد که باز ز مشرق برون شدی؟
* * *

در بند سیزدهم، تیر تیریزی همچون محشم
باردیف «نوست» زبان حال زینب (س) را بر سر
نعش برادر به زیبایی بیان می کند :

این گوهر به خون شده غلتان حسین نوست
وین گشتی شکسته ز طوفان حسین نوست
این یوسفی که بر تن خود کرده بیزهن
از تازهای زلف پریشان حسین نوست
این پیکری که کرده نسیمش کفن به بر
از پرنیان ریکو بیابان حسین نوست

و در بند پانزدهم زینب این گونه نوحا می کند :
هر کس به قصدی ره صحرا گرفته پیش
من روی در تو و دگر آن روی در حجیز
بگشا ز خواب دیده و بنگر که از عراق
چونم به شام می برد این قوم بی تمیز
محمل شکسته. ناله خدی. ساربان سنان

و به بی کز آن و بند کز آن، ناله بی جهیز
 گاهم ز طعن نیزه به زانو سر حجاب
 گاهم ز نازیبا به سر دست احتریز

بندهای بیست و پنجم و بیست و ششم این ترکیب بند، بی شک از عالی ترین بندهای آن محسوب می شود. در این بندها، شاعر از دیدگاه روشن و منور عرفانی، به فاجعه ی کربلا می نگرد و حتی هم همین است، چرا که این جان بازی ها و شهادت طلبی های آگاهانه، جز از منظر جان نواز عرفان قابل تبیین نیست. لذا جان بازی حسین (ع) را نتیجه ی «عهدالست» و «دیناقت روشن آدمی با مقام ربوبی بر می شمارد.

بدین سان، تجلی انوار حقیقت ناب در آینه ی وجود امام (ع) تأیید می گیرد و از شکوه آن عشق دیرین، حسین (ع) مصداق بارز «مَنْ عَشَّقَنِي قَاتِلِي...» می گردد:

چون نیز عشق جا به کمان بلا کند
 اول نشست بر دل اهل ولا کند
 در حیرت اند. خیره سران از چه عشق دوست
 احباب را به بند بلا مبتلا کند

و این پرسش فلسفی و عمیق را تنها جوابی این گونه در خود است:

بیگانه را تحمل باز نیاز نیست
 معسوق، ناز خود همه بر آشنا کند
 تن پرور از کجا و نسای وصل دوست
 دردی ندارد او که همیشه دوا کند

و این «اهل و آلاء» به نام و نشان، یکی هم حسین (ع) است که به تعبیر عمان سامانی خطاب به آستان وحدانی گوید:

گفته: آن کس را که می جویی بمن
 باده خواری را که می گویی بمن
 ضربه هایش را تمامی گوش کرد
 ساغر می را تمامی نوش کرد

تا آن جا که:
 دیگر از ساقی. نشان باقی نبود
 زان که آن می خواره جز ساقی نبود
 و لذا نیز تبریزی هم می فرماید:

آری کسی که کشته ی او این بود سر است
 خود را اگر به کشته ی خود خون بها کند
 یا الله اگر نبود خدا خون بهای او
 عالم نبود در خور نخلین پای او

و باز در بند بیست و پنجم که در واقع نتیجه گیری از گفت و شنودهایی عارفانه است،

آرام می سراید:

قل شهید عشق نه کار خدنگ بود
 دنیا برای شاه جهان را ز تنگ بود
 آینه خود ز تاب تجلی به هم شکست
 کیزم که خصم را دل پر کینه سنگ بود
 عهد است اگر نگر قس عیان او
 عهد بقا به کام مخالف شرتنگ بود
 از عشق پرش. حالت جان بازی حسین
 پای برای عقل در این عرصه تنگ بود

در بند بیست و ششم گاه آن رسیده که محبوب هم، با حسین (ع) سخن بگوید و نه سخنی از نوع سطحیات عارفانه و فراتر از ادراک بشر خاکی، بلکه احتجاجات و دلایل بسیار سهل و ممتنعی که همگان در می یابند اما از ایراد مانند آن عاجزند. بشنوم از سراپرده ی جلال و جبروت خطاب به جسم مطهر حسین (ع):

تو از برای مایی و ما از برای تو
 عهدی است این فضای تو را با بقای ما
 دانی سری ز شوق و خردی نقای دوست
 هرگز ز یان نبرد. کس از خوی بهای ما
 جان بازی آن حجاب دو بینی به هم درید
 در جلوه گاه حسن توئی. خود به جای ما
 باز آن چشم ما ز ازل بر قدم توست
 خود خاک روپ راه تو بود اینبای ما

تا آن جا که:

منسوخ کرد فکر اوائل حدیث تو
 ای داده تن ز عهد اول بر قضای ما

که بی شک ترجمان این حدیث قدسی است که:
 «مَنْ طَلَّبَنِي وَجَدَنِي وَ مَن وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَن عَرَفَنِي أَحْبَبَنِي وَ مَن أَحْبَبَنِي عَشَّقَنِي وَ مَن عَشَّقَنِي عَشَّقْتُهُ وَ مَن عَشَّقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَن قَتَلْتُهُ قَتَلْتُهُ دَيْتُهُ وَ مَن قَتَلْتُهُ قَتَلْتُهُ فَأَنَا دَيْتُهُ».

دیگر بندهای این ترکیب بند عالمانه، به بازتاب شهادت مظلومانه ی حسین (ع)، احوال اهل حرم آن امام همام و اینبای مکرّم و خلوت نشینان ملکوت، که هر کدام در عزای حسین به نوعی مرثیه سر داده اند، اختصاص یافته است.

فدسیمان سر به کربان به حجاب ملکوت
 حوزیان دست به کسوی بریشان ز قصور
 کوش خضرا همه بر غنغله ی دبو و پری
 سطح غیرا همه بر ولوله ی وحش و طیور

و در آخرین بیت از بند سی و سوم چه زیبا، خطاب به فلک کج کردار می سراید:

مگر وفا به صکافات روز بدر نکرد
 تظاولی که کشید از تو جسم ممتحنش

شایان ذکر است، که زبان و سبک این ترکیب بند نیز بی شک از عوامل گیرایی آن به شمار می آید. سبک پر توان عراقی که تجلی آن را در سخن سعدی و مولانا و حافظ می توان دریافت. «تسیر» در اشعارش نظر به اشعار سعدی دارد و آثار این اثرپذیری در غزلیات او محسوس است. وی به اقتضای غزلیات سعدی، غزلیاتی سروده که در دیوان او موسوم به «آتشکده» آمده و انصافاً سراسر این دیوان خواندنی است.

در فصاید او که عمدتاً در ستایش اولیای دین و ائمه ی هدی - علیهم السلام - است، فخامت کلام خاقانی را می توان دید.

حسن حتام این مقال را ابیانی چند از ادیب الممالک فراهانی در سزرگداشت «تسیر» قرار می دهیم:

عجبی نیست هر آن آیت زبانی را
 بگر کند زنده ز نو حکمت آصفانی را
 حجة اسلام آمد لقبت زان که به خلق
 بشناسانی هر حجت یزدانی را
 دم عیسوی عقیق لب لعل تو وزد
 کهرت خیره کند تاج سلیمانی را

باورنی ها:

مبع اصلی این گفتار دیوان آتشکده، به تصحیح آقای علی اکبر عماد، چاپ چهارم است. شرح حال جامع و مفصل نیز را می توان در کتاب «دانشندان آذربایجان» اثر محمدعلی تربت سرزاد.

۱- آغاز آتشکده، صفحه ۱.

۲- المصحف فی معایر اشعار المجمع، شمس قیس رازی، به تصحیح استاد محمد نفی «مترجم رضوی و علامه محمد فروزی، کابفروشی تهران، ۱۳۲۸، آغاز کتاب.

۳- دیوان فرخی، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاهی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، انتشارات رولر، ص ۹۰.

۴- گنجینه الاسرار، عمان سامانی، از نشرات کتابخانه ی بیتم تعار، اصفهان.

۵- مرصاد العباد، نجم الدین رازی، به تصحیح دکتر محمد امین ریاضی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳، ص ۷۱، انتشارات علمی و فرهنگی.

۶- نقل از مقدمه ی آتشکده، به تصحیح عماد.

کاربرد الگویی طرح درس روزانه در آموزش زبان و ادبیات فارسی



حسین قاسم پور مقدم

آموزش درس زبان و ادبیات فارسی فرآیندی نظامدار، هدف دار و پویاست که برای ایجاد تغییرات مطلوب در رفتار دانش آموز (دانش ها، مهارت ها و نگرش ها) طراحی و برنامه ریزی می شود. آموزش و تدریس به ارائه ی درس در کلاس محدود نمی گردد بلکه از سه مرحله ی به هم پیوسته یعنی: طراحی، اجرا و ارزش یابی تشکیل می شود و مهم ترین بخش آن طراحی است. همان طور که در شماره ی قبل گفته شد، در مرحله ی طراحی می توان از الگوهای مناسبی بهره گرفت تا شیوه ی تدریس مطلوب و هدفدار شود. در این شماره، کاربرد طرح درس روزانه نحوه ی تنظیم درست آن همراه با ارائه ی مصداق هایی تبیین می گردد.

طرح درس روزانه مجموعه ی فعالیت هایی است که معلم برای تحقق اهداف، چگونگی عرضه ی محتوای درس، سازمان دهی فعالیت های خود و دانش آموزان در زمان معین و ارزش یابی از آموخته های آنان، از قبل پیش بینی و تنظیم می کند. استفاده از طرح درس موجب می شود که معلم: ۱- با توجه به هدف های درس مورد نظر بین نحوه ی ارائه ی درس و دست یابی به اهداف، هماهنگی و انسجام برقرار سازد. ۲- روش ها و وسایل آموزشی را به تناسب اهداف، شرایط و نیازهای دانش آموزان انتخاب کند. ۳- در آموزش مفاهیم اصلی درس اعتماد به نفس، احاطه و تسلط کافی داشته باشد. ۴- نقاط ضعف و قوت خود را بشناسد و در جهت رفع نارسانی های تدریس بکوشد. ۵- در فعالیت های کلاسی نظم و ترتیب منطقی داشته باشد. ۶- نظام ارزش یابی ورودی، مرحله ای و پایانی را به درستی پیش بینی کند. همه ی ما به ضرورت داشتن طرح درس، در موفقیت امر تدریس واقف هستیم. بنابراین، ابتدا یک نمونه از طرح درس را با هم می خوانیم تا پس از مطالعه ی بخش ها، عناصر و اجزای اصلی، به تشریح مراحل تهیه ی آن بپردازیم:

طرح درس روزانه پایه نهم: ادبیات فارسی، موضوع درس: داستان خرد و شو، پایه آموزگار: مصطفی تلخ، ۱۳۸۶، مدت: ۹۰ دقیقه هدف کلی: آشنایی دانش آموزان با نمونه های از ادبیات داستانی و پیام آن

موضوع و محتوای درس	هدف کلی	هدف های جزئی	اهداف مهارتی	پیش از درس	ارزش یابی تشخیصی	نشیانه	مراحل تدریس	روش های آموزشی	سواد قوی تر	تکلیف های درسی	زمان لازم	نوع و روش های
ادبیات داستانی از مصداق دیگر حکایت در مورد زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با نمونه های از ادبیات داستانی و پیام آن	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی
آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی	آشنایی دانش آموزان با سبک زندگی و سبک زندگی و راه های رسیدن به موفقیت و خوشبختی

توسعه توانایی های تفکر و حل مسئله دانش آموزان

طرز تهیه ی طرح درس

همان طور که ملاحظه می کنید، طرح درس علاوه بر ترتیب چهارچوب کلی درس به ما کمک می کند که بخش های اصلی تدریس را فراموش نکنیم. البته در همه ی دروس استفاده از چنین الگویی توصیه نمی شود اما اگر قرار است طرح درسی بنویسیم، بهتر است اصول و مراحل تهیه ی آن مورد توجه قرار گیرد تا هم مرحله ی طراحی و هم اجرای تدریس، صحیح و هدفدار باشد.

اگر بخواهیم طرح درس تنظیمی به خوبی اجرا شود و به هنگام تدریس (اجرا) فعالیت های پیش بینی شده عملی گردند، باید مراحل تهیه ی طرح درس، مفاهیم اساسی و کلیدی آن را به درستی بشناسیم و بتوانیم آن ها را به گونه ای صحیح و علمی تنظیم کنیم؛ به نحوی که مطالب مندرج در هر بخش یا عنوان آن بخش هماهنگی و تناسب داشته باشد. برخی از طرح درس ها نه تنها ترتیب منطقی ندارند بلکه توضیحات مربوط به هر مرحله از مراحل تدریس نیز ناقص و نادرست است. در تهیه ی یک طرح درس لازم است نکات و مراحل زیر رعایت شود: (مثال از درس دوازدهم کتاب زبان فارسی ۱ سال اول متوسطه انتخاب شده است)

۱- تعیین موضوع درس: «گروه اسمی» در کتاب زبان فارسی، سال اول دبیرستان

۲- تعیین هدف کلی درس: برای این کار به دو شیوه می توان عمل کرد: الف- مطالعه ی محتوای درس و نوشتن هدف کلی مانند آشنایی با گروه اسمی و انواع اسم. ب- بر اساس موضوع درس مانند «گروه اسمی».

۳- تعیین رئوس مطالب: برای دست یابی به هدف کلی بهتر است رئوس مطالب و مفاهیم اصلی درس استخراج شود. ضمناً تعیین رئوس مطالب به معلم کمک می کند تا هدف های جزئی و رفتاری را به راحتی بنویسد؛ مانند: اجزای گروه اسمی، راه های تشخیص اسم، ویژگی های اسم در درس دوازدهم (گروه اسمی) کتاب زبان فارسی اول متوسطه.

۴- نوشتن هدف های جزئی: منظور از هدف های جزئی اطلاعات، مهارت ها و نگرش هایی است که انتظار داریم دانش آموزان در طول تدریس به آن ها برسند؛ مثلاً: از دانش آموزان توقع داریم: الف- هسته و وابسته ی گروه های اسمی را بشناسند. ب- راه های تشخیص اسم را بدانند؛ با ویژگی های اسم آشنا باشند.

۵- نوشتن هدف های رفتاری: این هدف ها باید با توجه به هدف های جزئی و مناسب با سطوح مختلف حیطه های یادگیری نوشته شود و از ساده به مشکل تنظیم گردد؛ به طور مثال: دانش آموزان در پایان درس گروه اسمی باید بتوانند: الف- ویژگی های اسم را نام ببرند (حیطه ی شناختی، سطح دانش) ب- با ذکر مثال، انواع اسم را از نظر ساخت بیان کنند (سطح درک و فهم و مهارت گفتن) پ- با نمونه های داده شده اسم مشتق بسازند (سطح کاربرد و مهارت بیان) ت- در انجام تمرینات و فعالیت های کلاسی دقت بیشتری نشان دهند (سطح توجه و پاسخ-حیطه ی عاطفی).

۶- پیش بینی دانسته های قبلی دانش آموزان (رفتار ورودی): در این مرحله، مطالب و مفاهیمی که دانش آموز برای یادگیری درس جدید باید از قبل کسب کرده باشد، بررسی و پیش بینی می شود؛ برای مثال، دانش آموز قبل از یادگیری این درس اطلاعات و مهارت های زیر را کسب کرده است: الف- در سال سوم راهنمایی با انواع اسم آشنا شده است. ب- قادر است

برای انواع اسم مثال بزند. ب- می تواند ویژگی های فعل را با ذکر مثال بیان کند. تب- قادر است با استفاده از مهارت مقایسه درباره ی پدیده های مختلف چند بند بنویسد. ث- نمی تواند اجزای گروه اسمی را نشان دهد و ...

۷- نوشتن سؤالات مناسب برای ارزش یابی تشخیصی: این سؤالات با توجه به دانسته های قبلی دانش آموزان تهیه و تنظیم می شود و توانایی دانش آموزان در پاسخ گویی به آن ها، آمادگی آنان را برای یادگیری درس جدید نشان می دهد؛ مثال: الف- انواع اسم را نام ببرید. ب- برای انواع اسم مثالی ذکر کنید. پ- با ذکر مثال ویژگی های فعل را بیان کنید. ت- با استفاده از شیوه ی مقایسه، تفاوت ها و شباهت های غزل و قصیده را بیان کنید. ث- آیا تمرینات درس قبل را انجام داده اید؟ ح- آیا اجرای گروه اسمی را می شناسید؟

۸- پیش بینی نتیجه ی ارزش یابی تشخیصی: در این مرحله، معلم نتایج احتمالی پاسخ به سؤالات را پیش بینی و بر اساس آن، نقطه ی شروع تدریس خود را از قبل تعیین می کند.

۹- تعیین مراحل تدریس (اجرای طرح): در این بخش از طرح درس، معلم باید مراحل زیر را مشخص کند.

الف- ایجاد آمادگی و انگیزه: معلم باید خودش را برای تدریس آماده سازد؛ اطلاعات مربوط به درس را از منابع و متون مناسب استخراج کند و درباره ی چگونگی عرضه ی محتوای درس بیندیشد. اگر قرار است در تدریس از مواد و وسایلی استفاده کند؛ آن ها را تهیه و آماده نماید. از سوی دیگر در دانش آموزان نیز آمادگی را ایجاد کند تا با انگیزه ای فوری تر در یادگیری درس جدید شرکت کنند. برخی از معلمان حضور و غیاب می کنند، عده ای با نقل حکایت، گروهی با فراتر فطحه شعری زیبا و بالاخره بعضی با طرح سؤالات هدفدار، در دانش آموزان انگیزه و آمادگی لازم را ایجاد می کنند؛ مثلاً در تدریس گروه اسمی می توان نمودار تقسیم بندی اسم را در تابلو رسم کرد یا با استفاده از مازیک و مشق آن را برای دانش آموزان به نمایش گذاشت.

ب- معرفی درس و بیان هدف های آموزشی: لازم است درس جدید مرتبط با اطلاعات و تجارب قبلی دانش آموزان معرفی شود و هدف های درس به طور صریح، ساده و مشخص بیان گردند. در واقع، هدف های درس همان انتظاراتی هستند که معلم از دانش آموزان دارد؛ منتها این انتظارات از طریق کتاب و برنامه ی درسی در اختیار معلم گذاشته می شود؛ مثال: در این درس می خواهیم با ویژگی های اسم آشنا شویم و راه های تشخیص آن را بشناسیم تا بتوانیم در متون ارائه شده انواع اسم را از جهات مختلف تعیین کنیم (گروه اسمی).

پ- عرضه ی درس: در این مرحله، معلم با توجه به روش ها و فعالیت های پیش بینی شده و با کمک وسایل مناسب، مفاهیم اساسی درس را تشریح می کند. مفاهیم باید با سیری از ساده به دشوار و متناسب با هدف های درس تنظیم و عرضه گردد و تا حد ممکن از پراکنده گویی و عرضه ی اطلاعات بیش از میزان لازم پرهیز شود. بهتر است بیشتر درس ها به شیوه ی پرسش و پاسخ، اکتشافی و حل مسئله تدریس شود تا خود دانش آموزان در یادگیری سهیم و دخیل باشند؛ مثلاً در تدریس گروه اسمی می توان با تکیه بر اطلاعات اندوخته شده در دوره ی راهنمایی و از طریق پرسش و پاسخ و رسم نمودار بر روی تابلو کلاس، مفاهیم درس را تبیین

کرد. ضمناً در این مرحله لازم است معلم از ارزش یابی مرحله ای با تکوینی نیز استفاده کند؛ یعنی حتی با فاصله ی زمانی معین و به تناسب بخش های تدریس شده از طریق پرسش، میزان یادگیری دانش آموزان را بسنجد.

ت - جمع بندی مطالب اساسی: به منظور تثبیت اندوخته ها و آموخته ها بهتر است درسی عرضه شده به طور خلاصه جمع بندی شود. اگر این کار توسط دانش آموزان و با هدایت هدفمند معلم انجام گیرد، رضایت دانش آموزان از جریان یاددهی و یادگیری افزایش خواهد یافت. این مرحله از اهمیت به سزایی برخوردار است. مثال: یکی از دانش آموزان به پای تخته می آید و با رسم نمودار و نوشتن جملات کوتاه و روشن به کمک سایر شاگردان درس را به طور خلاصه جمع بندی می کند.

ث - ارزش یابی پایانی: برای اطمینان از نتیجه ی فرآیند یاددهی - یادگیری لازم است معلم در پایان هر جلسه تدریس سوالاتی را طرح کند و دانش آموزان به آن ها پاسخ دهند. در این حالت، ارزش یابی به شکل دلخواه معلم و با هدف سنجیدن درک و فهم و میزان یادگیری دانش آموزان و چگونگی تحقق اهداف و کیفیت تدریس معلم صورت می پذیرد؛ مثال: چه کسی می تواند انواع اسم را در درس «تو این را دروغ و فسانه بدان» از کتاب ادبیات فارسی یا متنی دیگر مشخص کند؟ چه کسی می تواند اسم های مرکب و مشتق را در درس اول کتاب زبان فارسی معین کند؟ ج - تعیین فعالیت های خارج از کلاس: معلم می تواند تکالیف و فعالیت هایی را - به صورت انفرادی یا گروهی - برای دانش آموزان تعیین کند تا مفاهیم درس را بیشتر و عمیق تر یاد بگیرند. برای این منظور، بهتر است فعالیت هایی انتخاب شوند که در زندگی دانش آموزان نمود عینی و کاربرد دارند.

۱۰ - تعیین روش های تدریس: معلم با اطلاعاتی که در زمینه ی روش ها و راهبردهای یاددهی - یادگیری دارد و با توجه به ماهیت درس و هدف های آن و نیز شرایط کلاس، روش های تدریس مناسب را پیش بینی می کند. روش توضیحی، سخنرانی، بحث گروهی، نمایشی، حل مسئله، تمرین و... از انواع این روش ها هستند.

۱۱ - تهیه ی مواد کمک آموزشی مناسب.

۱۲ - مشخص کردن فعالیت های دانش آموزان.

۱۳ - تعیین زمان لازم برای اجرای هر یک از مراحل تدریس.

۱۴ - تعیین نوع ارزش یابی و تهیه ی سوالات مناسب.

تا این جا با نمونه ای از طرح درس و طرز تهیه ی آن بر مبنای اصول علمی آشنا شدیم. اکنون می توانیم با انجام تمرین های زیر توانایی خود را در این زمینه تقویت کنیم. بهتر است تمرین های زیر را برای درس های کتب زبان فارسی و ادبیات فارسی ۱ و ۲، تاریخ ادبیات، آرایه های ادبی و کتب های زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی انجام دهیم:

۱ - تعیین هدف یا هدف های کلی درس

۲ - تعیین رئوس مطالب و مفاهیم اصلی آموزشی

۳ - تعیین هدف های جزئی و رفتاری درس

۴ - پیش بینی رفتارهای ورودی دانش آموزان

۵ - چگونگی اجرای تدریس با توجه به اطلاعات استخراج شده (شرح تفصیلی تدریس)

۶ - طرح چند خودآزمایی برای ارزش یابی پایانی (غیر از خودآزمایی های کتاب)

شما همکار گرامی می توانید پس از انجام این تمرین ها، حاصل کار خود را برای مجله بفرستید تا مورد بررسی قرار گیرد و در صورت لزوم نظریات کارشناسی به صورت کتبی برای شما ارسال گردد.

اکنون برای آشنایی و استفاده ی بیشتر دو نمونه ی دیگر از طرح درس را با هم می بینیم.

نمونه ی شماره ی ۱

نام درس: زبان فارسی

موضوع درس: جمله ی ساده و انواع آن

پایه: اول متوسطه

مدت: ۹۰ دقیقه

تهیه کننده: سکینه آموزگار، دبیر ادبیات منطقه ی ۷ تهران

هدف کلی: آشنایی با انواع جمله های ساده

هدف های جزئی: از دانش آموز انتظار می رود در پایان درس بتواند:
۱- اجزای اصلی جمله را بشناسد. ۲- جمله های دو، سه و چهار جزئی را بشناسد. ۳- نهاد و گزاره را در انواع جمله ها بشناسد. ۴- نحوه ی ساختن جمله با فعل های مختلف را بداند. ۵- نحوه ی جانشین سازی را در نمونه های ارائه شده بداند.

هدف های رفتاری: دانش آموز در پایان درس باید بتواند:

۱- اجزای جمله های دو، سه و چهار جزئی را تشخیص دهد. ۲- فعل های ناگذر، با مفعول، با متمم و با مستند را تشخیص دهد. ۳- انواع جمله ها را در متون مختلف نشان دهد. ۴- برای هر یک از انواع جمله های ساده مثالی ذکر کند.

رفتارهای ورودی درس: ۱- دو بخش اصلی جمله یعنی نهاد و گزاره را می شناسد. ۲- فعل و نهاد اجباری (شناسه) را می شناسد. ۳- نحوه ی مطابقت شناسه با نهاد اجباری را می داند. ۴- جمله های چند جزئی را نمی شناسد.

ارزش یابی تشخیصی: با توجه به رفتارهای ورودی، چند سؤال از درس قبلی دستور مطرح می شود.

مراحل تدریس: (زمان ۴۵ دقیقه)

۱- حضور و غیاب و ایجاد آمادگی و رسیدگی به کارهای تعیین شده از جلسه ی قبل؛ اجرای ارزش یابی تشخیصی و تعیین نقطه ی شروع تدریس
۲- معرفی درس و بیان هدف های آن، نوشتن چند جمله بر روی تخته ی کلاس و مشخص کردن فعل ها

۳- عرضه ی مطلب: چند جمله بر روی تخته نوشته می شود تا دانش آموزان نهاد و فعل آن ها را مطابقت دهند. سپس معلم به توضیح این نکته می پردازد که چرا برخی از جملات دو جزئی، برخی سه جزئی و برخی دیگر چهار جزئی هستند. معلم به کمک دانش آموزان نمودار انواع جمله ها را بر روی تخته رسم می کند و برای هر یک چندین نمونه ارائه می دهد.

توجه: در زبان فارسی بعضی از افعال همیشه همراه با یک حرف اضافه ی مشخص در جمله به کار می روند که به آن ها «فعل های متمم خواه»

می گویند. مانند چسیدن (به)، افزودن (به)، سنجیدن (با)، و نچسیدن (از)، نازیدن (به)، جنگیدن (با)، برخوردن (به)، کاستن (از) و ...

۴- جمع بندی: انواع جمله های ساده بر مبنای نوع فعل آن ها عبارت اند از: دو جزئی، سه جزئی و چهار جزئی (با ذکر مثال).

۵- ارزش یابی پایانی: چند فعل به دانش آموز داده می شود تا با توجه به نوع آن ها جمله بسازد.

۶- تعیین تکلیف: علاوه بر تمرین های کتاب، لازم است دانش آموزان در متون مشخص شده انواع جمله ها را نیز تعیین کنند.

روش تدریس و وسایل آموزشی: از روش های توضیحی، پرسش و پاسخ و وسایلی مانند نخته، کتاب و ... استفاده می کنیم.

نمونه ی شماره ۲

نام درس: آرایه های ادبی

موضوع درس: کتابه

پایه: سوم متوسطه (ادبیات و علوم انسانی)

مدت: ۹۰ دقیقه

تاریخ: ۱۳۷۴/۱۱/۱۸

نهیبه کتنده: زهرا صادقی گلندر، دبیر ادبیات منطقه ی ۱۹ تهران

هدف کلی: آشنایی با یکی از آرایه های بیان

روش مطالب: الف- معرفی کتابه ب- عملکرد و معنی کتابه در جمله ها و عبارات

اهداف جزئی: از دانش آموزان انتظار می رود پس از گذراندن این درس:

الف- کتابه های به کار رفته در عبارت ها را بشناسند. ب- معنی و مفهوم کتابیات را در جمله ها تشخیص دهند. پ- معنی ظاهری و باطنی کتابه را بدانند.

هدف های رفتاری: دانش آموزان پس از اتمام درس باید بتوانند:

الف- کتابه ها را در عبارات و ابیات مختلف پیدا کنند. (سطح کاربرد)

ب- مفهوم کتابه ها را در جملات و ابیات بیان کنند. (سطح کاربرد) پ-

پس از خواندن جملات کتاب، کتابه ها و مفهوم آن ها را بیان کنند. (سطح

درک و فهم) ت- به حل تمرینات درس علاقه نشان دهند.

رفتار ورودی: قبل از شروع درس دانش آموزان:

الف- تعدادی از آرایه های ادبی مانند تشبیه، استعاره و مجاز را می شناسند.

ب- این آرایه ها را در عبارات و بیت های مختلف تشخیص می دهد.

پ- می داند که تشبیه، استعاره و مجاز جزئی از بیان هستند.

ت- با آرایه ی کتابه و کاربرد آن در متون ادبی آشنا نیستند.

ارزش یابی تشخیصی: با توجه به رفتارهای ورودی، از درس های قبل سؤالاتی مطرح می شود.

مراحل تدریس: (تعیین زمان برای هر یک از مراحل زیر)

۱- آمادگی و ایجاد انگیزه: سلام و احوال پرسی، حضور و غیاب، ارزشیابی وضع جسمانی و روحی دانش آموزان، بررسی تکالیف مربوط به درس قبل- اجرای ارزش یابی تشخیصی.

۲- معرفی درس و بیان هدف های رفتاری: نوشتن کلمه ی کتابه بر روی تخته ی کلاس و بیان روشن و ساده ی هدف ها و انتظارات معلم از دانش آموزان.

۳- عرضه ی درس: معلم تصاویرهایی را که به صورت کتابه ای بر روی مقوا ترسیم شده به دانش آموزان نشان می دهد و از آنان می خواهد نظر خود را درباره ی هر یک از تصاویر بیان کنند. معلم پاسخ های درست را تشویق می کند، سپس کتابه های مربوط به تصاویر را با گچ سفید و رنگی روی تخته می نویسد. بعد تصاویرهایی را به دانش آموزان می دهد و از آنان می خواهد با کار به صورت گروهی، کتابه های تصاویر را بیابند و بیان کنند. پس از این کار، مثال متن درس به وسیله ی دانش آموزان خوانده می شود و کتابه های موجود در آن ها مطرح می گردد. معلم دانش آموزان را به سوی پاسخ صحیح هدایت می کند و در پایان درباره ی آرایه ی کتابه، توضیحاتی تکمیلی می دهد.

۴- جمع بندی: معلم به کمک یکی از دانش آموزان، خلاصه ی درس را همراه با چند نمونه و مصداق روی تخته می نویسد تا برای دانش آموزان ابهامی باقی نماند.

۵- ارزش یابی پایانی: معلم عبارات و ابیاتی را روی تخته می نویسد و از دانش آموزان می خواهد کتابه های آن ها را تشخیص دهند.

۶- تعیین تکلیف: معلم درباره ی تمرینات کتاب راهنمایی های لازم را مطرح می کند تا دانش آموزان ضمن پاسخ گویی به تمرینات کتاب، تمرینات معلم را نیز انجام دهند. سرانجام، درس با گفتن «خسته نباشید» به پایان می رسد.

وسایل کمک آموزشی: تخته ی کلاس، گچ سفید و رنگی، کتاب درسی، تصاویر رسم شده بر روی مقوا و ...

روش های تدریس: پرسش و پاسخ، سخنرانی، توضیحی، نمایش و ...

۵- زیر نویس ها:

۱- برای اطلاع بیشتر از چگونگی نوشتن هدف های رفتاری بر اساس سطوح حیطه های یادگیری، به مقاله ی «کاربرد انگوی عمومی تدریس در آموزش زبان و ادبیات فارسی» شماره ۲۵ مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی مراجعه کنید.

۲- این طرح درس پس از تجدید نظر و انطباق با مراحل تشبیه و تنظیم طرح درس مورد استفاده قرار گرفت.

۳- این طرح درس به عنوان بهترین طرح در جشنواره ی الگو های برتر تدریس سال ۱۳۷۲ در منطقه ی ۱۹ تهران برگزیده شد و پس از تجدید نظر و انطباق با اصول نهایی طرح درس مورد استفاده قرار گرفت.

۵ منابع:

- کتاب های درسی زبان فارسی و ادبیات فارسی سال اول متوسطه، قرابه های ادبی سال سوم متوسطه و زبان فارسی پیش دانشگاهی.
- مجموعه های آموزشی و پرورشی، حسن شعبانی، انتشارات سمت، ۱۳۷۱.
- روش شناسی تدریس، رضا رجانی زاده، انتشارات ترمه، تهران، ۱۳۷۵.
- مبانی نظری تکنولوژی آموزشی، دکتر هاشم فرداوش، انتشارات سمت، ۱۳۷۲.
- طرح درس، مرتضی مجدفر، انتشارات چاپار فرزنگان، ۱۳۷۳.

۲- زبان شناسی

فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی -
موضوعی - توصیفی

تألیف: سید جلیل ساغر و انبان

نویسنده در تألیف این کتاب از ۲۳۸ کتاب، مقاله، منبع و مأخذ سود جست است و فرهنگی غنی و پر بار از واژگان و اصطلاحات و تعاریف زبان شناسی گرد آورده است. اهمیت اساسی کتاب در سادگی استفاده از آن است که هم برای خواننده‌ی ناآشنا به تعاریف و اصطلاحات فنی زبان شناسی قابل درک است و هم برای آن که هیچ نوع آشنایی با مفاهیم اساسی زبان شناسی ندارد. اوکی از طریق فهرست مطالب می‌تواند مطلب دل خواه خود را در این کتاب بیابد و دومی از طریق فهرست مخصوص الفبایی اصطلاحات.

در این فرهنگ ۷۳ موضوع در زمینه‌های مختلف علم زبان شناسی به عنوان مدخل‌های اصلی انتخاب و شرح داده شده است. در هر مدخل نیز ارجاعات کافی به کتاب‌های اختصاصی زبان شناسی داده شده تا خواننده بتواند برای دست یافتن به کل موضوع به آن‌ها مراجعه کند. مؤلف در این کتاب به ساده‌ترین زبان ممکن، پیچیده‌ترین

اصطلاحات را توضیح داده است.

ساخت آوایی زبان

نویسنده: دکتر مهدی مشکوة الدینی

این کتاب نوشته‌ای درباره‌ی واج شناسی بر اساس نظریه‌ی زایا- گشناری است در ۹ فصل و شامل مبانی آواشناسی، واج و روش‌های واج شناسی، ساخت آوایی زبان و دسته بندی واج‌ها، مشخصه‌های واجی، واحدهای آوایی زنجیره‌ای، فرایندهای واجی، دو سطح آوایی گفتار، نکواژ و واژه.

فصل دوم کتاب به شرح اندام‌های گویایی و صداهای زبان اختصاص دارد و در فصل سوم از مفهوم و تعریف واج و روش‌های بررسی و توصیف واج‌ها، روش واج شناسی مکتب پراگ، واج شناسی در روش‌های زبان شناسی ساخت گرا و بالاخره بیان کلی همین مطالب از دیدگاه واج شناسی زایا- گشناری اطلاعات دقیق و عمیقی به خواننده ارائه می‌شود.

بیان مطالب با وجود اصطلاحات فنی زبان شناسی و برخلاف آن چه از چنین

کتاب‌هایی انتظار می‌رود، بسیار روشن است و روان و خالی از پیچیدگی.

بررسی زبان

میخنی در زبان شناسی همگانی

نویسنده: جورج یول

مترجمان: دکتر اسماعیل جاویدان، دکتر حسین وثوقی

نگاهی به زبان

(یک بررسی زبان شناختی)

نویسنده: جورج یول

مترجم: تسمین حیدری

این کتاب دوبار با دو نام ترجمه و چاپ شده است.

کتاب شامل ۲۰ فصل، یک پیوست، یک کتاب نامه و دو واژه نامه‌ی انگلیسی و فارسی است.

نویسنده، کتاب را با مقدمه‌ای گیرا و زیبا درباره‌ی پیدایش زبان و تاریخچه‌ی آن آغاز کرده و منشأهای احتمالی آن را در این مقدمه‌ی کوتاه و صمیمی بررسی کرده است. زبان کتاب بسیار خودمانی و آشناست و در عین حال که مشکل‌ترین مباحث زبان شناسی را مطرح می‌کند و از

فنی بودن کار، آنی غافل نیست، ساده ترین بیان را برای انتقال مفاهیم برمیگزیند. نویسنده به نحوی چشم گیر، خواننده را با مسائل فنی و پیچیده ی زبان درگیر می کند و ذهن وی را برای کشف بسیاری از ناشناخته های فن زبان شناسی آماده می سازد. هر فصل با یکی دو بند از نوشته های نویسندگان بزرگ انگلیسی زبان آغاز می شود و به نحوی به مطالب فصل پیوند می خورد. در پایان هر فصل، سه بحث کاربردی می آید که کتاب را برای خواننده به یک کتاب آموزشی بدل می کند. با این روش، خواننده، موضع انفعالی ندارد بلکه فعالانه به درک و دریافت وادار می شود.

تاریخ زبان فارسی

نویسنده: پرویز نائل خانلری

این کتاب حاصل تلاش های دراز دامن، گسترده، همه جانبه، بی گیر و زورف نگرانه ی اسنادی بزرگ و پژوهشگری برجسته در زبان و ادبیات

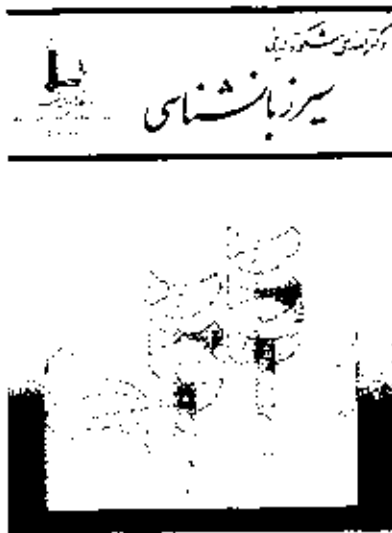
فارسی است؛

بحر و تقدم در پژوهش های نوین زبان فارسی از جمله ویژگی های انکارناپذیر نویسنده است. پیش از آن هم نویسنده در زمینه های دستور زبان فارسی از دیدگاهی نوین و عروض فارسی به شیوه ای کاملاً ابتکاری و عالمانه

نخستین و بلندترین گام ها را برداشته بود و این دو علم را از بسیاری جهات پیراسته و آراسته بود و حاصل کار خود را در کتاب های «دستور زبان فارسی» و «وزن شعر فارسی» به جامعه ی علم و ادب ایران پیش کش کرده و پس از آن نیز با

نوشتن کتاب «زبان شناسی و زبان فارسی» دریچه ای نو بر این پژوهش ها گشوده بود. کتاب حاضر به نیازی پاسخ داد که همیشه جای خالی آن را در تئیمات دانشگاهی زمان می شد احساس کرد. کتاب که با تعریف زبان آغاز می شود، می کوشد برای هر پرسشی در این زمینه نیکوترین پاسخ را ارائه نماید. نخستین توصیف های عالمانه از واک (واج) ها و

تحول آن، تحول الفصاح و معانی، انواع زبان ها، خوبشاونندی زبان ها، زبان های ایرانی باستان و اطلاعات گسترده درباره ی هریک، زبان ایرانی نو و تحول آن، بررسی مفصل فعل در زبان های نو و کهن فارسی و ... در کتاب حاضر آمده است.



زبان شناسی جدید نویسنده: مانفرد بی پرویش مترجم: محمد رضا باطنی

این کتاب نخستین بار بیست سال پیش به چاپ رسید اما تا نه تصور شود که گذشت بیست سال و افزونی و تغییر و تحول نظریه های

زبان شناسی از تازگی و اهمیت آن کاسته است. هنوز هم مطالب مورد بحث در این کتاب چنان است که هم خواننده ی آشنا به مباحث زبان شناسی از آن لذت می برد و هم خواننده ی مبتدی که می تواند مفیدترین اطلاعات را از نوشته های آن اخذ کند. علت این امر را باید در این ویژگی جست که هم نویسنده، دانشمندی زبان شناس است و هم مترجم و حق نیز همین است که کتاب هایی از این دست به وسیله ی اهل فن نوشته و به وسیله ی اهل فن نیز ترجمه گردد.

این کتاب در عین حال که تاریخچه ای فشرده و کوتاه از مباحث زبان شناسی عصر حاضر است، صرفاً وقایع نگاری محض درباره ی تاریخ زبان شناسی نیست بلکه در یک مسیر منطقی از آغاز زبان شناسی تطبیقی تا زبان شناسی امریکایی کوشش شده است ... همه ی اطلاعات مستدلی که خواننده لازم دارد به زبانی غیر فنی بیان شود و مسائل عمده ای که موضوع پژوهش های زبان شناسی قرار گرفته و از پژوهش آن ها بپیشی حاصل شده به

میان آید.

فیزیک گفتار (مقدمه‌ای بر آواشناسی اکوستیک)

نویسنده: دی. بی. فرای
مترجم: نادر جهانگیری

کتاب فیزیک گفتار نخستین کتاب مستقل و تخصصی در زمینه‌ی آواشناسی فیزیکی ترجمه شده به زبان فارسی است. مؤلف بحث خود را با زبانی ساده و روشن از مبانی فیزیک صوت آغاز کرده و پس از مثال‌ها و توضیحات لازم تا بررسی ویژگی‌های صداهای گفتار و نقش آن‌ها ادامه داده است. بحث‌های دیگر کتاب عبارت‌اند از: تولید صدا، انتشار امواج صوتی، جذب و بازتاب انرژی صوتی، طنین، مکانیسم گفتار به عنوان مولد صوت، مجرای فوق چاکنایی، صداهای منظم و نامنظم. از بخش نهم گرچه مطالب تخصصی‌تری می‌شود، کتاب هنوز همان بافت ساده‌ی خود را حفظ کرده است و این روشنی هم مدیون زبان و قلم

نویسنده است و هم از آن مترجم که به خوبی از عهده‌ی انتقال پیام نویسنده به خواننده برآمده است.

نگاهی تازه به دستور زبان نویسنده: محمد رضا باطنی
مجموع آگاهی‌های فنی زبانی که لازم

است هر خواننده‌ی مشتاق و کنج‌کاو و جست‌وجوگر داشته باشد، در این کتاب گردآمده است. تانه تصور شود که این کتاب، «دستور زبان» می‌آموزد. برعکس، ممکن است خواندن آن تمام آگاهی‌های دستوری پیشین خواننده را در هم

محمد رضا باطنی

بریزد. و صد البته به این قصد. تابه او امکان بدهد که بند تقلید و تبعید را در نگرش‌های زبانی و دستوری بگشاید و بر اساس یافته‌های این کتاب، خود، قضاوت و اظهار نظر کند و حکم صادر نماید. اینک امروز در زمینه‌ی پژوهش‌های نوین زبان‌شناسی به چنین پیش و برداشتی از زبان نیاز مبرم است تا «نوآوری» بر جایگاه خوش خویش بنشیند و بدرخشد.



مقدمه‌ات زبانشناسی

مؤلفه دکتر مهدی داری

کتاب چهار فصل دارد: فصل نخست تاریخچه‌ی مختصر دستورنویسی است و فصل دوم نگاهی است دقیق و روشکافانه به مایب

درباره‌ی زبان

کتاب‌های سنتی دستوری نویسنده در فصل سوم به معرفی نسبتاً جامع و دقیق اما کوتاه دستور ساختاری می‌پردازد و در پایان دستور گشتاری-زایشی را معرفی می‌کند.

توصیف ساختمان

دستوری زبان فارسی

نویسنده: محمد رضا باطنی

اگر بتوان برای توصیف یک کتاب مربوط به «دستور زبان فارسی» واژه‌ی «انقلاب» را به کار برد حتماً جای آن همین جاست. سی سال پیش وقتی این کتاب برای نخستین بار انتشار یافت، دگرگونی‌ای اساسی در نحوه‌ی نگرش سنتی دستور ایجاد کرد و هنوز هم توانسته است جایگاه خود را به عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌های مرجع در دستور زبان فارسی امروز حفظ کند. اهمیت اساسی این کتاب در آن است که برای نخستین بار بر اساس یک نظریه‌ی زبان‌شناسی علمی نگرشی نوین به زبان دارد. نظریه‌ی Scale and category از M. A. K. Halliday مهم‌ترین نظریه‌ی عمومی مکتب زبان‌شناسی انگلستان است که خود از شاخه‌های زبان‌شناسی ساخت گرای اروپایی است و اوکین کتابی است که در آن برای توصیف روابط ساختمانی زبان از توسل به ملاک‌های معنایی خودداری شده است. «توصیفی

که از ساختمان زبان فارسی در این کتاب عرضه می شود، برای تدریس ... نیست و برای چنین منظوری نوشته نشده است. اما دید و نگرش جدیدی که به خوانندگان آگاه فارسی زبان ارائه می دهد، می تواند دست مایه ی پژوهش های تازه و اظهار نظرهای ارزنده قرار گیرد. در یک کلام، این همان کتاب است که به خوانندگان آگاه جرئت آن را می دهد تا از دیدی جز «دید معناد» به زبان بنگرند و دریچه هایی نو به روی خود بگشایند و در افقی جدید نفس کنند.

تاریخچه ی مختصر زبان شناسی

نویسنده: آ. ا. ج. روبینز
 مترجم: علی محمد حق شناس
 این نخستین کتاب جامع درباره ی تاریخ زبان شناسی ترجمه شده به فارسی است. مترجم اثری را برای ترجمه انتخاب کرده است که جای خالی آن محسوس بوده و ویژه خود، شاگرد نویسنده بوده و از محضر وی به خوبی

سود برده و این درک عمیق در ترجمه نمود یافته است و دلیل خصوصی مترجم نیز برای ترجمه ی کتاب همین است. نویسنده ابتدا به شرح پسدادیش زبان شناسی می پردازد و آن را هم چون سایر علوم ناشی از تمایل بشر به

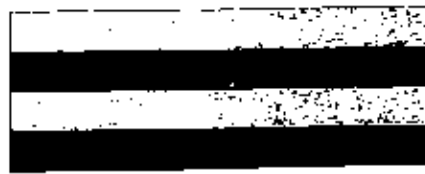
ماندگاری و ثبات می انگارد. نحوه ی نگرش نویسنده بسیار زیبا و درخور است. فصل نخست به رویش و بالاش این علم در یونان و روم پرداخته و بر همین اساس اروپا را مهد زبان شناسی جهان تلقی کرده هر چند کوشش های خارج از اروپا مقام و منزلت ویژه ی خویش را دارد. فصل دوم و سوم نیز به نقش یونان و روم در زبان شناسی می پردازد. فصل چهارم به قرون وسطی اختصاص دارد و نوزایی فرهنگ در اروپا در فصل پنجم مورد بحث قرار می گیرد که خود موجب گشایش فضای تازه ی زبان شناسی است. در فصل ششم از کشف عظیم و پیامدار «سیر ویلیام جونز» که چهره ی مطالعات زبان شناسی را دگرگون می کند، بحث می شود و فصول پایانی به زبان شناسی تاریخی و تطبیقی و زبان شناسی در عصر حاضر اختصاص دارد. زیبایی روح تحقیق در آخرین بند کتاب چنین بیان شده است: «آدمی ... گویا پوسته می کوشیده است تا به خود شناسی بیشتری دست یابد»

مسائل زبان شناسی نوین

مترجم: محمد روبینز

یعنی، به همان فرمان گوش دل سیازد که فراروی زائران معبد آپولو در دلفی قرار می گرفت؟ فرمانی که می گفت: خود را بشناس یا به زبان یونانیان: «گوتی سبتون».

نواوی گفتار (نکبه، آهنگ، مکث) در فارسی



نویسنده: تقی وحیدیان کامیار
 بر زمینه ی «اسپید هم چون برف» زبان فارسی کم کار شده است و اگر کمی هم شده به دست «دیگران» شده است. نویسنده فهرست وار از کسانی نام برده که درباره ی برخی پدیده های زیر زنجیری سخن - که موضوع اصلی این کتاب است - پژوهش هایی دارند. توجه به تاریخ این پژوهش ها بسیار شگفتی آور است:

الکساندر خودزکو، ۱۸۵۲، کتاب صرف و نحو فارسی به زبان فرانسه
 زالمن و ژوکوفسکی، ۱۸۸۹، دستور زبان فارسی به آلمانی
 آنتوان میه، ۱۹۰۰، صرف و تکیه ی شدت در پارسی
 روبر گونیو، شاگرد میه، چند مقاله درباره ی تکیه ی کلمات فارسی
 و اخیراً ژیلبر لازار، ۱۹۵۷، دستور فارسی معاصر
 چارلز فرگسون، ۱۹۵۶، تکیه ی کلمه در فارسی

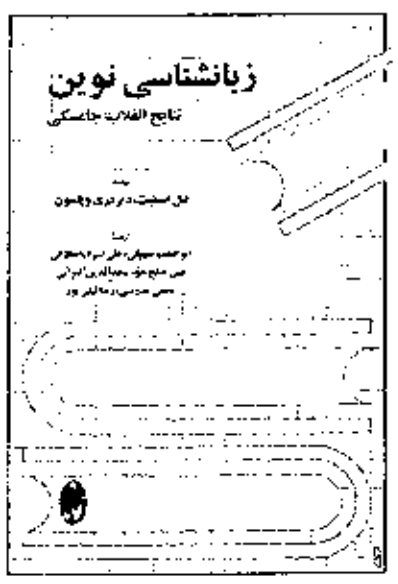
آ. ک. س. لمثون، ۱۹۵۷، گرامر فارسی
 الول ساتون، ۱۹۶۹، دستور آغازی فارسی و ...
 اما کتاب حاضر سخنی مفصل و پر مایه در زمینه ی «پدیده های زیر زنجیری سخن فارسی» است که پس از چاپ نخست در سال ۱۳۵۷ اکنون دیگر جای آن بسی خالی می نماید و دریغ از آن که چنین کتاب هایی به هر بهانه در دسترس خوانندگان مشتاق قرار نگیرد.

گفتارهایی پیرامون مسائل زبان شناسی ایران
 اقتباس و ترجمه: ح. صدیق

بیست سالی پیش از این، کتاب حاضر ترجمه شد؛ جالب ترین ویژگی کتاب آن بود که بحث های جدید زبان شناسی را در باب زبان فارسی از نگاه و زبان «غیر» می نمود و بدیهی است که «خود را در آینه ی دیگران دیدن» از بسیاری جهات در خور توجه است. این که

دانش پژوهانی در آن سوی مرزها با اختلاف در زبان و نژاد و فرهنگ درباره ی زبان مادری ما به تخصصی چنین گسترده و ژرف دست بیازند، خود موهبتی است و نشانه ی آن که به یقین در این زبان حرفی برای گفتن هست که خیل مشتاقان را چنین به خویش می کشاند. به نوشته ی مترجم، گفتارهای این مجموعه از کتابی با نام «مسائل فیلولوژی ایران» برگردانده شده است. حوزه ی بررسی ها آذربایجان شوروی سابق است و پژوهندگان در شمار استادان و محققان نامی آن دیار و جستارهایی خردمندانه و موشکافانه؛ به ویژه که تحلیل های نوین زبانی، همه آزمایشگاهی و دقیق است. نویسندگان و موضوع این کتاب چنین است:

الف: درباره ی اقزوده های وان/بان، بانو ط، علسکروا
ب: اقزوده های پیوسنه ی دارندگی، بانوج. صادیقرا
پ: پیرامون زبان های ایرانی در آذربایجان، ح. عبدالله یف



ت: ویژگی های تکبیه در زبان فارسی معاصر، بانوج، محمدوا
ث: مقایسه ی صحاح العجم و صحاح الفرس، ح. زرینه زاده

چومسکی نویسنده: جان لاپنز مترجم: احمد سیعی کم تر کتابی

مانند «چومسکی» چندین ویژگی با ارزش را یک جا در خود دارد؛ نویسنده ی آن، استاد برجسته ی زبان شناسی جدید اروپاست و دست نویسی را از نظر چومسکی گذرانده و برداشت هایش را به تأیید او رسانده است. مترجم نیز متخصص همین رشته است و با این کار خدمت بزرگی به پژوهندگان زبان شناسی انجام داده است. چومسکی شناخت و استعداد فراگیری زبان را فطری اما وابسته به شرایط محیط می داند.

رابطه ی چومسکی با هریس، استادش طی مدت تحصیل در دانشگاه

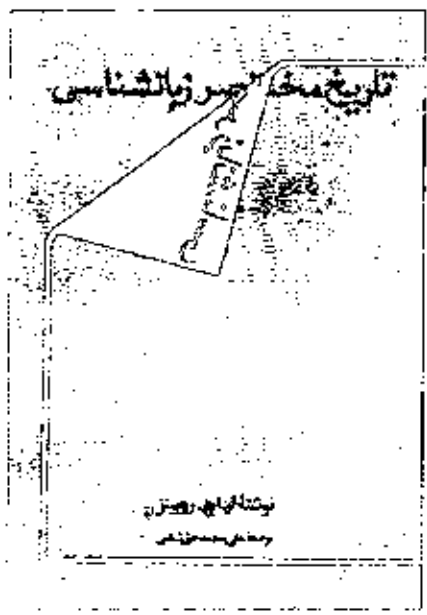
پنسیلوانیای امریکا رابطه ای مریدگونه بود اما وقتی نخستین بار روش های استاد خویش را مورد انتقاد قرار داد و خود نظریه ای جدید عرضه نمود، به نوشته ی لاپنز، انقلابی در زبان شناسی جدید به وجود آورد و موضع خود را در سراسر تاریخ زبان شناسی تا امروز متمایز ساخت. البته نظریه ی چومسکی هنوز در میان تمامی زبان شناسان پذیرش عام و مقبول و بی چون و چرا نیافته است.

مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی نویسنده: ابوالحسن نجفی

نویسنده ی دانشمند این کتاب کوشیده است تا اساسی ترین و شناخته ترین اصول ثابت و بنیادی زبان شناسی را که مورد قبول بیشتر مکاتب زبان شناسی است با زبانی ساده و در خور فهم عموم شرح دهد. مخاطب کتاب گرچه در وهله ی نخست دانشجویان رشته های مختلف علوم انسانی اند اما

کتاب با مثال های زنده و قابل فهمش و با توضیحات شفاف و روشنش برای هر خواننده ی مشتاقی به کسب اطلاعات، مفید است.

از مزایایی که برای این کتاب می توان برشمرد، وجود تهرین های مفید و متنوع آن



است که دقیق و عالمانه تنظیم شده و خواننده را از پله های فرودین آشنایی با زبان شناسی، اندک اندک بر می کشد و به اوج می برد. حجم نسبتاً اندک کتاب مانع از آن نشده است که نویسنده درباره ی بسیاری از جنبه های قابل شناخت زبان توضیح دهد و دریچه های روشنی بر دنیای پیچیده ی زبان شناسی بگشاید. مجموعه ی اطلاعات این کتاب آن چنان منسجم و درهم تنیده است که نمی توان حتی یک سطر آن را هم زاید دانست یا ناخوانده رها کرد و گذشت. کتاب با تعریف زبان آغاز می شود و با شناساندن واج های زبان ادامه می یابد. فصل پایانی کتاب تعریف تکواژها و بالاخره تعیین جای آن هاست که به شیوه ای علمی و مقبول پایان بخش مطالب کتاب می گردد.

آواشناسی (فونتیک)

نویسنده: علی محمد حق شناس
این که آوا چیست، تعریف آن چیست و موضوع آن کدام است، خود نیاز به کتابی مستقل دارد، از آن رو که توانایی تولید و دریافت آوایی انسان نامحدود است. با وجود این، انسان از تمام توانایی های آوایی خود استفاده نمی کند. بین آوا و زبان چه رابطه ای است؟ آن چه بین مجموعه ی نت های دستگاه موسیقی یا صورت اجرا شده ی آن است یعنی آوا، نشانه ای مادی برای نظام ذهنی زبان است و به این دلیل که زبان در آوا ظاهر می یابد، پس آواشناسی مقدمه ای بر زبان شناسی است.
رابطه ی آوا با خط چیست؟ رابطه ی آوا با واج چیست؟ آواشناسی چند شاخه است؟ خط آوانگار چیست و چه اصولی

دارد؟ الفبای آوانگاری بین المللی و ارتباط آن با «انجمن بین المللی آواشناسی»، لزوم شناخت اندام های گفتار، برش آواهای گفتار، واحدهای زنجیری و زیر زنجیری گفتار، تفاوت و هم خوان، تکیه ی زیر و بمی، درنگ، حجا، واژه و جمله، فرایندهای آوایی و ...

در این کتاب، برای همه ی پرش های فوق پاسخی علمی، روشن و دقیق ارائه شده و پیچیدگی مفاهیم با ساده نویسی جبران شده است. امتیاز دیگر این کتاب آن است که در نوع خود، نخستین است.

زبان شناسی نوین (تشیخ انقلاب چامسکی)

نویسندگان: نبل اسمیت، دیر دری ویلسون
تا سال ۱۹۵۷ زبان شناسان بزرگی ظهور کردند و هر یک بر بنای عظیم زبان شناسی سنگی گذاشتند و آن را به کاخی رفیع بدل کردند اما نوآم چامسکی در میان زبان شناسان برجسته ی دنیا مقامی برتر دارد؛ از این رو که انتشار کتاب «ساختارهای نحوی» وی در این سال سرآغاز انقلابی بزرگ قرار گرفت؛ آن چنان بزرگ که انقلاب حاصل از کتابش هنوز ادامه دارد و گرچه او در زمینه های مختلف، اندیشه هایش را تاکنون پیوسته

تغییر داده است، آنان که پس از وی آمده اند یا در عفاشد و آرا از او تأثیر پذیرفته اند، وی را هنوز هم چنان یکه تاز میدان این علم می دانند. در طول قرن ها بسیاری از روان شناسان و فیلسوفان درباره ی ماهیت انسان ها آرای منسجمی اظهار داشته اند اما چامسکی نخستین کسی است که نظریات او درباره ی انسان توانسته است در ناپید نظریاتش در زمینه ی

زبان مورد استفاده قرار گیرد. کتاب حاضر را دو استاد برجسته ی زبان شناسی دانشگاه لندن بر اساس تحلیل آرای چامسکی نوشته و طی آن کوشیده اند تصویری از زبان - به گونه ای که عمدتاً تحت تأثیر آرای چامسکی می بینند - ارائه



کنند و البته خود را پیش از همه مدیون شخص چامسکی می دانند که توانسته اند به چنین کاری دست بزنند. جان لاینز که خود پیش تر زندگی نامه و کارنامه ی «چامسکی» را منتشر کرده بود، در شمار راهنمایان و مشوکان دو نویسنده بوده است اما جالب تر از همه آن که برای ترجمه ی این کتاب شش تن از دست اندرکاران فن ترجمه و زبان شناسان زیر: ابوالقاسم سهیلی، علی اشرف صادقی، علی صلح جو، محمدالدین کیوانی، بحیی مدرس و رضا نیلی بود همکاری داشته اند.

غلامرضا دانشغریز ۲۵ شهریور ۱۳۲۴ در ارومیه متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رساند. در سال ۱۳۴۸ در شهرستان کنگاور از شهرهای استان کرمانشاه به استخدام آموزش و پرورش درآمد.

در حین خدمت فرهنگی به تحصیلات دانشگاهی ادامه داد و در



سال ۱۳۶۳ موفق به دریافت لیسانس در رشته ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبایی شد. وی هم اینک در ناحیه ی یک شهر ارومیه به تدریس ادبیات فارسی اشتغال دارد و عضو انجمن ادبی این شهر است. از مثنوی های اوست:



هبوط

هر صبحی جلوه بازی کارها
 بگ جهان آینه در دیدارها
 ماهمه شوق بهاران داشتیم
 گوش بر آهنگ بهاران داشتیم
 بگ غروب شاخه ها گلرین شد
 موسم آغاز بگ یار بزم شد
 ناگهان آتش به گل ها در گرفت
 بلبلان را سرگشته ی سر گرفت
 «چون که گل رفت و گلستان درگشت»
 زوجه سر کن در عزای سرگشت
 خشکسال شبنم و بهاران رسید
 روزهای سخت تابستان رسید
 آتشی آمد شقایق تیره شد
 بغض بر خلقوم لاله جیره شد
 ما ز شهر سبز خوبان گم شدیم
 زخمیان فتنه ی گندم شدیم
 عاقبت ها را تب نسیان گرفت
 ازدهای نفس ما عصبان گرفت
 داس ظلمت نورها را چید و رفت
 ناک ها از پریشه ها خشکید و رفت
 بوسفی زنجیر شد در چاه شب
 روزنی کو تا بنابدها شب

آه ای رویای خوب سینه من
 ای شگوه دشت های یاسمن
 ای جمالت جلوه زار باغ ها
 ای جلالت آتشی بر داغ ها
 کاش من در دشت تو گم می شدم
 مینلای حجر مردم می شدم
 آه از فریاد سوز و درد من
 از دل صدباره ی شبگرد من
 آه از تفریق تلخ جمع ها
 آه از خاموشی این شمع ها
 صد نیستان نی زها آواز بود
 نالی بانای نوا دمساز بود
 مدح حق از نای ما پر می گشود
 زخم گل در باغ ها سر می گشود
 هم چنان پروانه ها پر می زدیم
 در جمال شمع پر می زدیم
 عشق از سیمای یوسف می دهد
 هر دم آواز زلیخا می رسد
 هر گان دانه چین باغ نور
 در میان سبزه زار شهر شور
 در افق از ابتدا تا انتها
 گوش ما می چید آواز خدا



رمضان علی محمدی نژاد گولک در روستای گولک از حومه‌ی کوهستانی شهرستان لاهیجان متولد شد. فقر و تنگدستی و محرومیت از وجود پدر و مادر باعث شد به کشاورزی روی آورد. به دلیل علاقه به تحصیل عصرها پس از فراغ از کار روزانه در کنار دانش‌آموزان به آموختن پرداخت تا آن که مدرک ششم ابتدایی را گرفت و به خدمت آموزش و پرورش در آمد. در دوره‌های ...



شبانه دیلم خود را گرفت و به دانشگاه راه یافت و در سال ۱۳۷۰ به اخذ مدرک کارشناسی زبان و ادب فارسی نایل شد. او اینک در دبیرستان‌های استان تهران و در قرچک ورامین به تدریس مشغول است. دو مجموعه‌ی شعرش به چاپ رسیده و سه مجموعه‌ی دیگر در دست چاپ دارد. از اشعار اوست:

حضور بیداری

تورا به لوح دلم نقش ناب می‌خوانم
تورا صفای رخ ماهتاب می‌خوانم
طلیعه دار بهار ای گل بنفشه رخم
کلام آینه‌ان را جو آب می‌خوانم
به شاخه‌های درخت امید سپر قسم
تورا جو نور صفا مهر باب می‌خوانم
به رود سبز خیالم حضور تو جاریست
تورا بلندتر از آفتاب می‌خوانم
نشسته جلوه‌ی تصویر تو به قاپ دلم
که نور لطف تو را بی‌نقاب می‌خوانم
گل سینه‌ی من هستی ای سحر آرا
تورا سعادت صبح شتاب می‌خوانم
امید گولک، از آن بر تو بستگی دارم
تورا به زندگی ام فتح باب می‌خوانم

«سبزه حضور...»

آیین تو، جو آینه باران بود
سبزه حضور تو، جو بهاران بود
در امتداد رویش آرزای
رویت، امید لاله عذاران بود
هم چون نسیم نرم سحر گاهان،
گفتار نو زیاری و باران بود
ای ساقی زلال محبت‌ها،
جامه‌ی نشاط حال قناران بود
ای نخل سرخ، شاهد عشق دل
عزمت جو سبزه شاهسوزان بود
عمران ز نوست، ای بسم عمران
فکرت بهین عدل گناران بود
در خشک سال عاطفه و ایمان
هیلا در رحمت تو جو باران بود

آه ای زنجیری نفاذیها

دستم ده ناگرم تفسیرها
گوشن تو به گشته از آواز من
من چه دلم تو چه دانی راز من
راز ما را بابد از گل‌ها شنید
باید از آواز بلبل‌ها شنید
راز ما مثل شقایق باز نیست
مثل غنچه لایق آواز نیست
غنچه گم آواز خواند گل شود
محرم آواز او بلبل شود
وانگهی از هر دو خیزد یک صدا
هر دو را یک نای سازد هم‌نوا
ای صدا در ما صدای ساز نوست
آن چه در ما می‌دهد آواز نوست
گاشکی در حیرت آباد این ندا
از تو ریزد در گلوبم بی‌صدا
باز گویم تا حدیث سینه‌ها
فضه‌ی آینه در آینه‌ها

در حاشیه‌ی گفتار و زبان فارسی

در همه نوع جمله‌هایی که در ساختمان آنها فعل وجود دارد جزء نخست به عنوان نهاد، همان نهاد اجباری یا شناسه است که بی چون و چرا با فعل همراه است و به هیچ روی، در فارسی امروز نمی توان آن را از جمله و از فعل حذف کرد. یعنی از کوتاه ترین تا بلندترین جمله این امر صادق است که:

(نهاد واقعی) نهاد اجباری

جمله = نهاد اختیاری فعل + شناسه

(۱) (۲)

آنچه را که نهاد اجباری می نامیم در حقیقت نکوآزی اجباری است^(۱) که اگر از جمله حذف شود ساختمان نحوی جمله از هم می پاشد به همین دلیل آن را نهاد واقعی نیز می نامیم برخلاف قرینه ی آن یعنی گروه اسمی / ضمیری که معمولاً در ابتدای جمله می آید و چون با وجود شناسه می تواند در غالب موارد طبق نظریه ی اقتصاد^(۲) زبانی یا قانون کم کوشی از رو ساخت حذف شود آن را اختیاری می نامیم.

[سنتان: در مطابقت نهاد و شناسه طبق تعریف کتاب شک کرده اند.]

جای بحث نیست که در هر علمی، در کنار هر قاعده ای استثنای وجود

دارد.

در علوم انسانی استخراج و تدوین قاعده ی جامع و مانع شاید هرگز عللی نباشد بویژه در زبان که جزو پر استثنایین علوم بشری است. با وجود این در کتاب نخست، قاعده ها آمده است و در مراحل تکمیلی از استثنایها سخن خواهد رفت.

برای نهادهای غیر جان دار، برای نهادهایی که اسم زمان و مکان باشند، برای نهادهایی که اسم مبهم باشند و ... معمولاً مطابقت در شمار ملحوظ نمی شود اگر چه معمولاً صورت دیگر آن هم غلط نیست. البته بلافاصله باید همین جا افزود که مثلاً در تشخیص personification خواه ناخواه این مطابقت واجب است از آن رو که نهاد جای انسان می نشیند.

و بدیهی است که این کاربرد زبان هراس است و با کاربرد زبان خبر - که این دستور از آن گفت و گو می کند - متفاوت.

نثر نمونه ی این کتاب که تحلیلی و بررسی دستوری می شود نثر زبان خبری و کاربردی جامعه است و گر نه همین امروز هم نثرهای باستان گرانه ای در جامعه ی هنری و ادبی ما در جریان است که هم اوز با آثار قرن های چهارم و پنجم است و قابل سنجش با آن ها. در نقطه ی مقابل این نوع نثر نیز تشریح پیش رفته تر از زمان داریم که باید برای آن بایی نو گشود. هیچ دستوری در هیچ زبانی نمی تواند همه ی انواع و گونه های آن زبان را در بر گیرد.

[باز هم مشکل آفرینی ساده، مشتق، مرکب و اکنون هم مشتق مرکب کردستان]

این مبحث را باید به چهار بخش تقسیم کرد:
الف: کلمات ساده: امروز به چه کلمه ای ساده می گوئیم؟ لابد آن که یک جزء بیشتر ندارد و بخش پذیر نیست. همه بر سر این اصل متفقیم. اما

[در مولودی که نه شناسه و نهاد بارز، هیچکدام در جمله نیستند، نهاد کدام است؟

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود
اگر پاسخ دهید که: قلمرو دستور فقط نثر امروز فارسی است و شامل شعر نمی شود، باز پرسش این است که: اولاً برخی شعرها، مثل شعر مذکور دستورمند هستند، تکلیف آنها چیست؟

ثانیاً اگر دانش آموزان پرسیدند، چه پاسخی باید داد؟
«استان قم»]

[آیا شناسه فعلهای بدون نهاد بارز را می توان نهاد محسوب کرد یا خیر؟
چرا؟
«استان قم»]

[نهاد اختیاری و اجباری بحث بیشتری می خواست
«استان کردستان»]

در دستور هر چه هست و نیست فعل است، همه کاره فعل است. اول و آخر و ظاهر و باطن فعل است و به نوشته ی یکی از همکاران با این همه اهمیتی که فعل دارد باید فعل را نهاد جمله نامید. در واقع هم چنین است نه تنها از نظر معنایی که اصل مسلم است از نظر ظاهر نیز نهاد واقعی فعل است. اصلاً نهاد در فعل است و با فعل است و خود، فعل است.

فعل نهاد را می سازد و نهاد فعل را. فعل بدون نهاد در زبان فارسی فعل نیست. کاربرد اسمی دارد. کارکردهای «شکست در سپاه دشمن افتاد»، «ساخت این خانه با نقشه مناسب نیست»، «دیدار رفت تیم ملی ایران» «شکن مو» و ... گواه این مدعاست. کارکرد اسمی این تکواژ در مضارع بسیار کم رنگ تر از ماضی و بسیار محدودتر از آن است. پس شناسه است که به فعل موجودیت، هویت و شخصیت می دهد. در مورد سه کاربرد مشهور فعل بدون شناسه یعنی برو (امر ۲، ش. م) و است/هست و گفت (۳، ش. م ماضی بجز التزامی) نیاز به تأکید نیست که شناسه صفر (این مهم را انجام

می دهد بنابراین بر طبق موازین زبان شناسی این سه کاربرد هم بی شناسه نیستند چون در نظام زبانی همچون صفحه ی شطرنج، نشانه ها (مهردهایی) وجود دارند با شکل های معین. در صورتی که از میان این مهره ها یکی به هر دلیل ناپدید شود و مهره ای بدون وجه مشخصه جانشین آن گردد نداشتن هر گونه وجه مشخصه خود وجه مشخصه ی آن مهره است و به همین دلیل قبایل شناسایی. از سوی دیگر معتقدیم که فعل به شناسه هویت می بخشد یعنی شناسه ی بدون فعل نیز کاربرد ندارد و به صورت آزاد یعنی خارج از دایره ی وابستگی به فعل نمود پیدا نمی کند. اگر یک مورد و تنها همان یک مورد استعمال شناسه بدون فعل یعنی «من دردمندم» و «تو دردشناسی» را در نظر بگیریم. در آنجا نیز زبان شناسان به وجود فعل \sqrt{an} یا \sqrt{h} به معنی «وجود داشتن» قائلند و آن دو را در هم ادغام شده می دانند.

بنابراین مقدمات باید شناسه را اصلی ترین جزء جمله به شمار آورد یعنی

کلمه‌ی یک جزئی کدام است؟

نوشت؟ آفرین؟ نفرین؟ شبان؟ نهاد؟ شهر بور؟ کدام یک از این واژه‌ها ساده است؟ هیچ کدام.

- نوشتن ← Nepestan ← ni پشوند فرود + Pais
فارسی باستان و paês اوستا نگاشتن (۲)

- شبان ← fa su / pasu به معنای دام خرد چون میش و بز +
pân پسوند محافظت = چوپان + واژه‌ی دیگر آن.

- شهر بور ← Xsaθra شهر + vairyā صفت است به معنی
برگزیده و روی هم به معنای کشور یا شهر برگزیده و بهشت آمده.

- نفرین ← پهلوی nafritak نفرین شده از ni / na پشوند نفی +
فریدن به معنای آفریدن و نیز آفرین از همین ماده یا پشوند اثبات.

- نهادن ← پهلوی niha tan از ni + da فارسی باستان و
اوستا و هندی ni + idha چیزی را بر جای قرار دادن.

- برای هیچ فارسی زبان ناآشنا به فته اللغه^{۱۱} امروزه دیگر دو بخشی بودن واژه‌های بالا پذیرفتنی نیست مگر این که به سائقه ذهن کنجکاو در این باب تسبیح زرف و ممتد کرده باشد که آن هم برای هر کسی مبسر نیست. بنابراین هر فارسی زبانی امروزه این واژه‌ها را ساده می‌داند و حتی هم با اوست زیرا از زمانی که لب به سخن گشوده و این واژه‌ها را شنیده و گفته هرگز هیچ ضرورتی او را بر آن نداشته است تا به دو جزئی بودن این واژه‌ها بیندیشد و همیشه آنها را به عنوان یک واژه‌ی یک پارچه نگریسته است.

برخی این استدلال را نا حد و مرز زبان‌های پیشین از اسلام می‌پذیرند اما از آن پس نه. اینان می‌گویند واژه‌هایی از این دست، (اگر در زبان دری ساخته شده‌اند باید اجزای سازنده‌شان را از هم تفکیک کرد. با این استدلال تکلیف واژه‌هایی از قبیل نردبان، نرد، آفتاب و امثال آن چه خواهد شد که باز هم هیچ فارسی دانی آن‌ها را مرکب از نرد + بان، نرد + ه + آف + تاب نمی‌شناسد و آیا در پندار امروز فارسی زبان‌ها - که ما باشیم - کاروان ترکیبی است از واژه‌ی کار به معنای جنگ + وان پسوند محافظت و داندگی؟ اگر چه واقعاً در اصل چنین باشد و برخی فرهنگ‌های تخصصی هم چنین نوشته باشند.

با این مقدمات تا کجا باید پیش رفت و مرز تشخیص واژه‌های ساده و غیر ساده را باید در کجای تاریخ نظور زبان تعیین کرد؟ مسلماً هیچ پاسخ دقیق و حساب شده‌ای که بتواند تعیین تکلیف کند وجود ندارد. بنابراین با توجه به همین نکته که هیچ مرزی وجود ندارد باید این روند را در جایی متوقف کرد. مرز این توقف را در کجا باید مشخص نمود؟ به زبان ساده‌تر یعنی واژه‌های متولد چه قرن‌هایی را کالبدشکافی کرد و از لحاظ ساده و مرکب و مشتق بودن بررسی‌شان نمود؟ قرن پنجم؟ قرن دهم؟ قرن چهاردهم؟ و از آن گذشته این تاریخ گذاری را بر مبنای کدام اندیشه‌ی علمی باید پذیرفت؟ پاسخ بایسته‌ای نداریم. اما آگاهان به مسایل زبان شناسی به این پرسش چنین پاسخی می‌دهند:

اگر اجزای سازنده‌ی واژه کاملاً آشکار باشند و هر اهل زبانی در حد تحصیلات متوسط عرف جامعه بتواند اجزای آن را تفکیک نماید در این صورت آن را باید مرکب یا مشتق به حساب آورد ولی اگر فهمیدن همین مطلب نیازمند تسبیح و پژوهش و زرف نگری باشد که تنها اهل فن از عهده‌ی آن بر می‌آیند واژه، ساده به حساب می‌آید یعنی همان سخن همیشگی که اگر در خم رودخانه‌ای با آن برخورد نمودیم تکلیف شناختن سرچشمه و مسیرهای قبل و بعد از تلاقی گاه فعلی از ما سناط است. یا به گفته‌ی یونانکاره هر چند که سرچشمه ناشناخته باشد، جویبار، همچنان به راه خود ادامه می‌دهد.^{۱۲}

بنابراین نه دیگر گوسفند به حکم آن که Spanta + gow به معنای دام مقدس بوده است امروزه مرکب است و نه بیابان متشکل است از بی + آب + ان (پسوند مکان) و نه چویدار / چویدار مرکب از da + Cu / fsa است در صورتی این واژه‌ها و صداها نظایر آن‌ها در گذشته‌ی زبان از واژه‌های مرکب یا مشتق تاریخی زبان فارسی اند. ناگفته نماند که هرگز و با هیچ ابزار دقیقی نمی‌توان مرز این واژه‌ها را تعیین کرد بنابراین اگر گاه در بیان سؤال، نه در تشخیص مسامحتی رفت، رفته است.

تب: واژه‌های مشتق: این موضوع به تفصیل در ص ۹۲ شماره‌ی ۴۳ مجله رشد ادب فارسی توضیح داده شده است و تنها نکته‌ای که می‌توان بر آن افزود پاسخی کوتاه به نامه‌های همکاران از جمند است بدین مضمون:

«قسم - اگر تعریف مشتق پذیرفته شود اسم‌های جمع شده را هم باید مشتق دانست زیرا پسوند دارند. و باز هم قسم نام‌های جمع بسته ساده‌اند یا مرکب؟ جامد یا مشتق؟»

«و منطقی‌ی ۴ نهران که پیش نهاد وضع اصطلاحی برای رفع شبهه داده‌اند.»

«و علاوه بر آن‌ها کردستان، بوشهر و ...»

اولاً باید پرسید: آیا ساختن اصطلاح‌های جدید لازم است؟ وقتی نظر همه‌ی دست‌اندرکاران مسایل آموزشی بر ساده بودن و قابل فهم بودن مطالب کتاب‌های درسی است هیچ ضرورتی برای ساختن اصطلاح‌های تازه و افزودن باری بر حافظه‌ی دانش آموز در میان نیست. به کارگیری اصطلاحات پیشین با پیرایش و ویرایش آن‌ها یا افزودن باری تازه بر آن‌ها برای کارکردهای جدید در حد ضرورت کار بایسته‌ای است زیرا دست کم اتخاذ چنین روشی موجب ایجاد غرابت نخواهد شد.

در ادامه مطلب باید افزود: اسم‌های دارای نشانه جمع نه مرکب‌اند نه مشتق، از آن رو مرکب نیستند که نشانه جمع تکواری مستقل نیست که ایس خصیصه، خود اولین شرط مرکب بودن واژه است و از آن رو مشتق نیستند که نشانه‌ی جمع تکواری تصریفی است^{۱۳} نه اشتقاقی. تکواریهای تصریفی هنگام همراهی باتکواریهای آزاد یا مستقل معنی واژگانی آن‌ها را تغییر نمی‌دهند.^{۱۴} پس اگر تکواری مفعول یا معنای فاموسی واژه‌ای را تغییر داد، آن واژه مشتق محسوب می‌شود زیرا دیگر خود آن نیست بلکه چیز دیگری است که از آن گرفته شده است.

سؤال بعدی این است: «هسته‌ی ثابت و معنی‌دار اسم مشتق چه نوع کلمه‌ای می‌تواند باشد؟ بوشهر»

در واژه‌های اشتقاق، اصل اشتقاق مورد نظر است و ساخته شدن واژه‌ی جدید، حتی در مواردی که واژه به یک کلمه‌ی دخیل فرانسوی، روسی، مغولی و... افزوده شود، واژه‌ی حاصل، مشتق است، بنابراین چنین اشتقاقی از هر نوع واژه‌ای می‌تواند حاصل شود حتی از تکواژهای نحوی^(۸) یا تکواژهای نقش‌نما^(۹). چون این موضوع را می‌توان به صفت‌ها نیز تعمیم داد، بهتر است از آن مقوله نیز نمونه آورده شود به عنوان مثال واژه‌هایی مثل لژی، بایی که جزء اول آن‌ها حرف اضافه است و جزء دوم (تکواژی) که بیشتر به عنوان وابسته‌ی پسین بکار می‌رود و واژه‌هایی همچون چوبی، چندی به جای کیفیت و کمیت و مایی، خودی، هزاری، هزاره و جز آن. بنابراین برای جزء غیر وندی چنین اسم‌های مشتقی هیچ نوع محدودیتی وجود ندارد.

• ج: مرکب: در این تقسیم بندی، مرکب به واژه‌ای اطلاق می‌شود که از پیوستن چند واژه‌ی مستقل به یکدیگر به وجود آید. در ترکیب^(۱۰)، قید تکواژهای مستقل ضرورت دارد و خاص یک با دو زمان هم نیست. «قاعده‌ی کلی و اصول ترکیب در تمام زبان‌های دنیا تقریباً مشترک است»^(۱۱) به این معنا که برای چنین تلقیفی، همه‌ی زبان‌ها از کلمات ساده (بیض) استفاده می‌کنند، آن‌ها را کنار هم می‌چینند و کلمه‌ی مرکب تازه‌ای می‌سازند. این قاعده به قول زبان‌شناسان هم ساده است و هم علمی و کلمه‌ی جدید پس از نشر به عنوان یکی از کلمات زبان به شمار خواهد آمد. بنابراین در چنین ترکیبی هیچ نوع «وندی» وجود ندارد.

• د: پیشوندی-مرکب: گرچه اصطلاح نو است اما دو واژه‌ی سازنده‌ی آن، هر دو آشنایند و مشخصات هر یک، پیش‌تر باز نموده شده است. بنابراین تمام واژه‌هایی که دست کم از دو تکواژ مستقل + یک وند پدید می‌آیند این نام بر آن‌ها قابل اطلاق است.

[جمله اسمیه و مطالب مربوط به آن]

شاید مشکل جمله‌ی اسمیه آن قدر اهمیت داشته است که ده‌ها صفحه از نوشته‌های همکاران را به خود اختصاص داده است. کمتر نامی است که به این مهم بی‌توجه مانده باشد یا آن را در سرلوحه نیاورده باشد. تهران، کردستان، قم، بوشهر!

به راستی این موضوع چقدر مهم است؟

تقریباً و بهتر است گفته شود دقیقاً هیچ!

اصلاً در فارسی جمله‌ی اسمیه نداریم. همین.

معلوم نیست این اصطلاح از کجا وارد زبان فارسی شده است. حتی دستور پنج استاد نیز چنین تقسیم‌بندی را نپذیرفته است. البته در این کتاب معتر نام‌های مستدلیه و مستد و رابطه آمده اما کاملاً با آنچه امروز پس از گذشت حدود پنج‌ده سال در کتاب‌های درسی رایج می‌بینیم متفاوت است. نظری که در آن کتاب ارائه شده بسیار علمی است و از زمان نیز پیشرفته‌تر،

بدین صورت که: «مستدلیه یا فاعل کلمه‌ای است که موضوع استاد واقع شده و چیزی را به ایجاب یا سلب بدان نسبت داده باشند»^(۱۲) و در مثال آمده است:

خدا داناست، هوشنگ آمد، جمشید بیهوده سخن نمی‌گوید.

و در تعریف مستد نیز آمده است: «کلمه‌ای است که مفهوم آن را به مستدلیه نسبت داده باشند»^(۱۳)

و در مثال آمده: مستد ممکن است فعل باشد مثل: علی رفت، ممکن است صفت باشد مثل: هوشنگ وظیفه‌شناس است و ممکن است اسم یا جانشین آن باشد: راستی دستکاری است و طریق سعادت همین است.

رابطه نیز طبق تعریف این کتاب زمانی فعل «است» و همانند آن دانسته شده است و زمانی با این تعبیر: «گاهی فعل مستد جانشین رابط می‌شود. مثل دانش آموز شنید و بهرام برخواست»^(۱۴) ملاحظه می‌شود که این تعبیر با آنچه امروزه شاهد آنیم بسیار متفاوت است و اصولاً یک مقوله‌ی علمی است زیرا در این کتاب مستدلیه را معادل موضوع و محکوم علیه گرفته‌اند و مستد را معادل محمول و محکوم به. این همان تعبیر منطقی است که در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده است و سایر کتب معتبر منطقی نیز آن را به همین ترتیب آورده‌اند. علامه دهخدا موضوع را - که در این کتاب به کار رفته - چنین تعریف کرده است: «مبتدائی را که در مقابل خبر باشد موضوع گویند... موضوع در منطق همان است که در نحو مبتدا گویند و آن اقتضای خبر کند و... موضوع در منطق همان مبتدا یا مستدلیه در نحو است مقابل محمول که خبر یا مستد می‌باشد»^(۱۵)

موضوع در این تعبیر در برابر لفظ فرانسوی Sujet آمده است و برابر Subject در انگلیسی که بعدها اصطلاح نهاد برای آن در فارسی وضع گردید و چه اصطلاح به جایی هم.

در مقابل موضوع نیز همچنان که گفتیم «پنج استاد» محمول را آورده‌اند که آن یک نیز به تعبیر منطقیان همان مستد یا خبر مبتداست و مقابل Predicate در فرانسه و انگلیسی به معنای مستد یا خبر و چنان که از این دیدگاه برمی‌آید این چند کلمه: موضوع Subject، Sujet، مبتدا و مستدلیه همگی در برابر و معادل نهاد قرار می‌گیرند که بسیار منطقی و پذیرفتنی است.

استاد جلال‌الدین همایی نیز از این که چنین تقسیم‌بندی‌ای وارد زبان فارسی شده در شگفت است و معتقد است که «در زبان فارسی جز جمله‌ی فعلیه نداریم زیرا علامت رابطه‌ی فارسی یعنی کلمه‌ی «است» خود فعلی است از افعال عموم که قائم مقام رابطه می‌شوند. پس جمله‌های فارسی را به مأخذ و مقیاس عربی تقسیم نباید کرد و اگر بنای تقسیم باشد مأخذ و مناط دیگر باید به دست داد»^(۱۶)

احتمالاً چنین تعریف و تقسیم‌بندی‌ای که مستقیماً نشانه‌ی دل‌باختگی به عربی است توسط کسانی وارد زبان فارسی شده است که قواعد نحو و جمله‌بندی و اشتقاق و هر پدیده‌ی صرفی و نحوی فارسی را نیز در قالب

عربی می‌ریخته‌اند و می‌پنداشته‌اند که زبان عربی کامل‌ترین زبان هاست پس باید بقیه‌ی زبان‌ها، خود را با آن وفق دهند و سازگار نمایند و اگر این توافق هم به عمل نیامد چه باک. آن قدر قالب‌ها و قاعده‌ها را پس و پیش می‌کنند تا بالاخره یکی از قواعد، شمول‌عام‌تری پیدا کند و بخشی از زبان غیرعربی را نیز شامل شود و آنگاه اگر نشد آن فرض پیش‌ساخته‌ی خود را تقدیری می‌گیرند مثل صاحب نهج‌الادب، مولوی محمد نجم رامپوری که اثر عظیم خود را با استعانت از حدود سیصد کتاب صرف و نحو درباره‌ی زبان فارسی تدوین کرده است. این مؤلف آن چنان دل‌بسته‌ی زبان عربی بوده است که دقیقاً جز آن دریچه که به زبان عربی باز می‌شود همه‌ی راه‌های دیگر را مسدود می‌دیده است بنابراین اظهار نظر هایش درباره‌ی زبان فارسی نیز از این دست است که ایشان برای پایان‌واژه‌های فارسی قابل به اعراب و بناست و این موضوع را در دو نقش وصفی و اضافی بارز و در سایر نقش‌ها تقدیری می‌داند.^(۱۷)

همین مؤلف ظاهر آن جمله‌های فارسی را هم مثل عربی دقیقاً به دو دسته‌ی اسمیه و فعلیه تقسیم‌بندی کرده است و اگر به دقت در کار ایشان تأمل شود این قاعده را بی‌چون و چرأ از عربی اخذ کرده است.

می‌دانیم که در زبان عربی چنین تقسیم‌بندی‌ای معمول است و درست، جای بحث ندارد زیرا با تعریفی که برای آن آمده کاملاً مطابقت دارد. صورت ساده‌شده‌ی یکی از این تعریف‌ها را به فارسی می‌آوریم:

جمله‌ی فعلیه آن است که از فعل و فاعل / نائب فاعل تشکیل شود و جمله‌ی اسمیه آن است که از مبتدا و خبر ترکیب یافته باشد یعنی به زبان ساده‌تر، جمله‌ی فعلیه با فعل و جمله‌ی اسمیه با اسم شروع می‌شود در جمله‌ی اسمیه هم فعل وجود ندارد مگر به صورت تبعی که از مقوله‌ی دیگری است. تکلیف جمله‌های فعلیه‌ی عربی روشن است و ما را با آن کاری نیست می‌ماند جمله‌های اسمیه‌ای که ساده‌ترین آنها از نظر ساختمان چنین‌اند الله عالم و المؤمن قلبه طاهر. زبان عربی برای ایجاد ارتباط بین دو عنصر ساختمان چنین جمله‌هایی هیچ واژه‌ای ندارد و نیازی هم بدان ندارد چون صرف فرار گرفتن این دو کنار همدیگر یعنی اسناد آن دو به یکدیگر و حائ آن که اگر چنین جمله‌هایی به زبان‌های گروه هند و اروپایی ترجمه شوند بدون استثنا همه‌ی آن‌ها به فعل «است» نیاز دارند تا چنین ارتباطی برقرار کنند پس نامیدن چنین جمله‌هایی به عنوان «جمله‌ی اسمیه» در عربی کاملاً درست است و در غیر آن نادرست.

جمله‌های زیر را از زبان‌های مختلف گروه هند و اروپایی در نظر بگیریم:

آلمانی das veitchen ist schön گل بنفشه زیباست.

آلمانی Die Apfel ist gut سیب خوب است.

فرانسوی La mère est bonne مادر مهربان است.

فرانسوی Les enfants sont contents بچه‌ها خوش حال

هستند.

انگلیسی The cat is black. گربه سیاه است.

انگلیسی The weather is good. هوا مطبوع است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در تمام این جمله‌ها فعل «است» به کار رفته و جمله‌هایی از این دست بدون فعل (است) در این زبان‌ها وجود ندارند ولی در عربی چنین نیست.

اما اگر به اعتبار تعریف دوم جمله‌های اسمیه، جمله‌های فارسی نام‌گذاری شوند همه‌ی آنها اسمیه می‌شوند چون با اسم شروع شده‌اند. که صد البته در تقسیم‌بندی، این وجه نام‌گذاری نیز مورد نظر نبوده است.

گفتی است که در زبان عربی وقتی چنین جمله‌ای به زمان ماضی برود به فعل نیاز پیدا می‌کند و کان در ابتدای آن می‌آید و درست با همین تغییر، نام آن نیز تغییر می‌کند و از آن لحظه، جمله‌ی فعلیه می‌شود یعنی الله غفور جمله‌ی اسمیه است اما کان الله غفوراً جمله‌ی فعلیه می‌شود. اگر چه هم‌اکنون کان با این جمله دلیل دیگری دارد یعنی به آن زمان می‌دهد یا به قول کتاب‌های نحو عربی «برای انصاف مبتدا و خبر به زمان خاصی می‌آید» اما در عین حال به هر دلیلی بیاید فعل، فعل است گر چه ناقص و جمله‌ای این چنین، با فعل شروع می‌شود و فعلیه نام می‌گیرد.

در میان افعال ناقصه‌ی عربی جز کان دو فعل دیگر نیز هستند که همان ویژگی را دارند: صار به معنای شد و گردید و لیس به معنای نیست در جمله‌هایی چون صار العنب حلواً (انگور شیرین شد) و أليس الله بکاف عبداً (آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟) ولی چنین جمله‌هایی باز هم اسمیه نیستند و معلوم نیست چرا معادل‌های آن‌ها در فارسی، اسمیه فلتمداد شده‌اند حتی نجم‌العتی رامپوری هم - که گفتیم ممکن است او کین بار به پیروی از زبان عربی چنین تقسیم‌بندی‌ای برای زبان فارسی کرده باشد - چنین جمله‌هایی فرق می‌گذارد و مثلاً جمله‌ی «هوا گرم است» را جمله‌ی اسمیه می‌داند ولی «هوا گرم شد» را چون در عربی صا صار آغاز می‌شود فعلیه می‌شمارد^(۱۸) اما اختلاف وی این تفاوت را قائل نشده‌اند و به نوعی اعتبار موهوم معنایی، جمله‌های دارای فعل‌های ظاهراً حرکتی یا چیزی از این قبیل را فعلیه و جمله‌هایی را که فعل آن‌ها التاکننده‌ی حالت یا نسبت نسبی و سلبی است اسمیه خوانده‌اند و از این راه شقوق و اقسامی قائل شده‌اند و ... در صورتی که - چنان‌که پیش‌تر آمد - در زبان‌های هند و اروپایی بین این نوع فعل‌ها از لحاظ دستوری با سایر فعل‌ها تفاوتی نیست تا آن‌را از مقوله‌ی دیگری به حساب آورند اما فعل‌های این زبان‌ها را علاوه بر تقسیم‌های عادی می‌توان از دیدگاه‌های دیگری نیز تقسیم کرد. بر اساس یکس از این تقسیم‌بندی‌ها فعل‌ها از جهت بار معنایی‌ای که بر عهده دارند به دو دسته‌ی اساسی بخش‌پذیرند: کامل و ناقص (بحث بر سر نام‌گذاری نیست، می‌توان اصطلاح‌های دیگری نیز به کار برد. تنها توجه شود که این تقسیم‌بندی صرفاً از دید بار معنایی‌ای صورت می‌گیرد که فعل وظیفه دارد آن را ضمن پیام انتقال دهد نه چیز دیگر.)

با توجه به این نکته، اگر فعل بتواند حامل بار معنایی کاملی باشد برای ابلاغ آن به هیچ جزء دیگری نیازمند نیست. چنین فعل‌هایی دلالتشان بر معنا صریح و روشن است. در نظر داریم که فعل در درون خودش نهادی نیز همراه دارد یا دست کم در بعضی زبان‌ها چنین است. پس چنین فعلی بی‌نیاز از جزء دیگری می‌تواند پیام اساسی خود را که ما وضع له آن است از ذهنی به ذهن دیگر انتقال دهد: آمدم، رفتی، نشسته‌اند و... از این قبیل است. این فعل‌ها لازمند.

دسته‌ی دوم فعل‌هایی هستند که در انتقال بار معنایی خود، در ساخت فعلی (بن، نهاد پیوسته اجباری) ناتوانند، این نوع فعل‌ها را نیز می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. اساس این تقسیم بندی، جزء یا اجزائی است که فعل در رساندن پیام بدان نیاز دارد. این فعل‌ها - از این رو که علاوه بر نهاد به چیزی دیگر نیازمندند - متعدی‌اند.

اهم این تقسیم بندی از این قرار است:

- ۱- فعل‌های متعدی به متمم اجباری
- ۲- فعل‌های متعدی به مفعول
- ۳- فعل‌های متعدی به مفعول و متمم اجباری
- ۴- فعل‌های متعدی به دو مفعول
- ۵- فعل‌های متعدی به مسند
- ۶- فعل‌های متعدی به مسند و مفعول

گزاره

نهاد	گزاره
۱- از	از من (متمم اجباری) + و نچید.
۲- او	آب را (مفعول) + و بیخت.
۳- از	قلم را (مفعول) + از من (متمم اجباری) + گرفت.
۴- از	بچه را { (مفعول) + شیر (مفعول) + داد. (متمم)
۵- او	مریض (مسند) + شد.
۶- او	مریض را (مفعول) + مایوس (مسند) + گردانید.

در این گروه، در حال حاضر، نوع شماره‌ی ۵ مورد نظر است و در این نوع یعنی جمله‌های موسوم به اسمیه نیز همان نهاد و گزاره را داریم به اضافه‌ی یک جزء افزوده که نقص معنایی دو فعل (شدن-بودن) را جبران می‌کند. هم‌چنان که مفعول، نقص فعل دیدن و مفعول و متمم نقص فعل گفتن را و اگر اختصاصاً این فعل‌ها استادی نامیده می‌شود به علت مسند خوانده شدن آن‌ها است هم‌چنان که فعل‌های دیگر را که ذکر آنان رفت می‌توان مفعول خواند، متمم خواند و... نامید.

دیدیم که در زبان‌هایی مثل فرانسه، آلمانی و انگلیسی نیز همراه با چنین

فعل‌هایی و گاه فعل دیگر از خانواده‌ی (Seem = به نظر رسیدن)، این جزء افزوده وجود دارد که "NP" یا "adj.p" جای خالی آن را پر می‌کند. در زبان فارسی نیز این جای خالی با گروه اسمی پر می‌شود. این نوع جمله در اغلب زبان‌ها از گونه‌ی جمله‌های پر کاربرد است و فعل‌های ویژه‌ی آن نیز از همین دو خانواده‌ی (شدن-بودن) یا هر فعل دیگری است که بتواند جانشین این دو گردد.

با همه‌ی این حرف‌ها و با تأکید مجدد بر این که در فارسی جمله‌ی اسمیه نداریم، باز هم در صورت ضرورت تنها نوعی از جمله‌های محدود فارسی را که شمارشان هم زیاد نیست و با تعریف جمله‌ی اسمیه که ماژ میندا و خبر درست شده باشد، وفق می‌دهند می‌توان جمله‌ی اسمیه نامید. در ساختمان این جمله‌ها فعل نیز وجود ندارد. از این دید نیز اطلاق اسمیه بی‌دلیل نیست - گرچه در ژرف ساخت چنین جمله‌هایی فعلی می‌توان سراغ گرفت. چنان جمله‌هایی از این نوع اند:

- ۱- وفتستان خوش
- ۲- شبتان به خیر
- ۳- خدا نگهدار

فهرست نویسی ها:

- ۱- Obligatory Morpheme
- ۲- Language Economy
- ۳- بوداود، فراهیم، فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۴۵
- ۴- Philology
- ۵- داترنگ تویلیس، عدد، زبان علم، ترجمه‌ی مهندس عباس گرمائی، حبیبی، نهمان، ۱۳۶۱، چاپ سوم، ص ۹
- ۶- inflexional morpheme
- ۷- مایعرواتیان، سید جلیل، فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی، مشهد، نشر سماء، چاپ سازمان چاپ مشهد چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۹۶
- ۸- Syntactic Morpheme: تکواذهای نحوی عناصری هستند که نقش‌های نحوی را در جمله‌ها نشان می‌دهند مثل حروف اضافه، واژه‌های مخصوص اشاره، نشانه‌ی مفعول صریح و...
- ۹- تکواذ نقش نما Functional morpheme این یکی نیز همان‌چنان که از نامش پیداست نقش نمای سایر عناصر جمله است مثل حرف ربط و استگی
- ۱۰- Combination
- ۱۱- مسافرواتیان، جلیل، پیشین، ص ۵۲۲
- ۱۲- دستور زبان فارسی پنج استاد، چاپ کتابخانه‌ی مرکزی ج ۲، ص ۹۰
- ۱۳- همان، همان جا
- ۱۴- همان، ص ۹۶
- ۱۵- لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل موضوع
- ۱۶- همانی، جلال‌الدین، دستور زبان فارسی، مفهومی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ص ۱۰۸
- ۱۷- در این باب رک. مقاله‌ی عالمانه‌ی استاد جلال‌الدین که به نقل از مجله‌ی فرهنگستان، شماره‌ی یک در مقدمه‌ی چاپ جدید لغت‌نامه‌ی دهخدا آمده است.
- ۱۸- همان، همان جا
- ۱۹- Noun-Phrase
- ۲۰- Adjectival-Phrase

روایت عطار از «بر دار کردن حسنگ وزیر»

مسعود تاکي

وقتی در سال ۴۱۶ هـ. ق به دستور سلطان محمود غزنوی، بونصر مشکان، مأمور نهبی نام اشخاصی شد که یکی از آنها با تأیید و موافقت سلطان، باید عهده دار مقام وزارت شود، «حسنگ میکال یا میکالی» آخرین نام نسخه‌ی پیشنهادی بونصر بود که به عرض سلطان محمود رسید. با این همه، «دیگر روز حسنگ را بخواند و او را خلعتی پوشاند که در هیچ روزگار به هیچ وزیر

نیوشانیده بودند و وزارت بدو ارزانی داشت»^۱. حسنگ جوان و بدون پیشینه و تجربه‌ی سیاست باید جانشین «گرگ پیر» سیاست به قول بیهقی^۲ یعنی احمد بن حسن میبندی شود که دوازده سال با قدرت و زیرکی و فرصت طلبی تمام وزارت داشته و القابی چون «شیخ جلیل»^۳، «شمس الکفاة» و «خواجگی بزرگ» یافته بود و حسنگ را گزیری نبود جز آن که چشم بر حکم و گوش بر فرمان سلطان متعصب و مستبد غزنوی بگمارد. پنج سال بعد یعنی در سال ۴۲۱ هـ. ق. چون سلطان محمود «فرمان یافت» و شکوه امر «سلطان غازی» و «أهت و وصیت او در حمایت از سلطنت پسر دومش یعنی «امیر محمد» بر اثر عاقبت نگری بعضی از رجال دولت محمودی یا خیانت سیاست بازان زمان که پس از «سلطان ماضی» دل در هوای مسعود^۴ داشتند، به پایان آمد و یاد بر بسیرق^۵ پسران^۶ و زید بن گرفت، «حسنگ از شکم صادر»^۷ و چون به حبس و مجلس باز جُست گرفتار آمد، ورق گردانی لیل و نهار او را به خویش شناسی واداشت. چندان که در آخرین دیدارش با احمد بن حسن میبندی - که تازه به وزارت مجدد رسیده بود - صمیمانه اعتراف کرد که: «به ستم وزارت مرا دادند و نه جای من بود»^۸. پس از همین محاکمه، حسنگ در تاریخ ۲۸ صفر سال ۴۲۲ به دار آویخته شد.^۹ ابوعلی حسن بن محمد معروف به «حسنگ» از خانواده‌ی مشهور میکال و از مردم نیشابور بود و به جهت خدعاتی که قبل یا در هنگام وزارتش به مردم نیشابور کرده بود، در بین آنان به محبوبی زیادی رسیده بود.^{۱۰} چنان که به دعای آنان دل بسته بود و احتمالاً



یاد او و حتی داستان بردار کردنش پس از گذشت حدود دو قرن (یعنی تا عهد عطار نیشابوری) هنوز بر ذهن و زبان اهل نیشابور جاری بوده است. چنان که امروز هم، پس از غبار فزون، داستان حسنگ و آن چه بر او رفت که به قلم نوانای بیهقی ثبت تاریخ گشته، یکی از خواندنی ترین و پرشکوه ترین و در عین حال غم انگیز ترین سرگذشت هاست و به قول این نویسنده‌ی بزرگ: «افسانه‌ای است با بسیار عبرت»^{۱۱}.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (م ۶۱۸ هـ. ق) داستان بردار آویختن حسنگ را^{۱۲} نه به قصد بیان حکایت که به منظور تمثیل و تعلیم پر هیز از غرور و رسیدن به این نکته:

خرده دان کاو عیب دنیا ننگرد

در غرور افتد به عقبی ننگرد

آورده است. مسلماً آن چه عطار به نظم در آورده، گذشته از اختصار حکایت، با آن چه بیهقی به رأی العین دیده و ذکر کرده است، تفاوت هایی دارد که در ذیل به بعضی از آن موارد اشاره می کنیم.

عطار سروده:

گفت چون مسعود آن شاه درشت

خشمگین شد از حسن، زارش بکشت

آوردن واژه‌ی «گفت» در آغاز داستان،

نشان روایت افرواهی آن در بین اهل نیشابور

است. عطار از سلطان مسعود و خشم او، در

کشتن حسنگ یاد می کند اما بیهقی از سه

دشمن بزرگ او نام می برد: خلیفه‌ی بغداد،

مسعود غزنوی و بوسهل روزنی.

عطار در بیت دوم حکایت می کند:

پیش فصری سرنگونش آویختند

خون او با خاک می آمیختند

بیهقی که خود شاهد بردار کردن حسنگ



بوده، به آویختن واژگونه‌ی حسنک اشاره نکرده است. او می‌نویسد: «... حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود و جلادش استوار بیست و رسن‌ها فرود آورد و آواز دادند که: سنگ دهید... و همه زار زار می‌گریستند خاصه نیشاپوریان».

در ابیات بعد، عطار به عزت و ذلت روزگار نو اشاره دارد:

او وزیر نیک بد محمد را
بد شد از بی دولتی مسعود را
آن همه دولت که در عهد حسن
بود از که بود از جهد حسن

باز این بی دولتی کاکتوشش بود
زو نبود این هم که از گردوشش بود

آیا مصرع «او وزیر نیک بد محمد را» به این جمله‌ی بو نصر مشکان درباره‌ی حسنک اشاره دارد؟ «فاز طفولیت به خدمت محمود پیوسته و لطافت بی‌حد داشت و صورت و طلعتی مرغوب و محبوب و از مقریان درگاه سلطان شد و سلطان او را حسنک خواندی و بدین نام وزارت یافت».

با آن گونه که فرخی سیستانی در مدح حسنک می‌گوید او (حسنک) در پی گردآوری مال برای سلطان بوده و طبعاً این موضوع مورد پسند سلطان محمود قرار گرفته است.

مال خدایگان بستاند به عفت و کوه
از دست منکرانی چون منکر و نکیر
عطار به دنبال ابیات مذکور، به بیان عبرت‌گیری از مازی روزگار می‌پردازد و از توجه به تاریخ پادشاهان به این نتیجه می‌رسد:
کز وزارت بوی خون آید همه آن گاه به شرح
داستان روی می‌آورد:

چون حسن شد کشته خلقی بر سرش
هر کسی می‌گفت عیبی دیگرش

کشته شد وز ننگ عالم می‌نرسد
وز زبان مردمان هم می‌نرسد
هر خوری در خرمنش می‌کرد گاو
کشته را هرگز سگان ندهند تاو

از تاریخ بیهقی چنین برمی‌آید که حسنک نزد بسیاری محبوب و محترم است؛ حتی در پای چوبه‌ی دار یا آن صلابت روح و سکوت گویایش، بدان گونه که از ناکسان و مزوران آزار می‌بیند و دم نمی‌زند. تا آن حد که از جانب دستارانش درخواست شوری بزرگ به پا شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند.^{۱۰} اما این عیب حویان بدگو که عطار از آن‌ها نام می‌برد چه کسانی هستند؟

آیا از جمله‌ی ی حواشی و خدم بوسهل و میکانیل هستند؟ یا از «شمار مثنی‌رند» که «سیم ستاندند که سنگ‌زنند»؟ یا از گروه ساده‌لوحان زمانه‌اند که «عشوه‌ی خلیفه‌ی عباسی» و شریعت‌پناهی سلطان مسعود را خریده‌اند؟

در ادامه‌ی داستان، عطار از زبان زنده‌پوشی دانا به ثروت و مکتک کلان حسنک اشاره دارد:

«... گفت: خالص بود کار بزرش هزار
پیش هر کاریز او را یک حصار
جمله را در آهنین در قبله روی
هر حصاری را دمی پر گفت و گوی
کار گاهش بود ملک خود هزار
جمله دنیا بافتندی چون نگار
در شمار او هزار آمد غلام

جمله در مردی و نیکی بی تمام...
و بیهقی نیز چون به مشابه‌ی حسنک وزیر با بوسهل زوزنی می‌پردازد، می‌نویسد: «بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیر حسنک بسک فطره آب بود از رودی»^{۱۱} که البته در تاریخ بیهقی، هر سه وزیر

سلطان محمود یعنی ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (از ۳۸۵ تا ۴۰۱ هـ. ق) و احمد بن حسن میمنندی (از ۴۰۴ تا ۴۱۶ هـ. ق) و امیر حسنک (از ۴۱۷ تا ۴۲۱ هـ. ق) از ثروتمندان بزرگ زمانه‌اند که ثروت دو وزیر نخست به وسیله‌ی سلطان محمود و ثروت حسنک به نفع سلطان مسعود ضبط و تصرف می‌شود. آن پیر زنده‌پوش شعر، عطار، پس از شرح شطری از مکتک حسنک، چنین نتیجه می‌گیرد که:

«زان همه کاریز او در پیش و پس
پنج من آبش نصیب افتاد و پس
زان همه دنیا که بد بر اسم او
ده گزی کرباس آمد قسم او
زان همه نیکو غلام نیک نام
بود بی شک چار حمالش تمام
زان حصار و زان همه در آهنین
حصه ده خشت آمدش زیر زمین
زان همه دشت و زمین پست و بلند
چار گز خاک لحدش بودش پسند

پیر زنده‌پوش بی‌توجه به تهمت‌هایی که این‌بای زمانه بر او وارد کرده‌اند (چون فرمطی بودن، ناسزاگفتن به امیر مسعود، فیل از رسیدنش به سلطنت، طرفداری و حمایت از سلطنت امیر محمد، رایج داشتن رسم‌های نوحسنکی، سرگرانی یا بوسهل زوزنی) به گناهی تازه و ناگفته یحسینی «خرده‌دانی مغرورانه‌ی حسنک» اشاره می‌کند؛ بدین گونه:

عیب او این بود کز فضل و بیان
خرده‌دانی کرد دعوی در جهان
گرچه جان در خرده‌دانی باخت او
ذره‌ای عیب جهان نشناخت او
خرده‌دان کاو عیب دنیا ننگرد
در غرور افتد به عقیب ننگرد

او ندید و راه پیچاییچ بود
عیش این بود، آن دگر ها هیچ بود
گر بندیدی خوف ره بالغ شدی
برفکنندی جمله و فارغ شدی

و این «خرده دانی»^۵ همراه با غرور^۶ که در شعر عطار آمده بر ابر است با این جمله ی «بیهی» که حسنک عاقبت نهور و تعدی خود کشید^۷ در صورتی که خرده دانی صادقانه و عاقلانه را به گواهی تاریخ بیهی، در وجود بونصر مشکان متجلی می بینیم. آن جا که می خوانیم:

۵... و دیگر که بونصر مردی بود
عاقبت نگر، در روزگار امیر محمود بی آن که
مخدوم خود را خیانتی کرد دل این سلطان
مسعود را نگاه داشت به همه ی چیزها که
دانست تخت ملک پس از پدر وی را خواهد
بود...^۸ بدین جهت بود که به قول عطار در همین شعر، حسنک را:

لا جرم امروز خونتش ریختند

سرنگونسارش ز قصر آویختند

در بیان آخرین لحظه ی حیاتش که می خواهند او را «بردار کشند» بیهی می نویسد:

«و مرد [حسنک] خود مرده بود که
جلادش رسن به گلو افکنده بود و خیه کرده^۹
ولی عطار به گونه ای دیگر روایت کرده
است:

چون گلوی خود به دست خود فشرد

لا جرم عاجز زدست خود بپرد

این سخن عطار، روایت اهل نیشابور است که پس از دو قرن دهن به دهن گشته و به گوش شاعر رسیده است و راستی را، آیا این نکته (= خودکشی حسنک) نظر دوستان این وزیر ثابت الرأی و وفادار به ولی نعمت خود (سلطان محمود) و البته اهل نیشابور و مددکار نیشابوریان نیست که می خواهند شخصیت محبوب حسنک را حتی در قبول مرگ هم تسلیم اراده ی کسی نبینند؟

بی نوشت ها

• این نشانه بر بالای جمله هایی که داخل گیومه «» آمده اند، گویای آن است که عبارت ها از تاریخ بیهی اثر ارزشمند خواجه ابوالفضل محمد بن حسین دبیر، تصحیح دکتر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶، صفحات مختلف قسمت «دگر بردار کردن امیر حسنک وزیر - رحمة الله علیه» نقل شده است.

۱- طبق آن چه در کتاب «آثار الوزراء»، قسمت مقامات بونصر، اثر سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی، تصحیح میر جلال الدین محدث ص ۱۹۱، اطلاعات، ۱۳۶۴ و نیز در تاریخ بیهی ص ۴۶۸ آمده، بقیه ی اسامی و نظریه ی سلطان محمود درباره ی هر یک چنین است:

الف: ابوالحسن سیاری، نیک است و کافی است اما ودا و عمامه ی او را دوست ندارم.
ب: ظاهر منومی، مردی امین است و معتمد، اما بسته ی کار است و من شتاب زده، در خشم شوم دست و پای او از کار بشود.

پ: ابوالحسن عقیلی (ندیم) نام و جاه و کفایت دارد اما یک لغت و روستایی طبع است و من پیغام ها که دهم، جزم نگذارد و من بر آن که او بی محابا بگوید، خور کرده ام....

ت: بوسهل حمدوی، برکشیده ی من است و شاگردی احمد حسن بسیار کرده است [اما] هنوز جوان است. مدتی دیگر شاگردی کند تا مهذب تر گردد؛ آن گاه کاری با نام را شاید.

ث: حسنک [اگر چه] حشمت گرفته است بس جوان است و در هیچ دیوان شاگردی نکرده و شملز و دبیری نداند، هر چند نایبان او شغل نیشابور راست می دارند و این به فوت او می توانند کرد. اما مردمان چه گویند که محمود را از چندین خدمتگاران بزرگ کسی شایسته نبود تا کار به جوان می بایست داد؟

به نقل از کتاب «سراینده ی کاخ نظم بلند» اثر آقای سید مهدی سیدی فرخنده، از انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸

۲- آثار الوزراء، ص ۱۹۱، به نقل از کتاب سراینده ی کاخ نظم بلند، ص ۲۵۸

۳- تاریخ بیهی، ص ۲۹۸

۴- جالب توجه این است که احمد بن حسن میمندی به فرمان سلطان مسعود در روز یکشنبه چهارم صفر ۴۲۲ به وزارت رسید (← تاریخ بیهی، ص ۱۸۹) و در تاریخ ۲۸ صفر ۴۲۲ حسنک به دار آویخته شد؛ یعنی کم تر از یک ماه پس از به وزارت رسیدن میمندی که تقریباً می تواند همداری باشد که «تا نلفزی که ز خون راه، بس و پیش تراست» و به گفته ی عطار: «از وزارت بوی خون آید صعی».

۵- مثلاً فرخی سیستانی در قصیده ای که در مدح حسنک سروده، گفته است:

... بر دست او رها شد و از بند رسته شد

صد راد مرد مهتر و صد راد منحن

در روزگار او، وطن خویش باز یافت

پانصد هزار مردم گم گشته از وطن

روز بهر مملکت چنان که ندانست کرد کس

آیین های نیک نهاد و نیکو سنن ...

دیوان فرخی سیستانی، تصحیح دکتر دبیر سیاهی، ص ۲۳۲

با ابوالفضل بیهی نقل کرده: «[حسنک] به ابوصادق [نیشابوری] به نیشابور گفته که مدرسه ای خواهد ساخت سخت به تکلف به سرکری زنبیل باغان ناری را [ابوصادق را] آن جا نشاناند تدویرس» ص ۲۰۹.

۶- مصیبت نامه به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، ۱۳۵۶، زوآر، چاپ دوم، ص ۱۷۲

۷- آثار الوزراء، ص ۱۸۷، به نقل از کتاب سراینده ی کاخ نظم بلند، ص ۲۰۹

۸- دیوان فرخی سیستانی، ص ۱۹۰

• گاو در خرمن کسی کردن: ایجاد مزاحمت برای او کردن، اشکال تراشی کردن برای او

ص ۵۴۸، فرهنگ نواد در لغات... عطار نیشابوری، تألیف دکتر اشرف زاده.

• «خرده دانی»: هوشمندی، فرزنگی، نکته بیسی، (← فرهنگ نواد در لغات آثار عطار): عیب جوئی کردن (← برهان قاطع)

در «رشد ادب فارسی» شماره ۲۲، مقاله‌ای با عنوان «تأثیر گویش بر حوزه‌ی واژگانی با شاهدی از شاهنامه‌ی فردوسی» از همکار اندیشمند، آقای سید حسین مرتضوی به چاپ رسید که حرکتی سودمند بود تا همکاران با توجه به گویش‌ها و زبان‌های محلی، بر واژگان و ترکیب‌های دشوار متون نظم و نثر نظری بیفکنند. شاید به این وسیله کاربرد دقیق برخی واژگان متروک در زبان فارسی امروز آشکار گردد و گره از مشکلات و پیچیدگی‌های بعضی متون باز شود. ما نیز در این گفتار به شرح دو واژه‌ی «ویر» و «کش» که هر دو در شاهنامه آمده‌اند و امروزه در زبان محلی ما یعنی زبان تالشی کاربرد دارند، می‌پردازیم. ابتدا فرهنگ‌ها را مرور می‌کنیم.

گویش‌ها، بشرطی‌شناسان و یاوران زبان

ویر، vir

دهخدا: ویر: حفظ، حافظه، فهم، هوش و ادراک

پرسید نامش ز فرخ هجیر
بگفتا که نامش ندارم به ویر

(فردوسی)

از ویر شدن: از یاد رفتن / تیزویر: تیز هوش

مثالی از امثال قرآن تو را

نمودم، بر آن بنگر ای تیزویر

(ناصر خسرو)

معین: ویر vir: ۱- فهم، ادراک، هوش ۲- حفظ و

حافظه

از ویر شدن: از یاد رفتن (شواهد، همان شواهد دهخداست).

برهان: «ویر» به کسر اول بر وزن (میر) به معنی «از بر» است که از حفظ کردن و به خاطر نگاه داشتن باشد و فهم و هوش و ادراک هم هست.

این واژه در گفتار و نوشتار امروزی کاربرد ندارد اما در زبان تالشی به صورت مفرد (به همان معانی یاد شده) و ترکیبی به کار می‌رود.

به ویر: دقت داشتن، مواظب بودن

ویر آر ورده: به یاد آوردن؛ ویر آوری: یادآوری؛ ویر

داشته: به یاد داشتن؛ ویر بر شیه: از یاد رفتن؛ ویر بر کرده: از

یاد بردن، ویر بر سر: فراموشی.

**

کش Kas

دهخدا: کش: ۱- بغل، آغوش / زیر کش گرفتن: زیر

بغل گرفتن / در کش گرفتن: در آغوش گرفتن

چرا گفت نگر فتمش زیر کش

چرا بر کمر کردمش پنجه بش

(فردوسی)

۲- سینه ویر، سینه و صدر / دست بر کش نهادن،

دست بر کش ایستادن: دست بر سینه نهادن

جوانی به آیین ایرانیان

گشاده کش و تنگ بسته میان

(گرشاسب‌نامه)

معین: کش: kas: ۱- بغل، آغوش ۲- سینه و صدر /

زیر کش: زیر بغل / در کش گرفتن: در آغوش گرفتن / دست

بر کش نهادن: دست بر سینه نهادن

برهان: کش (به فتح اوک و سکون ثانی): بغل.

این واژه به معنی‌های داده شده و ترکیب‌های آن در

زبان تالشی به صورت‌های زیر رایج است:

کش آگته: بغل کردن؛ کش ژنده: زیر بغل زدن؛

زونو کش ژنده: زانو به بغل زدن زونو کش آگته، پاکش

آگته، پاکش ژنده و ...

زبان و فرهنگ فارسی در بلغارستان

دکتر محمد شهری - مشهد

- اشاره

بلغاری‌ها در مقایسه با بسیاری از ملت‌های اروپا ملتی کهن سال هستند. از سال ۱۹۸۱ م/ ۱۳۶۰ هـ. ش بلغارستان به چهاردهمین قرن حیات سیاسی خود پای نهاد. این کشور در جنوب شرقی اروپا و در شبه جزیره‌ی بالکان قرار دارد و از جنوب شرقی با ترکیه همسایه است. فاصله‌ی نهران تا صوفیه فرب ۳۰۰۰ کیلومتر است. بر اساس سرشماری دسامبر ۱۹۹۲ م/ آذر ۱۳۷۱ جمعیت بلغارستان نزدیک به ۸٫۵ میلیون نفر و زبان رسمی آن‌ها بلغاری است که از گروه زبان‌های هند و اروپایی (شاخه‌ی اسلاو) می‌باشد. این زبان با زبان روسی و سایر زبان‌های رایج در شبه جزیره بالکان (مانند زبان صربی) خویشاوندی نزدیکی دارد و از لحاظ واژگان، صرف و نحو و سایر مسائل دستوری از زبان‌های اروپایی غربی (انگلیسی و فرانسه) بسیار دور است. زبان بلغاری را با الفبای کیریل می‌نویسند. این زبان در بسیاری موارد شباهت‌های بسیار نزدیکی با فارسی باستان دارد و هنوز هم برخی از مفردات آن (به خصوص ضمائر و اعداد) به فارسی باستان خیلی نزدیک است. بلغارستان در سال ۱۳۹۶ م/ ۷۷۵ هـ. ش در زمان سلطان بایزید، به تصرف عثمانی‌ها درآمد و ضمیمه‌ی خاک آنان شد. تسلط عثمانی‌ها بر خاک این کشور نزدیک به پانصد سال یعنی تا سال ۱۸۷۸ م/ ۱۲۵۷ هـ. ش طول کشید.

زبان و فرهنگ ایران در کوچه و بازار

توقف و تسلط دراز مدت ترکان عثمانی در بلغارستان باعث نفوذ شدید فرهنگ و زبان آنان در این سرزمین شد؛ به طوری که هم‌اکنون نزدیک به ده درصد از جمعیت این کشور ترک‌زبان هستند. از دیگر سوء می‌دانیم که زبان فارسی یکی از سه زبان رسمی امپراتوری عثمانی بوده است (دو زبان دیگر ترکی و عربی). به همین دلیل، عناصر فراوانی از زبان ترکی و فارسی در زبان بلغاری باقی مانده است. تا آن‌جا که فراوانی واژگان فارسی در زبان مردم این کشور گاه انسان را به تعجب وامی‌دارد. می‌گمان این واژه‌ها، بیشتر از طریق زبان ترکی به بلغاری راه یافته و در آن ماندگار شده‌اند. بسیاری از واژگان فارسی رایج در بلغاری عیناً همان گونه که در فارسی به کار می‌روند و برخی دیگر با تغییری مختصر در تلفظ بعضی از واج‌ها هستند.

به اعتقاد عده‌ای از دانشوران و پژوهشگران بلغاری متجاوز از پانزده هزار کلمه‌ی فارسی در زبان بلغاری وجود دارد و تاکنون قریب به ده هزار واژه از این واژه‌ها به دست همین افراد جمع‌آوری و طبقه‌بندی شده است. کلماتی مانند: برده، بادام، دفترچه (تقریب حیثی)، بازار، بخشش، بامیه، وزنه (ترازو)، باغچه، بیات، زنجیر، گردن، زندان، هاون و مانند آن از دسته‌ی اول و کلماتی از قبیل: کاسا (کاسه، دخی پول)، توره (توریه، ساک دستنی)، چارنو (چادر شب، ملحفه)، کافر (فلس)، ابریک (بریق، آفتابه)، کسمت (قسمت) از دسته‌ی دوم هستند.

کمونیست‌ها در دوران تسلط خویش سعی جدی در پاک‌سازی زبان بلغاری داشتند اما به اعتقاد صاحب نظران، موفقیت‌سی آنان





سینا نام گذاری شده است. در موزه های تمام شهرهای معتبر بلغارستان مانند: پلوف، پلودیفو، گابرو، آتاری از قبیل: سکه، قبا، یازدواج، حکاکای روی ظرف، سند زمین، جنگ و کتاب به خط و زبان فارسی دیده می شود.

«اسپولن گراد» آخرین و مهم ترین شهر بلغارستان است که در نزدیکی مرز ترکیه واقع شده است. در این شهرستان، منطقه ای وجود دارد به نام «بابائو» که جمعیتی نزدیک به یکصد هزار نفر در آن جا زندگی می کنند. اینان ترک زبان، مسلمان و شیعه مذهب اند و خود را ایرانی می دانند. آن ها می گویند که از فرزندان دوره ی شاه عباس صفوی هستند که در زمان او به این جا کوچیده اند. بسیاری از آداب و رسوم و جشن های ایرانی - به خصوص

در این زمینه، به زبان و ادبی و تلویزیون، کتاب های درسی و مجامع رسمی منحصر می شد. لکن در زبان مردم عادی - به ویژه در شهرها و روستاهای کوچک تر - موفقیت چندانی نداشتند؛ تا آن جا که هنوز هم عناصر بسیاری زیادی از زبان های فارسی و ترکی در زبان روزمره ی مردم رایج است و زبان رادیو و تلویزیون و گاهی حتی زبان مردم پایتخت برای آنان غریب می نماید.

حضور فرهنگ ایرانی در بلغارستان به جلوه ی آن در زبان مردم آن دیار محدود نمی شود. در موزه های همه ی شهرهای کوچک و بزرگ بلغارستان آثاری از زبان و فرهنگ ایرانی به چشم می خورد. شخصیت هایی هم چون فردوسی، مولانا، سعدی، حافظ، بیرونی، ابن سینا و به خصوص عمر خیام برای عامه ی مردم شناخته شده هستند. بر روی نخستین زنگ مجلس ملی بلغارستان، پس از رهایی از یوغ عثمانی ها، در شهر «تیرنوا» یک رباعی از عمر خیام به زبان فارسی حک شده است. این زنگ هنوز هم در موزه ی ملی این شهر نگه داری می شود. یکی از داروخانه های شهر صوفیه به نام «ابن

نوروز و سیزده بدر - در میان این قوم مطابق آداب ایرانی مرسوم است. در بلغارستان، علاوه بر تقویم رسمی یک تقویم غیر رسمی دیگر در میان مردم رایج است که ماه‌ها و روزهای آن دقیقاً مطابق بر تقویم شمسی ماست و نام ماه‌های آن همان بروج فلکی تقویم ایران است، با اندکی تفاوت (برج ششم را به جای سنبله «دوشنبه» می‌نامند). جالب‌تر این که نام ماه هفتم این تقویم یعنی «وزنه» کلمه‌ای فارسی است که در زبان بلغاری به معنای همان ترازو یا میزان است. در بلغارستان هم مانند ایران مرسوم است که هر سال را به نام حیوانی می‌نامند.

زبان فارسی در دبیرستان‌های بلغارستان

هم‌اکنون در دبیرستان «ویلیام گلاستون» صوفیه که یکی از دبیرستان‌های بسیار قدیمی این شهر است، شانزده نفر از دانش‌آموزان زبان فارسی را به عنوان زبان دوم می‌آموزند.

یکی از ایرانیان مقیم به نام دکتر رضامهر از (دکتر در کشاورزی) با همکاری یک نفر افغانی و یکی دو نفر بلغاری فارسی‌دان تحصیل کرده‌ی مسکو و تاجیکستان به دانش‌آموزان درس فارسی می‌دهد. آن‌ها امسال کلاس هشتم هستند؛ هفته‌ای دوازده ساعت درس فارسی دارند و دومین سالی است که فارسی را شروع کرده‌اند. این دانش‌آموزان تا پایان تحصیلات دوره‌ی متوسطه (کلاس یازدهم) آموختن فارسی را ادامه خواهند داد.

به گفته‌ی رئیس این دبیرستان، با وجود این که در آن جا عربی و ژاپنی هم تدریس می‌شود اما دانش‌آموزان در فارسی پیشرفت بیشتری داشته‌اند و به همین دلیل، علاقه‌مندی بیشتری نسبت به یادگیری فارسی از خود نشان می‌دهند.

زبان فارسی در دانشگاه‌های بلغارستان

دانشکده‌ی زبان‌های شرقی دانشگاه صوفیه شامل گروه‌های ترکی، عربی و فارسی است. گروه فارسی یا به تعبیر دقیق‌تر «ایران‌شناسی» ضعیف‌تر از دو گروه دیگر است. دو نفر ایرانی مقیم و یک نفر بلغاری مجموعاً گروه ایران‌شناسی را تشکیل می‌دهند. استادان ایرانی گروه در زبان فارسی تخصص و تحصیلات ندارند و چون فارسی زبان‌اند، به گروه دعوت شده‌اند. لکن در ترجمه و روزنامه‌نگاری تجربه دارند. نرسوم خانمی است بلغاری که تحصیلاتش را در مسکو و تاجیکستان به انجام رسانیده و مدتی نیز در دانشگاه تهران دوره دیده است. او به زبان فارسی مسلط و به فرهنگ ایرانی علاقه‌مند است. کتابخانه‌ی گروه نسبتاً غنی است و در آن فریب چهار هزار جلد کتاب فارسی وجود دارد و اغلب مراجع و منابع مهم در این کتابخانه یافت می‌شود.

رئیس این دانشکده پروفیسور تئوفانف، استاد زبان و ادبیات عرب و مترجم قرآن کریم به زبان بلغاری، انسانی وارسته و آزاده و شیفته‌ی اسلام، معنویت و عرفان شرقی است. به همت و همراهی

این استاد آزاده رشته‌ی ایران‌شناسی در این دانشکده رسمیت یافت. در سال ۱۳۷۲ با تلاش سفارت جمهوری اسلامی و با همت و همراهی رئیس دانشکده، ایران‌شناسی به عنوان رشته‌ای مستقل در این دانشکده با همت دانشجوی برگزیده آغاز به کار کرد. در مراسم آغاز به کار این رشته، آقایان دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر بروجردی حضور داشتند. خطابه‌ی استاد شهیدی در مراسم افتتاحیه با این ابیات مولانا آغاز می‌شد:

هم‌زبانی خویشی و پیوندی است
مردبانان محرمان چون بندی است
ای بسا هستند و ترک هم‌زبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است
هم‌دلی از هم‌زبانی به‌نر است

در این خطابه آمده است: «ملت شما و ملت ما از صدها سال پیش با یک دیگر آشنا و هم‌دل بوده‌اند. نام بلغار و بلغاریان بیش از هزار سال است در شعر و نثر درجیده می‌شود. از تاریخ ابوالفضل بیهقی و دیوان عنصری، ناصر خسرو، نظامی و سعدی گرفته تا فانی شیرازی و شاعران پس از او... پس از قرن‌ها هم‌دلی، امروز با تأسیس کرسی زبان فارسی در دانشگاه صوفیه آمده‌ایم تا هم‌زبان هم بشویم و مشکل گفت‌وگو را هم از میان برداریم. هر چند از این بابت مشکلی نداشته‌ایم؛ زیرا آن چه زبان در فهم آن ناتوان باشد، دل به آسانی بیانش خواهد کرد...»

دانشجویانی که در رشته‌ی ایران‌شناسی پذیرفته می‌شوند، نیمی از دروس را به زبان فارسی و نیم دیگر را به زبان بلغاری و یک زبان اروپایی غربی (فرانسه، آلمانی، انگلیسی) می‌گذرانند.

سفارت جمهوری اسلامی یک آنتن ماهواره‌ای به این گروه تقدیم کرده است و دانشجویان در صورت لزوم می‌توانند برنامه‌های سیما جمهوری اسلامی ایران را ببینند.

زمینه‌های گسترش زبان فارسی در بلغارستان

مطابق مقررات آموزش و پرورش بلغارستان هر دانش‌آموز بلغاری از کلاس پنجم به بعد باید دو زبان بیگانه را بیاموزد؛ یکی اجباری و دیگری اختیاری. زبان اجباری، روسی یا فرانسه است که مدرسه آن را انتخاب می‌کند و انتخاب زبان دیگر به عهده‌ی دانش‌آموز است. هم‌چنین مقرراتی در آموزش و پرورش آنان وجود دارد که دانش‌آموز جز چند درس، بقیه‌ی درس‌ها را می‌تواند به یکی از همان دو زبان خارجی به اختیار خود بخواند. طبق این مقررات اکنون موقعیت بسیار مناسبی است که جمهوری اسلامی با اعزام معلم و ارسال کتاب و نوار درسی به کمک و هماهنگی سفارت جمهوری اسلامی به تشکیل کلاس‌های فارسی در سطحی گسترده اقدام کند. به یاد داشته باشیم که آموزش زبان بستر بسیار مناسبی است برای نفوذ در دل‌ها و انتقال فرهنگ ایرانی، اسلامی به سرزمین‌های دیگر.

بحر طویل

به شعری که از سلسل و نوالی یک رکن عروضی سالم به وجود آید، بحر طویل، می‌گویند. به این ترتیب، هر مصراع از تعداد زیادی رکن فاعلان با معانی و... تشکیل می‌شود. اولین بحر طویل مربوط به قرن نهم است. زبان بحر طویل ساده و بی‌تکلف است و مقید به حدی نیست. سجع‌ها و عبارات مرصع و صفات بی‌دری به آهنگ کلام کمک می‌کند. بحر طویل در موضوعات گوناگون مذهبی، عاشقانه و طنز سروده می‌شود و نمونه‌های فراوان آن از گذشته و امروز در دست است. از جمله موضوعات قابل توجه بحر طویل سرایان طنز و طنزپردازان است؛ زیرا شکل طویل و بی‌آزوی صفات و... به بار طنز آن کمک می‌کند. در زیر به نمونه‌هایی از بحر طویل در قالب طنز اشاره می‌کنیم.

(درباره بحر طویل، رک: مجله‌ی رشید ادب فارسی، متن ۳۴، سال هشتم، پاییز ۱۳۷۴، بحر طویل فارسی، حسین ذوالفقاری، ص ۴۸، ۴۶)

بحر طویل بی‌بایان

از شاعری نقل شده که گفته بود: من بحر طویلی می‌سازم که آخر نداشته باشد! گفته بودند: چگونه؟ گفت این گونه:

این گربه برید از لب این بام به آن بام و از آن بام به این بام و از این بام به آن بام، فرود آمد و بر پله از این پله به آن پله، از آن پله به این پله، از آن پله بیفتاد به دهلیز و زدهلیز به صحن آمد و از صحن به ایوان و از ایوان به اتاق آمد و این طاقچه و آن طاقچه و آن طاقچه و این طاقچه پرید و همه را گشت و از این سوی به آن سوی، از این گنجه و پستو و به آن به و پستو، همه را سرزد و آن گاه دوید آمد و مطبخ، به این گوشه و آن گوشه و آن گوشه و این گوشه به این دیگ و به آن دیگچه، به این دیس و به آن چمچه و این مجمه و سفره و کاسه، به آن باده و خمره و نابه، همه را سرزد و بوید و نجوید چیزی که ورا در خور آید، نه از پیه و نه از گوشت و نه از مغز و نه از پوست و نه از دل جگر و قلوه نه شش روده و دنبه، نه ماستی نه پنیری، نه نانی نه فطیری، نه از دوغ، نه از شیر نه از کره و سرشیر نه از کشک و نه روغن، به قدر سر سوزن، پس آن گاه بشد باز به دهلیز و زدهلیز به آن پله از آن پله به این پله و آن پله، از آن پله بشد بام، از آن بام به این بام و از این بام به آن بام... الخ (آسمان و ریسمان، ص ۷۵)

بحر طویل طرزی به طنز

طرزی از شاعران قرن یازدهم است. وی به دلیل استفاده

از مصادر جعلی و آوردن طرز جدید در اشعارش طرزی به تخلص گرفت. از اوست:

شکرلله که بگنجید مرا دیده ز خساک در قومی که از اولاد رسولند، بر افلاک قبولند، گروهی همه پاکیزه و خوش صورت و نیکو سیر و پاک سرشت و ملکی خوی که من یافته‌ام از اثر صحبتشان، فیض فراوان و بیرون از حد و اندازه و در سیدم و در کیدم و علمیدم و فهمیدم، اگر بگذرد ایام من این نوع بمانم علما را.

گرچه عمری به جهان بیهده گردید، فرنگیدم و ترکیبدم و ناتیبدم و گر جیدم و روسیدم و لنگیدم و بی فایده کشتم، پس از این دست من و دامن آن طایفه، کز همت ایشان بخبر و جسم زصفاهان و به شیرازم و آن گاه حجازیدم و حجیده، زیارت بکنم مرقد پاک شهدا را... الخ (دیوان طرزی، چاپ رضاییه، به کوشش م. تمدن، مقدمه)

بحر طویل هلمع شعری عربی

یکی از طرز پردازان عصر صفوی، سید مهری جبل عاملی (۱۱۰۴) است. مسمعات وی مشهورند؛ از جمله دو قطعه بحر طویلی ملمع وی. از آن بحر طویل است:

انافی وقت فسین اخرج من خانه و اذعبت الی جانب باربار و نمائیت بکل الطرف السوق و تناظرت الی الناس، اذا کان رأیت القمر البارز خوش روی زدید الخط مقبول....

همه کس محو زمالش شده حیران، همه لایبشعر و لایاکل
 فی الزملمه من الهوش، بری است و عرباً ...
 من بیچاره‌ی شوریده چو دیده است چنین سر و قد احسن
 من ماه، به یک باره من القلب بکی عاه! کشیده است که کالئار
 من الکرمی او غنشه‌ی سرخ الریح او گلین گلئار من اللون مثال
 ورفی گشت که فی النصل خزان می شودی زرد علی الششاخ
 درختان و عرفی ریز من الزبیه شد از شرم به صد نوع غمازیزه
 زمزگان و دوششمان و من الگوشه به رویش کرشمات، ملاحظات
 کثیرا و پریا ... الخ^۱

وی بنشین و بار و بنه بر پشت چو بنهاد، روان گشت بسی شاد و
 ز هر بند عم آزاد، سپس بود و به کلی همه را خورد، ز سوی
 دگری چون که شب آمد به سر دست دل آسوده و سرمست بشد
 صاحب آن بار روانه به سوی خانه و چون دید ز بار و بنه اصلاً
 خبری نیست و ز آن هم اثری نیست، نه غم خورد و نه افسرد و نه
 پژمرد و نه افتاد بدین فکر که اندر پی آن مال رود از پی حمال و
 کند جهد که پیدا کندش گر بتواند.

بند سوم:

روز دیگر که سرکار همی رفت قضا را وسط راه به ناگاه
 بدان ارفه‌ی گمراه بیفتاد دو چشم وی و ابله عوض این که بگیرد
 مسج وی را و کشاند به سوی محکمه خود تند دوان گشت و به
 یک گوشه نهان شد که مبادا نظر دزد بیفتد به رخس، چندی از
 رقباش که خبردار از این واقعه بودند، خنده کنان طعنه زسان
 خرده گرفتند که: ای مرد حسابی، عوض این که روی در عقب
 دزد و سزایش دهی و حق خود از او بستانی، ز برای چه از او
 چهره نهان می کنی و داری از او بیم؟ ندانیم که برهیز تو از او به
 چه ماند.

بحر طویل های هدهد میرزا

ابوالقاسم حالت (۱۲۹۸ - ۱۳۶۸) شاعر و طنزپرداز و
 روزنامه نگار معاصر سال‌ها در هفته نامه‌ی فکاهی «توفیق» با
 اعضای «هدهد میرزا» بحر طویل‌هایی به طنز در مسائل اجتماعی
 می نوشت. از آن مجموعه است:

آقلدری بند اول:

آدم جاهل و بی عقل و خرد، کرد به بازار خریداری بسیار
 زفتد و شکر و چای و برنج و نخود و ماش برای پلوی و آش و
 نمود آن همه را باز به یک گونی و شد منتظر باربری تا نهد آن بار
 به دوش وی و آن را به سوی خانه برد. هر چه که شد منتظر باربر
 معتبری همچو کسی را نتوانست که پیدا بکند، عاقبت الامر صدا
 کرد یکی ارفه‌ی ولگرد و از او خواست که آن بار به منزل برساند.

بند چهارم:

گفت در پاسخ آنان ارفقا، علت برهیز من از باربر این بود
 که چون چشم به رخساره و اندام وی افکندم و سنجیدم و دیدم
 که چه پر زور و شرور است، به دل گفتم از این قلدر بی شرم و
 حیا هیچ عجب نیست که گر ببندم این جایخته ام گیرد و با زور
 ز من اجرت آن باربری هم بستاند.^۲

بند دوم:

بار خود را بنهاد او بر دوش وی و گفت: برو سوی فلان
 کوچه و این بار بنه توی فلان خانه و از همسر من اجرت خود
 گیر. پس از دادن دستور بسی خرم و مسرور روان شد پی کار
 خود و از سوی دگر باربر بی رگ و لگرد چو دریافت که آن مرد به
 قدری است تهی مغز که نادیده و نشناخته آن بار سپرده است به



زیرنویس‌ها:

- ۱- درباره‌ی مهری ر. ک. مجمع الفصحی، ج ۷۴، ۷۴۴ و نصرآبادی، ۲۹۸.
- ۲- خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۲۴۹.
- ۳- هدهد میرزا، ص ۲۴۹.

تأملی بر یک بیت

عبدالرضا بردبار

جهان را بلندی و پستی نویسی

ندانم چه ای هر چه هستی نویسی

سپاس و ستایش ایزد جهان آفرین راست؛ آن که اختران رخشان به پر نور روشنی پاک او تابنده اند و چرخ گردان به خواست و فرمان او پاینده. آفریننده ای که برستیدن اوست سزاوار. دهنده ای که خواستن جز از او نیست خوش گوار. هست کننده از نیستی، نیست کننده پس از هستی. از جمند گرداننده ی بندگان از خواری، در پای افکننده ی گردن کشان از سروری. پادشاهی او راست زبیده، خدای او راست در خورنده، بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس. هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید. هستی هر چه نام هستی دارد بدوست.

جهان را بلندی و پستی نویسی

ندانم چه ای هر چه هستی نویسی

آن چه با هم خواندیم بخشی از ابتدای مقدمه جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی است که برخلاف نثر فنی و متکلفانه کتاب با نثری شیوا و به دور از تکلف و نصنع و با بهره گیری از واژه های فارسی سره پرداخته شده است و با انتخاب بجا و متناسب گروه مؤلفان به عنوان ستایش و حسن مطلع بر نازک کتاب ادبیات آوا چشم نواز دانش آموزان سال اول نظام جدید شده است. آنچه حقیر را بر آن داشت که این مقاله را ارائه کند بیت پایانی است که با اندک تغییری در چند متن معتبر به کار رفته ولی بافتن خاستگاه اصلی بیت همچنین معنی واقعی آن با ابهام همراه شده است.

بیت مذکور را برای نخستین بار در شاهنامه فردوسی در داستان خاقان چین به همین شکل می بینیم:

«چنین است رسم سرای فریب
گهی بر فراز و گهی بر نشیب
چنین بود تا بود گردان سپهر
گهی نوش و زهر و گهی کین و مهر
یکی را برآرد به چرخ بلندی
یکی را کند خوار و زار و نرنند
یکی را از تخت کبی در کند
یکی را ز خاک سببه بر کشد
نه با آنت مهر و نه با اینت کین
که به دان نویسی ای جهان آفرین
«جهان را بلندی و پستی نویسی
ندانم چه ای هر چه هستی نویسی»

و همین بیت با اندک تغییری در ابتدای شرحنامه نظامی آمده

است:

«خدایا جهان پادشاهی تورا است
ز ما خدمت آید خدایی تورا است
پسند بلندی و پستی نویسی
همه نیسند آنچه هستی نویسی
همه آفریده است بالا و پست
نویسی آفریننده هر چه هست
نویسی برترین دانش آموز پاک
زدانش قلم رسانده بر لوح خاک»

در این دو اثر سترگ آن گونه که از محورهای افقی و عمودی

کلام به وضوح دریافت می شود خطاب گوینده به «حضرت حق» است ولی «نجم رازی» در مرصاد العباد در دو مورد به این بیت استناد نموده و در هر دو مورد روی سخن وی با انسان است.

ابتدا در مقدمه کتاب، پس از حمد و ثنای حق چنین آمده

است:

«مقصود و خلاصه از جمله آفرینش، وجود انسان بود و هر چیزی را که وجودی هست از در عالم به نوعیت وجود انسان است و اگر نظر نعم آفتاب بیند که خود همه وجود، انسان است.

جهان را بلندی و پستی نویسی

ندانم کبی هر چه هستی نویسی

و مقصود از وجود انسان معرفت ذات و صفات حضرت

خداوند است»^۱ و برای دومین بار در فصل چهارم از باب دوم ذیل

عنوان «در بدایت خلقت قالب انسان» پس از بیان چگونگی آفرینش

قالب و روح انسان چنین آمده است:

«پس از اینجا معلوم شود که اعلیٰ علین آفرینش روح انسان

است و اسفل السافلین قالب انسان و از اینجا روشن شود معنای این

بیت:

«جهان را بلندی و پستی نویسی

ندانم که ای هر چه هستی نویسی»^۲

در مورد اول اگر چه روی سخن با انسان است ولی آنگونه که

از محتوای عبارات بر می آید به صورت غیر مستقیم منظور حضرت

حق است و در مورد دوم نجم رازی مرجع ضمیر «تو» را انسان گرفته

است و بلندی را به آفرینش روح و اعلیٰ علین تعبیر نموده و پستی

را به قالب حاکمی و اسفل السافلین.

دولتشاه سمرقندی در کتاب «تذکره الشعراء» در شرح حال

فردوسی به افسانه معروفی اشاره می کند که بد نیست آن را نیز با هم

ادبیات فارسی

۴۸۱



بخوانیم:

«چنین گویند که شیخ ابراهیم کرگانی رحمه الله... علیه بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته، آن شب در خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن در جات عالی است از او سؤال کرد که این درجه به چه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفتیم و آن این است: جهان را بلندی و پستی نویی

ندانم چه ای هر چه هستی نویی»

حکایت مذکور را به همین شکل حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری نیز در همین اسرارنامه بدون ذکر نام واعظ متعصب به نظم کشیده است: «مرحوم و حید دستگردی در شرحنامه نظامی (حاشیه صفحه ۲) با نقل بیت شاهنامه می گوید:

«با آنکه نظامی بر امون مضامین و ترکیبات دیگران هرگز نمی گردد، بسی بعید به نظر می آید که با اندک تغییر این بیت از فردوسی گرفته باشد و ظن قوی بلکه قطع و یقین در کار است که این بیت الحاقی است، ولی چون در نسخ کهنه ما نیز این بیت هست و دلیلی برای الحاق در دست نیست در ردیف آیات الحاقی ثبت نشد» ولی مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب می نویسد: «این بیت از فردوسی نیست و از شرحنامه نظامی است که حمدالله مستوفی یا دیگری در آن دست برده اند»

استاد محمد نفی جعفری در کتاب حکمت و عرفان خویش بیت را به شکل زیر نقل کرده اند:

«خداوند بالا و پستی نویی

همه نبینند آنچه هستی نویی»

همانگونه که دیدیم شکل های مختلف این بیت در چند متن یاد شده از اصلی واحد نشأت گرفته است و علت تفاوت اندک نسخه های مختلف را باید ناشی از دخالت کاتبان بدانیم که در معنای اصلی بیت شک کرده و برای نزدیک کردن منظور خویش با متن، واژه های آن را تغییر داده اند. زیرا در مفهوم مصراع اندکی ابهام وجود دارد و همین امر باعث شده که نویسندگان آگاهانه جهت رسیدن و نزدیک شدن به معنی متناسب با ذوق خویش دخالتهایی اعمال نمایند.

باید توجه داشت که آثار و پدیده های هنری از جمله شعر به منظوری می مانند با جلوه های گوناگون و طیفهای رنگین و جست و جوی یک معنی و مفهوم کاری عبث و بی بهره به

نظر می رسد؛ اما برای تبیین معنای یک بیت شعر نباید ما توجه به ذهنیات خویش و بدون توجه به هنجار گفتار، نظری را تحمیل کرد؛ بلکه برای این امر توجه استغلال واژه ها و تناسب اجزا و ارکان جمله و رعایت اسلوبهای دستور زبان کاری شایسته به نظر می رسد.

در بیت مذکور حرف «را» نشانه فک اضافه است که بعد از مضاف الیه مقدم

(جهان) و پیش از مضاف مؤخر (بلندی و پستی) واقع شده است (= بلندی و پستی جهان نویی) و واژه «جهان» در این بیت به صورت مجاز با علاقه محلیه به معنی انسانها و جهانیان به کار رفته است و با توجه به آیه مبارکه ۲۶ از سوره آل عمران: قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِکَ الْمَلٰئِکَةِ تَزَمَّی الْمَلٰئِکَةَ مَنْ نَّشَأَ وَ تَزَمَّی الْمَلٰئِکَةَ مِمَّنْ نَّشَأَ وَ تَزَمَّی مَنْ نَّشَأَ وَ تَزَمَّی مَنْ نَّشَأَ یَبْدِکَ الْبَیْخِرِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ»

همچنین سطرهای بالاتر از بیت در جهانگشای جوینی: «ارجمند گردانده ای بندگان از خواری در پای افکنده ای گردن کشان از سروری» این معنی پذیرفتنی تر می نماید:

بلندی (عزت) و پستی (ذلت) جهان (جهانیان) نویی (در دست توست)

همانگونه که در ادامه متن جهان گشا قبل از بیت چنین آمده است «حستی هر چه نام هستی دارد بدوست» که در بردارنده مضمون مصراع دوم بیت است «ندانم چه ای هر چه هستی نویی»

ویرنوس ها:

- ۱- ادبیات فارسی و نظام جدید آموزش متوسطه ۱۳۷۶ که ۱۰۱/۱ صص ۲ و ۳ برگرفته از کتاب تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱
- ۲- شاهنامه چاپ پرورشیم ج ۴ ص ۱۰۰۴ - چاپ زول مول ج ۳ ص ۱۰۱ ولی در شاهنامه چاپ مسکو ۹۱ بیت دیگر در حاشیه جای داده شده است
- ۳- شرحنامه نظامی مطابق نسخه وحید دستگردی ص ۹۱۲ بیت ۱-۴
- ۴- مرصاد العباد نجم رازی به اهتمام محمد امین ریاضی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ص ۱
- ۵- همان مأخذ ص ۶۶
- ۶- تذکره الشعراء، دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رمضان، چاپخانه بخارا، ۱۳۳۸ ص ۴۵
- ۷- اسرارنامه، عطار نیشابوری به تصحیح سید صادق گوهری صص ۱۹۰-۱۸۸
- ۸- شرحنامه نظامی گنجشاهی با تصحیح و توضیحات وحید دستگردی ص ۲
- ۹- تعلیقات لباب الالباب محمد عوفی ص ۷۶۷ به نقل از مرصاد العباد ص ۵۷۹
- ۱۰- حکمت و عرفان و... محمد نفی جعفری ص ۶۸
- ۱۱- آل عمران آیه ۲۶
- ۱۲- تاریخ جهان گشای جوینی ج ۳ ص ۱
- ۱۳- همان، همان جا.



خاطرات سپهر

تیزهوشی یا چاره‌گری؟

سروش سپهری فر - دبیر ادبیات فارسی،
ناحیه‌ی یک کرج

کنید. با ذکر نام «آیتال اشکو خیده» شگفتی به اوج رسید. آیتال گفت: «آقا، معلم‌ان پس از یک سال هم نمی‌توانند نام مرا به خاطر بسپارند. شما چگونه در نیم ساعت این همه اسم و مخصوصاً اسم مرا یاد گرفتید؟» موفق شده بودم که کلاس سوم انسانی را با خود همراه کنم. وقتی زنگ به صدا درآمد، نگاه‌های نحسین آمیز دانش‌آموزان را حس می‌کردم.

دست یازیدن به شگردهای گوناگون در مواجهه با رویدادهای متفاوت شبستگی انسان را می‌نمایاند. اگر آن روز بدان کار دست نمی‌بازیدم، نمی‌توانستم در ایجاد محیطی تفاهم‌آمیز و آرام تا آن حد موفق شوم. اما حقیقت این است که نامیدن دانش‌آموزان از تیزهوشی بنده در به خاطر سپردن نام آن‌ها نبود، بلکه چاره‌گری مرا به آن کار راهنمایی کرد. روشن است که دانش‌آموزان از نظر ظاهری با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند؛ یکی لباس آبی پوشیده، دیگری سفید، یکی گوشه‌ی راست نشسته و دیگری سمت چپ، یکی عینک در چشم دارد و ...

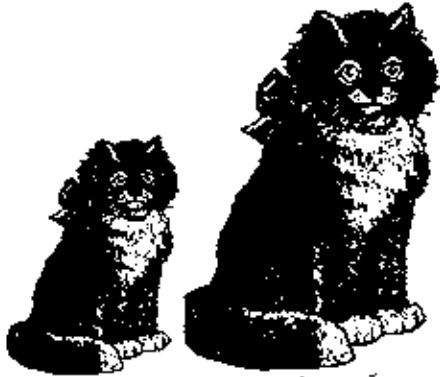
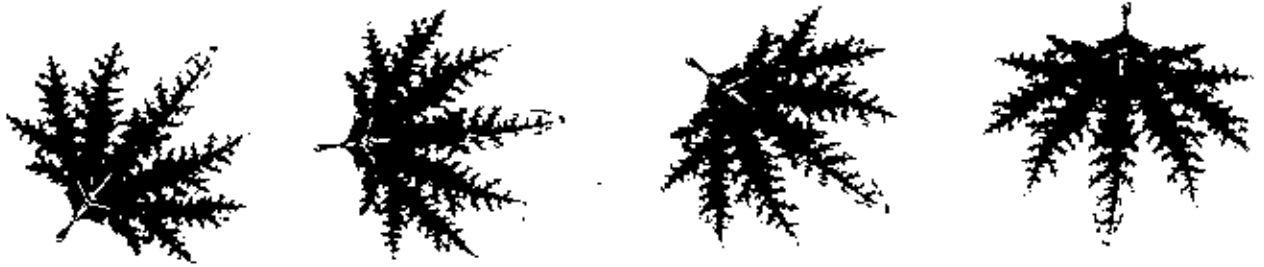
افیتة تشخیص نمایز دانش‌آموزان در مدارس پسرانه آسان‌تر از مدارس دخترانه است. آن‌گاه که به خواندن نام دانش‌آموزان پرداختم، ویژگی‌های هر کدام را به اختصار در کنار نامشان یادداشت می‌کردم. نفر جلو سمت راست، نفر جلوتر سمت چپ، پیراهن راه‌راه، بلوز نارنجی، تک هندلی، عینکی سمت چپ، موهای بسیار کوتاه و ... این کار به گونه‌ای انجام گرفت که دانش‌آموزان متوجه نوشتن من نشدند؛ مثلاً بعد از نامیدن هر کس به گونه‌ای، چند ثانیه او را مشغول می‌کردم، بیشتر از معنای اسمشان می‌پرسیدم و پاره‌ای از نام‌های مشکل را معنی می‌کردم. آن‌گاه قبل از این که پرسش را مطرح کنم، لحظاتی زودتر شخص موردنظر را از روی سیاه‌ی اسمی می‌یافتم و به طرف دیگر کلاس می‌رفتم و با اشاره و نگرین به او می‌گفتم: «آقای ادبیس شهیدی! مفعول جمله را پیدا کنید؟» زمانی که او مشغول پاسخ‌گویی بود، به طرف برگه‌ی اسمی دانش‌آموزان می‌رفتم و نفر بعدی را انتخاب می‌کردم و بدین ترتیب توانستم به هدف موردنظر خود دست یابم.

واقعیّت این است که دانش‌آموزان از داشتن معلّمی باهوش حرمند می‌شوند. پس، معلّم باید در همان روز اوّل سال تحصیلی تیزهوشی و تجربه و کفایت خود را به دانش‌آموزان نمایاند؛ به ویژه، در جایی که دانش‌آموزان هیچ شناختی از او ندارند.

نخستین روزی بود که به دبیرستان بهشتی، گرگان می‌رفتم. همه چیز برایم ناآشنا بود و کسی هم مرا نمی‌شناخت. پس از ورود به کلاس، مطابق معمول بیشتر کلاس‌های علوم انسانی، محیط را آشفته دیدم. چهره‌ها و نگاه‌ها نشان می‌داد که با دانش‌آموزانی شلوغ و احتمالاً ضعیف در درس سر و کار دارم. پس از ایجاد آرامش، خود را معرفی کردم و برنامه‌هایم را شرح دادم. آن‌گاه از دانش‌آموزان خواستم که نامشان را در برگه‌ای بنویسند. برای ایجاد رابطه‌ی بهتر و آماده کردن کلاس، به قرائت اسمی دانش‌آموزان پرداختم. آن‌گاه دستور فارسی سال‌های گذشته را مرور و تدریس نمودم و پرسش‌ها را آغاز کردم. به دانش‌آموزان می‌نگریستم و با اشاره‌ی دست، نام آنان را بر زبان می‌آوردم و پرسش انجام می‌گرفت: «آقای محمود جهان‌تبع! بفرمایید بیت چند جمله است؟»

«آقای سید حسین رودبارکی! بفرمایید مفعول جمله‌ی اوّل کدام است؟» «آقای رمضان نمسکنی زاهدی! بفرمایید فاعل جمله‌ی آخر کدام است؟» و هر یک پاسخی می‌دادند. دانش‌آموزان شگفت‌زده بودند که چگونه من با این سرعت و آسانی، نامشان را به خاطر سپرده‌ام. اندک اندک زمزمه بر خاست: «چه زود اسم‌ها را یاد گرفته است!» - «من که اسمش را فراموش کرده‌ام» - او چگونه این همه را با یک بار خواندن به ذهن سپرده است؟!!

از می‌ویج نفر حدود بیست نفر را - در حالی که به آنان می‌نگریستم و اشاره می‌کردم - به نام و نام خانوادگی صدا زدم. وقتی همه را مبهوت دیدم، خندنگی شگفت‌آفرین‌ها را کردم و دانش‌آموزی را صدا زدم که نامی دشوار داشت: آقای آیتال اشکو خیده! در این بیت قید را مشخص



گرهه‌ی نوروزی!

مهین اویسی

مدرسه آمدن شاگرد خیاطی بود. به نزد آمد و گفت: خانم آموزگار، مشقم را نوشتم. دیگر کارم درآمده بود، چون ساکت نگه داشتن حاجی کار آسانی نبود. برای این که او را سرگرم کنم، گفتم: حالا می‌توانی اگر بخواهی لباس‌های پاره و دکمه‌های لباس دوستان را بدوزی. خیلی خوش حال شد. فوراً به طرف کلاس دوید و فوطی و سابل خیاطی را با خودش آورد.

حاجی شروع به دوختن کرد. بچه‌ها به دنبال پارگی لباس‌های خود می‌گشتند. آن‌گاه پیش او می‌آمدند و او با مهارت پارگی‌ها را می‌دوخت. به ساعت نگاه کردم. هنوز وقت داشتم؛ کتاب را باز کردم اما ناگهان صدای هق‌هق گریه‌ی علی، شاگرد کوچکم، بلند شد. به طرفش رفتم. با بغض و به سختی گفت: گرهه‌ی نوروزی بنفش من گم شده است.

از بچه‌ها خواستم که روی علف‌ها به دنبال گرهه‌ی نوروزی علی بگردند. بچه‌ها مداد و دفترشان را روی زمین گذاشتند و با خوش حالی پراکنده شدند. هنوز علی گرهه‌ی من کرد و من نمی‌توانستم او را آرام کنم. بنابراین، خودم هم شروع به جست‌وجو کردم. به دقت علف‌ها را کنار می‌زدم و لابه‌لای آن‌ها را می‌گشتم. صدای زنگ مدرسه بلند شد. ساعت ۱۰:۵ بود و من آن قدر سرگرم شده بودم که امتحان و دانشکده را فراموش کرده بودم. با شنیدن صدای زنگ کسی در اطرافم نماند. حتی علی هم به گوشه‌ای گریخت تا نان خشکش را بخورد. من تنها ماندم با افکاری پریشان.

❖ ❖ ❖

آن سال گذشت و من امتحان فراموش‌شده‌ی آن روز را سال بعد دادم و بالاخره دانشکده را به پایان رساندم اما هنوز هم هر بهار به دنبال گرهه‌ی نوروزی بنفش علی می‌گردم و یاد چشم‌های روشنش دلم را روشن می‌کند.

در یکی از روستاهای طبقه در استان خراسان تدریس می‌کردم و در دانشکده‌ی ادبیات مشهد درس می‌خواندم.

معلم کلاس اول ابتدایی بودم. مدرسه‌ی ما در کنار رودخانه‌ای و بر باغی بزرگ قرار داشت. یکی از روزهای خوب اردیبهشت بود و طبیعت در نهایت زیبایی. یادم هست، دیدن آن همه سرسبزی و لطافت حس غریبی را در من بیدار می‌کرد. ساعت ۱۰:۵ صبح امتحان جامعه‌شناسی داشتم اما نتوانسته بودم کتاب را یک دور کامل مرور کنم. فکر این که چگونه ساعت ۱۰:۵ از مدرسه خارج شوم و خود را به دانشکده برسانم، لحظه‌ای مرا راحت نمی‌گذاشت. بالاخره تصمیم گرفتم خود را به مرضی بزنم و مدرسه را ترک کنم.

ساعت اول کلاس را با تشویب و نگرانی گذراندم. ساعت بعد بچه‌ها ورزش داشتند. همیشه ساعت‌های ورزش بچه‌ها را به باغ مدرسه می‌بودم و با آن‌ها بازی می‌کردم. اما آن روز، روز دیگری بود. بچه‌ها را به باغ بردم اما به جای بازی کردن با آن‌ها نقشه‌ی می‌کشیدم که چگونه سرشان را گرم کنم و چند صفحه‌ای درس بخوانم. از آن‌ها خواستم که روی علف‌ها بنشینند و مشق بنویسند. به سختی پذیرفتند و من شروع به درس خواندن کردم.

از بچه‌ها خجالت می‌کشیدم. زیر چشمی آن‌ها را می‌پاییدم، می‌خواندم اما چیزی نمی‌فهمیدم. مرتب به ساعت نگاه می‌کردم. هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که علی کوچک‌ترین شاگرد کلاس با خوش حالی به طرفم آمد و گفت: خانم آموزگار، گرهه‌ی نوروزی پیدا کردم!

گرهه‌ی نوروزی، گرمی پشمالو و بنفش است که هر بهار به علفزار می‌آید. آن را نشانم داد. خیلی زیبا بود. اورقت و من هم کتابم را برداشتم که بخوانم. هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که دوباره برگشت: این را کجا بگذارم؟ گفتم: نوبی جیبش. راضی شد و به سرجایش برگشت. بعد از او حاجی - یکی از شاگردانم که قبل از به



سروش سپهری فر
دبیر ادبیات ناحیه‌ی یک کرج

توضیح این نوع «و» می‌گوید که این‌ها «و» استثنایی هستند. دو کلمه‌ی «کو» (که او) و «کین» (که این) نیز در سال‌های اخیر برای مؤلفان کتاب‌های درسی و به تبع آن دانش‌آموزان مشکلاتی ایجاد کرده است. در کتاب‌های فارسی دبیرستانی این دو کلمه را به صورت «کار» و «کاین» می‌نویسند.

دانش‌آموزانی که از مقطع راهنمایی به دبیرستان پا می‌نهند، این دو واژه را در سانی اول دبیرستان به صورت KAV و KAYEN می‌خوانند و شگفت‌زده می‌شوند. مؤلفان کتاب‌های درسی در توضیح کاربرد «کار» و «کاین» می‌گویند که اگر این واژه‌ها به صورت «کو» و «کین» نوشته شوند، با «کو» به معنای «کجا» و «کین» به معنی «دشمنی و انتقام» اشتباه می‌شوند. البته این کلمات در معنای «کجا» و «انتقام» نیز به کار می‌روند ولی به نظر نمی‌رسد این امر مجوزی برای دشوار کردن خط فارسی در دلیلی قانع‌کننده باشد. زیرا نیازی نیست برای زیبایی ابرو، چشم‌کو گردد.

موضوع دیگر این است آیا فقط این دو کلمه هم سانی ظاهری دارند و در معنی متفاوت‌اند؟ به نمونه‌ای مشابه با این مورد توجه کنید: کلمه‌ی «خویش» (بر وزن کین) با همین املا به معنی‌های «خود» و «فامیل» به کار می‌رود و با همین تلفظ، با املا «خیش» به معنی «گاو آهن» است؛ آیا می‌توان گفتار سعیدی را بدین صورت نوشت: برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش یا خایش است. نا سه معنای «فامیل» (خویش)، «خود» (خویش یا خایش) و «گاو آهن» (خیش) با یکدیگر اشتباه نشوند؟

صدها و صدها کلمه‌ی دیگر از این دست، در زبان و خط فارسی وجود دارند که آرایه‌ی «جناس نام» را بدید می‌آورند و هیچ‌کدام با املا‌ی دوگانه نوشته نمی‌شوند. بر همین اساس، «کو» و «کین» اگر به همین صورت به کار روند، آموختن آن‌ها برای نونهالان، کم‌سوادان و خارجیان آسان‌تر است.

خط می‌تواند یادگیری و آموزش را دشوار یا آسان کند. معمولاً همه‌ی خط‌ها تقابلی دارند که با رفع تدریجی آن‌ها می‌توان به تسهیل آموزش کمک کرد.

در خط فارسی به دلیل تطوّر و نحوگی که در زبان رخ داده، دشواری‌هایی برای نوآموزان ایجاد شده است؛ از جمله‌ی این دشواری‌ها کلماتی است که در آن‌ها «او» ناخوانا (او او معدوله) موجود است. این «و» در گذشته خوانده می‌شد و به تلفظ در می‌آمد لیکن امروز در زبان فارسی معیار تلفظ نمی‌شود؛ به عبارت دیگر «او او» است که برشته می‌شود و خوانده نمی‌شود. چند نمونه از واژه‌هایی که «او» ناخوانا دارند عبارت‌اند از: خواستن، خواندن، خواهر، خویش، خرید، خوی و ...

علت نوشته شدن و خوانده شدن این «و» آن است که سیر تطوّر و سایش واژه در گفتار، سریع‌تر از نوشتار صورت می‌گیرد. تغییر واژه در گفتار، گاهی در یکی دو دهه و زمانی طی چند قرن انجام می‌گیرد اما خط بسیار کند تغییر می‌یابد. از میان واژه‌های نمونه، دو واژه‌ی «خوید» و «خوی» - مخصوصاً «خوی» - به صورت «خید» و «خی» هم نوشته می‌شوند؛ زیرا این دو کلمه کاربرد عام ندارند و فقط در حیطه‌ی زبان نظم و نثر به کار می‌روند. پس آن‌ها نمونه‌ی کلماتی هستند که از محدوده‌ی گفتار خارج شده‌اند.

ناخوانا بودن حروف معمولاً در تمام خط‌های جهان موجود است؛ مثلاً در زبان و خط انگلیسی، در کلمه‌های WHAT, NIGH, KNIFE و ... به ترتیب H, GH, K خوانده نمی‌شود.

ناخوانا بودن حروف در سال‌های اولیه‌ی تحصیل، نوآموزان و معلمان را با دشواری‌هایی رویه‌رو می‌سازد. در زبان فارسی، نوعی دیگر «و» موجود است که صدای ضمه دارد؛ خورشید، خوراگ و نوک؛ معمولاً دانش‌آموزان سال اول ابتدایی، این گونه کلمات را به صورت «خرشید»، «خُراگ» و «نُک» می‌نویسند. معلّم ابتدایی در



تفاوت‌های تقلید و تأثیر

سخن در این خصوص که تقلید و تأثیر چه تفاوت‌هایی دارند و نیز از چه فصول مشترکی برخوردارند، شاید مبحث جدیدی نباشد. بارها گفته یا شنیده شده است که نخستین کسی که چشم را به ترکی تشبیه کرد، یک هرسند بود اما دومین کسی که از این تشبیه سود جست، یک مقلد بود. بر همین اساس، قصد داریم این دو پدیده را از زاویه‌ای دیگر به نظاره بنشینیم و به نتایج نازنه‌تری دست یابیم.

برای شروع، باید دید نویسنده یا شاعری که به توصیف خود و جهان خویش می‌پردازد، از چه دریچه‌ای به نمایشا نشسته است. او از یک طرف به دریافت‌های خود و از طرف دیگر، با گنجینه‌ای از آثار شاعران یا نویسندگان پیشین از خود رو به روست. به همین سبب، هر شاعری - بدون آن که بخواهد - در معرض تأثیر مستقدماتان قرار دارد. خصیصه‌ی اساسی شیوه‌های شاعر در این لطیفه نهفته است که وی در بیان خویش، تا چه اندازه از داشته‌های خود سود می‌جوید؛ و گرنه نخستین مسئله‌ای که در کار او خود را به وضوح نشان می‌دهد، همان تقلید است.

«خلق را تقلیدشان بر باد داد/ ای دو صد لعنت بر این تقلید باد» در مذمت تقلید آمده است

و شاید حق سخن را نتوان بهتر از این ادا کرد. لذا از این پس، به جای پرداختن به خسارتی که از تقلید برمی‌خیزد، به بیان کیفیت و چگونگی تأثیر خواهیم پرداخت.

پیش از ادامه‌ی سخن باید یادآور شویم که در هر دوره که شاعران به جای بهره‌گیری از داشته‌های خود با برداشت از شاعران متقدم و هم‌عصر خویش، به تنوع صرف می‌پردازند، شعر آن دوره، دچار خسران شده است. سر همین اساس، شعر دوره‌ی بازگشت، شعری است کاملاً تقلیدی؛ چرا که در این دوره شاعران به جای آن که خود باشند، به دنباله‌روی از یک یا چند تن از شاعران متقدم می‌پرداختند. حتی کار به جایی رسیده بود که تنوع از متقدمان، جزء افتخارات شاعران محسوب می‌شد. چنان که می‌گفتند شعر فلان شاعر از آن جهت قابل اعتناست که تنوع منوچهری می‌کند یا آن که به تنوع از فردوسی یا سعدی می‌پردازد. البته این قضیه در دیگر دوره‌های شعر فارسی نیز کمابیش دیده می‌شود؛ برای مثال، نایک قرن بعد از حافظ، یعنی به تفریب تا پایان قرن نهم، شاعران غالباً به تقلید از او و دیگر متقدمان می‌پرداختند. لذا شعر این دوره، در تاریخ شعر ایران چندان قابل اعتنا

نیست.

شاعران بزرگ نیز مضامینی را از متقدمان خود سرداشت کرده اند اما با دخالت دادن داشته‌های خود در این برداشت‌ها، به عرصه‌ی جدیدتری در شعر دست یافته‌اند که نه تنها تقلید را به ذهن متبادر نمی‌کند بلکه به آفرینش محیار جدیدی منجر می‌شود. برای روشن شدن مطلب به ذکر چند مثال می‌پردازیم.

لسان‌الغیب، حافظ شیرازی، وقتی به برداشت از مضامین می‌پردازد، اندیشه‌ی خود را بیز بدان می‌افزاید؛ لذا اگر در دوره‌ی او چهره‌ی یار از نظر زیبایی به گل تشبیه می‌شد، وی این تشبیه را در خصوص وصف آن چهره، نوعی تحفیر به شمار می‌آورد و گل را به چهره‌ی یار تشبیه می‌کند؛ به عبارت دیگر، او مشه و منبیه به را به جای یکدیگر می‌نشانند و می‌گوید:

زمانه از ورق گل مثال روی تو جست

ولی زشرم تو در غنچه کرد پنهانش

مولانا نیز مرتبه‌ی گل را در زیبایی فروتر از چهره‌ی زیبایی یار فرض می‌کند و چنین می‌سراید:

گل صد برگ به پیش تو فرو ریخت ز خجالت

که گمان برد که او هم رخ رهنای تو دارد

افصح المتكلمين، سعدی شیرازی، آرایه‌ها و زیورهارا را عامل زیبایی چهره‌ی بار تمی دادند. او این رخسار زیبا را زینت بخش زیورها و آرایه‌ها تلقی می‌کند و می‌گوید:

به زیورها بیارایند و قش خوب رویان را
نو سبمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
یکی از وجوه مهم تفارق میان تقلید و تأثیر این است که در تأثیر، شاعران برداشت از متقدمان با هم عصران را با داشته‌های ذهنی خود می‌آمیزند و آن‌گاه به بیان آن می‌پردازند.

تقلید موجب می‌شود که مخاطب به جایی توجه به اثر شخص مقلد، دقت خود را به اثر مورد تقلید معطوف بدارد؛ اما در خصوص تأثیر باید یادآور شویم که مخاطب در برخورد با اثر شاعری که او سایر شاعران تأثیر پذیرفته است، صرفاً آبا یافته‌های شاعران پیشین مواجه نمی‌شود، بلکه افزون بر آن‌ها، داشته‌های ذهنی شاعر جدید را نیز ملاحظه می‌کند. لذا این اثر را به عنوان پدیده‌ای جدید و غنی‌تر از اثر نخستین می‌پذیرد. در این صورت، اثر جدید می‌تواند اثر نخستین را تحت الشعاع قرار دهد. از آن جا که این نکته از اهمیت شایان توجهی برخوردار است، پس گفتار را با همین موضوع و ذکر مثال‌هایی در این خصوص پی می‌گیریم.

مسعود سعد سلیمان فسیده‌ای دارد که این‌گونه آغاز می‌شود:

گر بگم وفا کنی صنما صد وفا کنم
ورنو جفا کنی همه، من کی جفا کنم؟
وی در قسمتی از این فسیده بیست زیر را سروده است:

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا کنم؟
کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی بیت فوق را با تغییری اندک، فرامی‌خواند و می‌گوید:
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم؟
حافظ در شعر خود به این بیت توجه دارد و با ذکر مأخذ آن را به کار می‌برد:

و در باورت نمی‌کند از بنده این حدیث
از گفته‌ی کماله دلیلی بیاروم:
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم؟

□ □

عشق را بوحیفه دوس نگفت

شافعی را در او روایت نیست
بیت فوق از سروده‌های مناسبی غزنوی است. مولانا با تغییر «نگفت» به «نکرد» این بیت را چنین بیان می‌کند:

عشق را بوحیفه دوس نکرد
شافعی را در او روایت نیست
جمال‌الدین عبدالرزاق در غزلی این‌گونه سروده است:

با ز چشمت جفا بیاموزم
با لب‌ت را وفا بیاموزم
برده بردار تا خلاق را
معنی والضحی بیاموزم
تو زمن شوم و من ز تو شوخی
یا بیاموز با بیاموزم
بارها چرخ گفت: «منی خواهم
که ز طبعش جفا بیاموزم؟
برده‌ی عالمی دریده شود
گر از او یک نوا بیاموزم
به کدامین دعوات خواهم یافت
تا روم آن دعا بیاموزم
از خیالت وفا طلب کردم
گفت: کو؟ از کجا بیاموزم؟
گفتم: آخر نیایی ام در چشم
گفت: اول شنا بیاموزم

مولانا با تأثیر پذیری از این غزل و افزودن نظام فکری خود به آن، غزل زیبایی آفریده که برخی از ابیات آن از این قرار است:
در وصلت چه را بیاموزم؟
در فرافت چرا بیاموزم؟
یا تو با درد من بیامیزی
یا من از تو دوا بیاموزم
می‌گریزی ز من که نادانم

با بیاموز یا بیاموزم

خاک پای تو را به دست آورم

تا از او کیمیا بیاموزم

آفتاب تو را شوم ذره

معنی والضحی بیاموزم

کهربای تو را شوم کاهی

جذبه‌ی کهربا بیاموزم

همچو دل خون خورم که تا چون دل

سیر بی دست و با بیاموزم

در وفا نیست کس تمام استاد

پس وفا از وفا بیاموزم

مولانا از شعر خاقانی هم تأثیر پذیرفته است. خاقانی چنین می‌سراید:

اهل بر روی زمین جستیم، نیست

عشق را یک نازنین جستیم، نیست

زین سپس بر آسمان جویم اهل

زان که بر روی زمین جستیم، نیست

هست در گیتی سلیمان صد هزار

یک سلیمان را نگین جستیم، نیست

مولانا با توجه به همین ابیات و افزودن نظام

اندیشگی خود بدان، این گونه می گوید:
 غیر عشقت راه بین جستیم، نیست
 جز نشانت هم نشین جستیم، نیست
 بعد از این بر آسمان جویم بار
 زان که یاری بر زمین جستیم، نیست
 خانم ملک سلیمان جستنی ست
 حلقه ما هست و نگین جستیم، نیست

۵۵۳

هیچ شاعری به اندازه ی حافظ توانسته است با هنرمندی تمام از شعر دیگران دست مایه بگیرد. او تأثیرات در خور توجهی از متقدمان و معاصران خویش پذیرا شده و با شکردهایی هنرمندانه این برداشت ها را به سبک و سبایی خویش باز کرده است. به گونه ای که حتی برای بعضی این تأثیرپذیری متصور نیست. با ذکر مثال هایی به تأثیرپذیری حافظ از مولانا توجه می کنیم:

مولانا:

سنگ شکاف می کند در هوس نقای تو
 جان پرو بال می زند در طرب هوای تو
 حافظ:

تاب بنفشه می دهد طره ی مشک سای تو
 پرده ی غنچه می درد خنده ی دلگشای تو
 مولانا:

ربود عقل و دلم را جمال آن عربی
 درون غمزه ی مستش هزار بوالعجبی
 هزار عقل و ادب داشتیم من ای حواجه

کنون چو مست و خوابم صلاهی بی ادبی
 حافظ:
 اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
 زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی ست
 هزار عقل و ادب داشتیم من ای حواجه
 کسوں که مست و خرابیم، صلاح
 بی ادبی ست

اینک با توجه به تأثیرپذیری حافظ از سعدی، تعداد اندکی از ابیاتی را که او تحت این تأثیر سروده است، بیان می کنیم:

سعدی:

جز این قدر نتوان گفت بر جمال تو عیب
 که مهربانی از آن طبع و جو نمی آید
 حافظ:

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
 که وضع مهر و وفا نیست روی زیارا
 سعدی:

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
 یا نظر با تو ندارد، مگرش ناظر نیست
 حافظ:

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
 کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
 سعدی:

در سرابای وجودت هنری نیست که نیست
 عیب آن است که بر بنده نمی بخشایی
 حافظ:

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است
 در سرابای وجودت هنری نیست که نیست
 سعدی:

سعدی تو کیستی که دم از دوستی زنی؟
 دعوی بندگی کن و اقرار چاکری
 حافظ:

در گوی عشق شوکت شاهی نمی خرید

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری
 سعدی:
 سر از کند تو سعدی به هیچ روی نتابد
 اسیر خویش گرفتی، بکش چنان که تو دانی
 حافظ:
 خیال نیخ تو با ما حدیث تشنه و آب است
 اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی
 سعدی:

یارب تو آشنا را مهلت ده و سلامت
 چندان که باز بیند دیدار آشنا را
 حافظ:

کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه بر خیز
 باشد که باز ببیم دیدار آشنا را
 به تأثیرپذیری حافظ از دیگر شاعران نیز

اشاره ای داریم:

خاقانی:

مادل به دست مهر تو زان باز داده ایم
 کاندو طریق مهر تو گرم او فزاده ایم
 حافظ:

ما بی غمان مست دل از دست داده ایم
 همراز عشق و هم نفس جام باده ایم
 خاقانی:

ای باد صبح، بین ما کجا می فرسخت
 نزدیک آفتاب وفا می فرسخت
 حافظ:

ای دلده صبا، به سبا می فرسخت
 بنگر که از کجا به کجا می فرسخت
 خاقانی:

دیدگی که یار چون زدل ما خیر نداشت
 ما را شکار کرد و بیفکند و بر نداشت
 حافظ:

دیدگی که یار جز سر جور و ستم نداشت
 بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت
 حافظ، از شاعران هم عصر خود هم چون

خواجو، عماد فقیه، سلمان ساوجی و ناصر
 بخارایی نیز تأثیرات بسیاری پذیرفته است.

در پایان این بحث، یادآور می شویم که تفاوت میان تأثیر و تقلید به بزرگی موسی! در تقلید، شاعران کاملاً به گفتار پیشینیان یا هم عصران خود توجه می کنند در حالی که در تأثیرپذیری برداشت خویش را از گفتار متقدمان یا هم عصران با داشته های ذهن خویش می آمیزند و اثری جدید می آفرینند.





معرفی کتاب



مؤلف: محمد علی خزانة دارلو
تهران، انتشارات روزنه،
چاپ اول، ۱۳۷۵، ۷۰۰
صفحه.

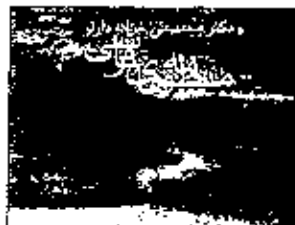
این کتاب فهرستی
تفصیلی از منظومه های مثنوی
قرن ۹ تا ۱۲ را ارائه می دهد.
مجموعه منظومه های معرفی
شده حدود ۹۰۰ منظومه ی
حماسی، عرفانی، عشقی و
غنائی است. کتاب شامل دو
بخش عمده است: فصل اول
مباحث نظری چون اوزان،
مضامین، ساختمان، سابقه،
انواع و...؛ فصل دوم معرفی
منظومه ها، در پایان هم
فهرست های چند گانه ی
تاریخی، مثنوی ها، کتب،
اعلام و کتاب نامه آمده اند.
ترتیب تنظیم این مجموعه بر
اساس نام شاعر و به صورت
الفبایی است. ذیل نام هر
شاعر، مثنوی های معروف وی
معرفی می شود و قسمتی از آغاز
هر مثنوی نیز ذکر می گردد.

معرفی شده است. قالب های
مطرح شده در کتاب عبارت اند
از: غزل/قصیده/رباعی و
دوبیتی/مثنوی/شعر نو.

این کتاب ۱۸۰ نمونه شعر از
۶۰ شاعر انقلاب را معرفی
می کند.

نویسنده ی کتاب که از
کارشناسان دفتر برنامه ریزی و
تألیف است، با توجه به نیاز
شدیدی که در زمینه ی شعر پس
از انقلاب اسلامی احساس
می شد، این کتاب را به عنوان
کتابی کمک آموزشی تدوین و به
جامعه ی ادبی تقدیم کرده
است.

□ منظومه های فارسی



□ پیام آشنایان (مجموعه
سخنرانی های دفتر
برنامه ریزی و تألیف -
گروه زبان و ادبیات
فارسی)

ناشر: مؤسسه ی فرهنگی نشر
سها با کمک دفتر تکنولوژی
آموزشی.
چاپ اول، تهران، ۴۷۸
صفحه.

این کتاب مجموعه

(تأملی در شعر انقلاب اسلامی)

مؤلف: سید علی اکبر
میرجعفری، با مقدمه ی محمد
رضا سنگری
نشر قو، تهران، ۱۳۷۶، ۳۴۰
صفحه، چاپ اول.



این کتاب کوششی است در
شناساندن شعر شکوفای انقلاب
اسلامی. کتاب بر اساس
قالب های شعری رایج دوره ی
انقلاب و پس از آن تنظیم شده
است.

در هر بخش، ضمن
توضیحات لازم درباره ی هر
قالب و معرفی شاعران مشهور
آن، نمونه های برجسته ای نیز

□ روش تحقیق و

مرجع شناسی

مؤلف: حسین علی یوسفی
چاپ اول، ۱۳۷۵، انتشارات
مرندیز، گناباد، ۱۷۵ صفحه.

روش تحقیق و
مرجع شناسی به عنوان درس
پایه ی بعضی رشته های
دانشگاهی و کتاب های
دبیرستانی مطرح است. مؤلف
این کتاب که از دبیران فاضل و
فربه خته ی استان خراسان
است، طی پنج بخش،
ضروری ترین و عمومی ترین
مباحث این درس را به شیوه ای
کاربردی ارائه کرده است.

کتاب با مقدمه آ.
می شود. در بخش اول: آند
با برخی اصطلاحات این ر.
بخش دوم: کتاب و کتابخا
بخش سوم: روش تحلیلی
نگارش تحقیقی/بخش چهار
کلیات و انواع کتاب های مر
بخش پنجم: شیوه ی اراک
کنفرانس های کلاسی و در:
هم منابع و مآخذ مورد نظر
است.

□ حرفی از جنس زمان

مؤلف: سید علی یوسفی



چاپ اول، تهران، ۴۷۸
صفحه.

سخنرانی های ماهانه ی استادان زبان و ادب فارسی در دفتر برنامه ریزی و تألیف است. همه ی سخنرانی های این مجموعه در مجله ی رشد ادب فارسی چاپ شده است.

برخی از این سخنرانی ها عبارت اند از:

آموزش زبان، آموزش ادبیات، دکتر محمد استعلامی / مشکل انشا، دکتر انزابی نژاد / نگاهی تازه به دستور زبان فارسی، دکتر باطنی / آموزش بیان، دکتر تجلیل / آموزش شعر، دکتر احمد نمیم داری / منطق فارسی، دکتر ضیاءالدین سجادی / از زبان ناشر، دکتر وحیدبان / عمر فسان در ادب فارسی، دکتر شیخ الاسلامی / زبان شناسی و ضرورت آشنایی با آن، دکتر علی اشرف صادقی / پاره ای از مشکلات آموزش زبان فارسی، دکتر شهیدی / و ...

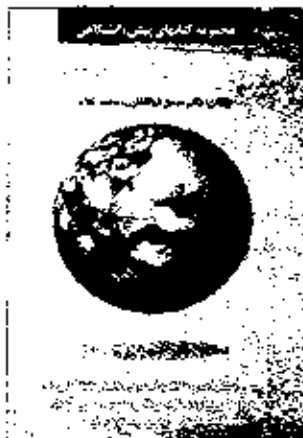
مجموعه سؤالات المپیاد ادبی کشور با پاسخ تشریحی



کاری از هیئت علمی المپیاد ادبی تهران، نشر شورا، ۱۳۷۶، ۴۸۰ صفحه.

این مجموعه حاوی سؤالات ده سال المپیاد ادبی است و به همت کمیته ی علمی المپیاد برای سؤالات پاسخ های تشریحی تهیه شده است.

سؤالات این مجموعه متناسب با معیارهای خاص مؤلفان و برنامه ریزان و با توجه به اهداف کتاب های درسی تهیه و تنظیم شده است. در مقدمه ی کتاب تاریخچه ی برگزاری المپیادهای ادبی و شیوه های



اجرائی و برگزیدگان معرفی شده اند. گفتنی است المپیادهای ادبی هر ساله در سطح کشور برگزار می شود و از میان شرکت کنندگان (حدود ۳۰ هزار نفر) ۴۵ نفر در مرحله ی اول انتخاب می شوند که از میان این عده پس از طی اردوی یک ماهه در تهران و گذراندن کلاس های آموزشی، شش نفر انتخاب و به

کشورهای دیگر اعزام می شوند. ضمناً شش نفر اول طی مراسمی یک دستگانه کامپوتر از رئیس جمهور هدیه می گیرند.

راهنمای آموزش زبان فارسی ۱ و ۲ پیش دانشگاهی

مؤلفان: حسن ذوالفقاری - محمد غلام

تهران، نشر ندیبر، چاپ اول، ۴۲۵ صفحه.

این کتاب راهنمای آموزش کتاب زبان فارسی دوره ی پیش دانشگاهی برای معلمان و دانش آموزان است. مؤلفان کوشیده اند با توجه به اهداف درس، اطلاعات لازم را برای تدریس در اختیار مدرسان قرار دهند.

در این کتاب، هر درس در بردارنده ی موارد زیر است: شناسنامه، اهداف آموزشی، منابع کمکی / چاپ ها / کتاب شناسی / اطلاعات کمکی درباره ی مفاهیم، اعلام، اشخاص، اماکن جغرافیایی، اساطیر و ... / شرح مشکلات / تشریح برخی خودآزمایی های دشوار / چند خودآزمایی دیگر / چند خودآزمون / متون کمکی و ...

این کتاب را به عنوان یک منبع کمک آموزشی کتاب زبان فارسی می توان جزء آثاری برشمرد که راهی نو در تألیف و تهیه ی کتاب های

کمک آموزشی گشوده است. □ در قلمرو زبان و ادبیات فارسی

مؤلف: تنی وحیدبان کامیار
انتشارات محقق، مشهد، ۱۳۷۶، ۳۱۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه.

این کتاب مجموعه ی ۱۶ مقاله ی نویسنده است درباره ی زبان و ادبیات فارسی که در مطبوعات کشور چاپ شده است. ویژگی این مقالات نوآوری و بیان تجربه های تازه پیرامون موضوعات مورد نظر نویسنده است. عناوین مقالات عبارت اند از:

موسیقی حروف و واژه ها / تکرار در زبان خیر و تکرار در زبان عاطفی / نام نگاشت / شعر تجسمی، نظامی شاعری بزرگ اما داستان پردازی ناموفق / فردوسی و سعدی در حماسه سرایی / بررسی ترتیب کتاب و نهذب ابواب گلستان سعدی / زبان فارسی در عصر حافظ / عروض و قافیه ی علمی / اتحاح دیگر عروضی / نوآوری خواجه جمر در اوزان عروضی / منشأ وزن شعر فارسی / کتاب موسیقی شعر و منشأ وزن شعر فارسی / بررسی صفت مفعولی و اهمیت آن در زبان فارسی / فعل های لحظه ای، تداومی، لحظه ای-تداومی / بررسی تشدید از دید علمی و حل یک مشکل املائی / لزوم فراگرفتن یک زبان علمی اروپایی در کنار زبان فارسی.

□ کنکور پیش دانشگاهی ادبیات فارسی (۳ جلد) مؤلفان: نصرت‌الله محبی، احمد ابو محبوب، محمد تقی راد شهیدی
چاپ مؤسسه‌ی نشر هما، تهران ۱۳۷۵، تیراژ هر جلد ۵۵۰۰ نسخه.

این مجموعه که به عنوان کتاب‌های مشاوران در دسترس علاقه‌مندان فرارمی‌گیرد، شرح و بسط کتاب‌های پیش دانشگاهی است. کتاب اول شرح درس و تست‌های کتاب زبان فارسی، کتاب دوم شرح و بسط عروض و قافیه و نقد ادبی و کتاب سوم متون نظم و نثر کتاب ادبیات فارسی ۲ پیش دانشگاهی است.



مؤلفان در این کتاب کوشیده‌اند با توجه به امد کتاب‌های جدید التالیف هم سو با گروه زبان و ادب فارسی دفتر برنامه‌ریزی تالیف، محتوای کمک‌آموزش مناسبی تهیه کنند.
ارائه‌ی منابع، متن کمک‌آموزشی، توضیح برخی مفاهیم و ارائه‌ی چند نمونه تست از ویژگی‌های این کتاب است.

□ در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی (دفتر نخست)

به کوشش: حسن ذوالفقاری
ناشر: مجمع علمی آموزش زبان و ادبیات فارسی
پخش: تهران، نشر شورا، ص ۱۸۸/۱۸۴۵، ۱۳۱۴۵، ۱۸۸ صفحه.

در آستانه‌ی برگزاری نخستین مجمع آموزش زبان و ادبیات فارسی در شهر شیراز فرصتی پیش آمده مجموعه‌ای از مقالات برگزیده مربوط به آموزش زبان و ادبیات در چند دهه‌ی اخیر فراهم آید. در این مجموعه ۲۴ مقاله از مجموع کتاب‌شناسی پایان کتاب انتخاب شد و پس از تأیید هیئت علمی به چاپ سپرده شد. برخی از این مقالات عبارت‌اند از:

روش تعلیم زبان فارسی، ملک‌الشعرا بهار/ روش تازه در تدریس قواعد فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری/ گوشه‌های ناشناخته در آموزش زبان و ادب فارسی، دکتر محمد استعلامی/

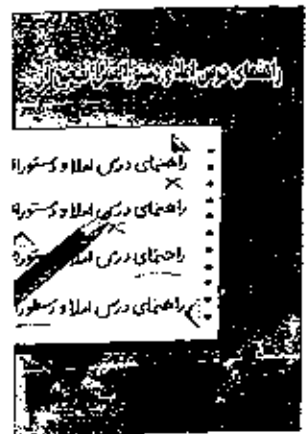


آموزش زبان فارسی در سطوح مختلف، عبدالحملی ادیب برومند/ آموزش زبان فارسی و هدف تدریس آن، محمد پروین گنابادی/ نقش معلم در کلاس زبان و ادبیات فارسی، دکتر علی‌اکبر فیاض/ زبان فارسی را چگونه باید آموخت، دکتر محمد جعفر محبوب/ آموزش فارسی در سطوح پیش از دانشگاه و روش آموزش فارسی را تغییر دهید، دکتر سید جعفر شهیدی/ پیشنهادهایی درباره‌ی تقویت و گسترش زبان فارسی، دکتر محمد رضا باطنی/ زبان فارسی بنیان فکر و فرهنگ ما، دکتر غلامحسین یوسفی/ روش تدریس فارسی، دکتر حسین بحر العلومی/ تدریس ادبیات و مسئله‌ی پدران و فرزندان، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب/ زبان معیار، دکتر علی‌اشرف صادقی و ...

□ راهنمای درس املا و دستورالعمل تصحیح آن
مؤلف: حسین داودی
انتشارات مدرسه، چاپ اول،

پاییز ۱۳۷۶، ۸۰ صفحه
این کتاب به منظور آشنایی بیشتر معلمان و دبیران زبان و ادبیات دوره‌های ابتدایی راهنمایی و متوسطه با درس املا نوشته شده است. مؤلف اهداف خود را از تألیف این اثر چنین برمی‌شمارد:

- ۱- به کارگیری شیوه‌هایی که دانش‌آموزان را نسبت به این درس فعال می‌سازد.
 - ۲- تقویت مهارت صحیح و سریع نوشتن در دانش‌آموزان.
 - ۳- ایجاد گرایش مثبت در دانش‌آموزان جهت به کارگیری خط تحریری.
 - ۴- هماهنگی و وحدت عمل در تصحیح املا.
- بخش‌های بازده گانه‌ی کتاب عبارت‌اند از: جایگاه درس املا/ فعال‌سازی درس املا/ طرح درس املا/ قرانت متن املا/ شیوه‌ی تصحیح املا/ گروه‌های شش‌گانه/ انواع غلط‌های املائی/ موارد تیم غلطی/ کلمات یک املائی و دو املائی/ بخشنامه‌های ارسالی.



من معلم برانگیخته شدم
پیامبر اکرم (ص)

هفته
معلم
گرامن باد



روزگار را به یادگار
روزگار را به یادگار

آب زند راه راه بسین کن کار میرسد
 مرده دبید باغ را بوی مبار میرسد
 راه دبید یار آن مرده چهار راه
 کز رخ نور بخش او نور نشا می رسد
 چاک شدت آسمان غنچه بیت جهان
 عنبر و مشک می دهد سخن یار میرسد
 رونق باغ میرسد چشم و چراغ میرسد
 غم به گناره می رود سه بختار میرسد
 تیر و از سیر و دوسوی نشان میرسد
 ما چه نشسته ایم پس نه ز شکار میرسد

باغ سلام می کند سرو قیام می کند
 سبزه پیاده میرود و عین سوار میرسد
 خلوتیان آسمان تا چه شراب نمی خند
 روح خراب دست شد عقل خوار میرسد
 چون برسی بکوی ما غاشی است نوی ما
 زانکه ز گفتگوی ما کرد و فبا میرسد

نوی

مهر و دود
 عین سوار
 قیام می کند
 باغ سلام می کند
 سرو قیام می کند
 سبزه پیاده میرود
 خلوتیان آسمان تا چه شراب نمی خند
 روح خراب دست شد عقل خوار میرسد
 چون برسی بکوی ما غاشی است نوی ما
 زانکه ز گفتگوی ما کرد و فبا میرسد



باغ

باغ سلام می کند سرو قیام می کند
 سبزه پیاده میرود و عین سوار میرسد
 خلوتیان آسمان تا چه شراب نمی خند
 روح خراب دست شد عقل خوار میرسد
 چون برسی بکوی ما غاشی است نوی ما
 زانکه ز گفتگوی ما کرد و فبا میرسد

فیض